



حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم،

زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!

نویسنده: بهرام رحمانی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم،
زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!

بهرام رحمانی

نشر: کتابخانه ی گرایش مارکسی

تاریخ: تیر ۱۴۰۳ - اوت ۲۰۲۴

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

فهرست مطالب

*مقدمه / ۴

*انقلاب مشروطیت / ۹

*کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضا خان / ۲۴

*پادشاه نماینده خدا / ۶۵

*تبریز کانون اصلی انقلاب مشروطیت و نقش ستارخان و رضا خان در این انقلاب / ۶۷

*محمد رضا شاه را متفقین به قدرت رساندند / ۷۸

*پس‌زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کودتای چیان / ۱۰۳

*جنبش انقلابی و دموکراتیک خلق آذربایجان و کردستان / ۱۱۴

*جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد در شهر مهاباد / ۱۲۵

*همکاری سلطنت‌طلبان با عوامل ارسالی جمهوری اسلامی به خارج کشور / ۱۳۵

*نظام پادشاهی در بطن نظام پدرسالاری بود / ۱۴۰

*موخره / ۱۴۵

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مقدمه

در حالی که حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند؛ با این وجود، سلطنت‌طلبان به مناسبت‌های مختلف به‌ویژه سال‌گرد انقلاب مشروطیت، سوءاستفاده سیاسی می‌کنند و با تحریف تاریخ، به تعریف و تمجید از سیاست‌ها و اهداف و عملکردهای سرکوبگرانه دیکتاتوری پهلوی اول و دوم می‌پردازند. تحریف تاریخ، خاک پاشیدن به چشم مردم، به‌خصوص نیروی جوان است.

در حالی که رضا خان با کودتای طراحی شده انگلیسی‌ها به قدرت رسید و دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کرد؛ پسرش محمدرضا شاه نیز با کودتای طراحی شده انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها موقعیت خود را تثبیت کرد و با تشکیل پلیس امنیتی مخوف (ساواک)، همه پیشرفت‌های اندکی که پس از تبعید رضا شاه و روی کار آمدن محمد مصدق، حاصل شده بود از بین برد. سانسور شدید بر مطبوعات و روشنفکران و نویسندگان اعمال کرد و آزادی‌ها فردی، جمعی، آزادی اندیشه و بیان، احزاب، رسانه‌های مستقل را ممنوع کرد و فعالین این عرصه‌ها را زندانی و شکنجه و اعدام کرد. خمینی نیز، با بهره‌گیری از تجارت این حکومت‌ها، همه دستاوردهای انقلاب ۵۷ مردم ایران را به خونین‌ترین شکلی، آن‌هم با اعدام‌های جمعی و فردی در دادگاه‌های صحرائی آیت‌الله خلخالی، هزاران تن از فعالین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از بین برد و اوج بربریت جمهوری اسلامی، کشتار هزاران زندان در سال ۶۵، با فرمان خمینی بود. کشتاری که پس از ۴۵ سال، هنوز هم ادامه دارد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

به این ترتیب، تحریف تاریخ در جهان و ایران، چیز تازه‌ای نیست و تاریخ طولانی دارد. اصولاً حاکمان و فاتحان تاریخ را دل‌خواهی و به نفع خود دست‌کاری می‌کنند تا تاریخ واقعی را به نفع سیاست‌های خود تحریف نمایند. نمونه تازه چنین تحریف تاریخی را می‌توان در پیام‌های مختلف رضا پهلوی دید.

رضا پهلوی در پیامی به مناسبت سالروز صدور فرمان مشروطیت به تاریخ ۱۴/۰۵/۱۴۰۳، در شبکه ایکس نوشت: «انقلاب مشروطه، فراز و فرودهای آن و دستاوردها و شکست‌های آن، هم‌چنان الهام‌بخش و راهنمای ما در مسیر مبارزه با جمهوری اسلامی و بازگرداندن قطار ایران به ریل ترقی و تمدن است.»

رضا پهلوی، پیش‌تر روز جمعه ۱۴ مرداد ۱۴۰۱، در بیانیه‌ای به مناسبت صد و شانزدهمین سالروز مشروطیت گفته است: «ملت ایران امروز بیش از هر زمان خواهان برقراری حاکمیت ملی و تحقق اراده‌اش در همه شئون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است.»

رضا پهلوی در بخشی از این بیانیه به «اصلاحات گسترده محمدرضا شاه پهلوی در تداوم خواست‌های تاریخی مشروطه» اشاره می‌کند و می‌گوید: «دقیقاً زمانی که خواست مهم مشروطیت، یعنی آزادی سیاسی و دموکراسی در ایران می‌توانست محقق شود، انقلاب واپس‌گرایانه ۵۷ علیه ارزش‌های تجددخواهانه مشروطه رخ داد.»

در حالی که رضا شاه همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را از بین برد. وی افکار فاشیستی داشت و هیتلر را می‌ستود و به همین خاطر، در پایان جنگ جهانی دوم متفقین او را از سلطنت برکنار کردند و به آفریقا تبعید نمودند.

هیتلر در دیدار با خانواده رضا شاه در آلمان، هدایای گران‌بهایی که برای او برده بودند، گفته بود: با عرض معذرت! متأسفانه من مثل شاه ایران ثروتمند نیستم و نمی‌توانم هدیه گران‌قیمت بدهم!

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

یک قطعه عکس هدیه‌ای است که هیتلر به رضا شاه در قبال دو هدیه گران‌قیمت که رضا شاه به وی داده بود داد.

در قسمت پایین عکس به زبان آلمانی نوشته است: اعلی‌حضرت همایونی -رضاشاه پهلوی- شاهنشاه ایران- با بهترین آرزوها- برلین ۱۲ مارس ۱۹۳۶- امضا: آدولف هیتلر
در خاطرات تاج‌الملوک، همسر دوم رضا شاه، آمده است که: موقعی که ما به ملاقات هیتلر رفتیم آقای محتشم‌السلطنه اسفندیاری هم حضور داشت. هیتلر با من و اشرف و شمس دست داد و از من حال و احوال رضا را پرسید. از طرف سفارت ایران یک مرد جوان به‌عنوان دیلماج حضور داشت که مطالب هیتلر را برای ما و حرف‌های ما را برای هیتلر ترجمه می‌کرد.
ما برای هیتلر چند هدیه برده بودیم که عبارت بود از دو قطعه قالی نفیس ایرانی و مقداری پسته رفسنجان.

حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری قالی‌ها را در جلوی پای هیتلر باز کرد و شروع به توضیح کرد. هیتلر خیلی از نقش قالی‌ها و بافت و رنگ آن‌ها خوشش آمد. روی یک قالی که در تبریز بافته شده بود عکس خود هیتلر بود. روی قالی دیگر هم علامت آلمان را که عبارت از صلیب شکسته بود نقش کرده بودند.

هیتلر هم متقابلاً سه قطعه عکس خود را امضاء کرد و به من و دخترانم داد. ۱.
از سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷، جامعه ایران شاهد وقوع ۳ کودتا بود: کودتای اول، در ۲ تیر ۱۲۸۷-۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، با بمباران و تعطیلی مجلس شورای ملی دوره اول، به فرمان محمدعلی‌شاه قاجار و توسط بریگاد قزاق تحت فرماندهی ولادیمیر پلاتوویچ لیاخوف روسی، به‌وقوع پیوست؛ کودتای دوم، در ۳ اسفند ۱۲۹۹، با رهبری سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی و فرماندهی نظامی رضاخان میرپنج، رخ داد؛ کودتای سوم هم، به‌دنبال شکست برنامه اول در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، سه روز بعد، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روی داد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

هر سه آن کودتاها، در کلیت خود، علیه مردم و دستاوردهای مشروطه و دموکراتیک در ایران، تدارک دیده شده، به‌مورد اجرا گذاشته شد.

در آن میان، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، که به‌دلایل عدیده، با نظر مساعد و بلکه حمایت‌ها و هدایت‌گری‌های پیدا و پنهان هیات حاکمه بریتانیا(بالاخص با نظر مساعد وزارت درياداری و مستعمرات و حکومت بریتانیایی هند)، صورت عملی به‌خود گرفت؛ آسیب‌ها و ضربات سهمگینی بر مشروطه و مطالبات دموکراتیک مشروطه کمابیش جوان ایران را، که تا آن هنگام هم به‌دلیل مداخلات و تجاوزکاری‌های مداوم کشورهای خارجی(در درجه اول انگلستان و روسیه تزاری)، مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی را از سر گذرانده بود، با بحران‌های شدیدتر و جبران‌ناپذیرتری مواجه ساخت.

انقلاب مشروطیت از جمله انقلاب‌های مهم و تاثیرگذار در تاریخ تحول‌های سیاسی ایران محسوب می‌شود اما گرایش‌ها راست به خصوص شاه‌پرستان، همواره واقعیت‌های این انقلاب را نفی می‌کنند تا به جنایات و سرکوب این انقلاب توسط رضا خان کودتاگر سرکوب بگذارند. تحریف تاریخ، اصطلاحی است که بیش از یک دهه است مکرر آن را می‌شنویم. تحریفی که یک روایت تاریخی را با استفاده از تکنولوژی مدرن وارونه نشان می‌دهد. روایتی که در ریشه‌ها و عوامل متعددی دارد و تحریف‌گران سعی می‌کنند در ساده‌ترین شکل خود روایتی تاریخی بسازند که با آن ایده و افکار خود را به نسل جدید منتقل کنند. نسلی که از تاریخ بی‌خبر است یا خود را به بی‌خبری می‌زند و حوصله مطالعه تاریخ خشک و پرپیچ و خم معاصر را ندارد. تاریخی که نمی‌تواند در یک فیلم یا کلیپ خلاصه شود و برای فهمش نیاز به دانستن جزئیات بسیاری است.

تاریخ و تاریخ‌نگاری هم همانند بسیاری از علوم و حرف دستخوش تحول و دگرگونی بوده و در راه تکامل، مسیر طولانی را طی کرده است و تحول این علم را به هیچ‌وجه نمی‌توان از

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

تطور و بسط فرهنگ عمومی جامعه بشری جدا کرد. چون پیشرفت و تطور علم تاریخ و مرحله‌ای از تطور و پیشرفت فرهنگ است و آن نیز محصول عوامل متعدد است. که عمدتاً از تاسیس حکومت و دولت ناشی می‌شود که این حکومت و دولت با دولتها و فرهنگ‌ها و نهادهای سیاسی، نظامی دیگر برخورد داشته باشد. و همین‌طور عناصر اولیه تمدنی آن گسترش می‌یابد.

در این مطلب، تلاش شده است وقایع تاریخی انقلاب مشروطیت و اهدا و عملکردهای حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، آن‌طوری که اتفاق افتاده است مورد بحث و بررسی و نقد قرار گیرد.

بهرام رحمانی

اوت ۲۰۲۴

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

انقلاب مشروطیت

۱۴ مرداد ماه، برابر است با سال‌روز امضای فرمان مشروطیت، در واقع سال‌روز سرکوب جنبش آزادی‌خواهی و تجددطلبی مردم ایران.

ریشه‌های شکل‌گیری چنین جنبشی چه بود؟ آیا جنبش مشروطیت به هدف‌های خود دست یافت؟

رویش جوانه‌های مشروطه‌خواهی در ایران را شاید بتوان در بیش از یک قرن از صدور فرمان مشروطه جست‌وجو کرد. چرا که برای اولین بار در قرن ۱۹ چشم ایرانیان به جهان باز شده است.

روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه قاجار ۷ ماه پس از دستور تاسیس «عدالت‌خانه»، فرمان مشروطیت را صادر کرد.

آن‌چه در تاریخ، مبنای شکل‌گیری مشروطه شناخته‌شده، صدور فرمان تاسیس مجلس در مرداد ۱۲۸۵ هجری شمسی، البته با جنبش مردمی به شاه وقت تحمیل شد. تحصن مشروطه‌خواهان در تیرماه این سال ابعاد گسترده‌ای یافت. آن‌چنان‌که مظفرالدین شاه قاجار در ۱۴ مرداد، فرمان برقراری حکومت مشروطه را صادر کرد. در این فرمان که خطاب به مشیرالدوله صدراعظم صادر شد، آمده است: «... در این موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشییید و تایید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به‌مرور در دوایر دولتی و مملکتی به‌موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود... و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به‌توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به صحنه مبارکه موشح و به‌موقع اجرا گذارده شود...»

دو روز پس از این فرمان، مظفرالدین شاه دستور تشکیل اولین مجلس شورای ملی را صادر کرد.

جنبش مشروطیت بدون شک از رویدادهای مهم و تاثیرگذار در تاریخ تحولات سیاسی ایران محسوب می‌شود. اثرات این رویداد در زندگی فرهنگی و سیاسی مردم، از سایر حوادثی که تا آن تاریخ در جامعه‌مان پدید آمده بود، عمیق‌تر بوده است.

از اوائل پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار، ناخشنودی مردم از ستم و وابستگی حکومت رو به افزایش بود. تاسیس دارالفنون و آشنایی تدریجی ایرانیان با تغییرات و تحولات جهانی، اندیشه تغییر و لزوم حکومت قانون و پایان حکومت استبدادی را نیرو بخشید.

نوشته‌های روشنفکرانی مثل حاج زین‌العابدین مراغه‌ای و عبدالرحیم طالبوف و میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی و دیگران زمینه‌های مشروطه‌خواهی را فراهم آورد. نشریاتی مانند حبل‌المتین و چهره‌نما و حکمت و کمی بعد ملانصرالدین که همه در خارج از ایران منتشر می‌شدند نیز در گسترش آزادی خواهی و مخالفت با استبداد نقش مهمی داشتند.

کشته‌شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی که آشکارا انگیزه خود را قطع ریشه ظلم دانسته بود، کوشش بیش‌تر در روند مشروطه‌خواهی را سبب شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

اگرچه از مدتی قبل شورش‌ها و اعتراضاتی در شهرهای ایران علیه مظالم حکومت رخ داده بود اما شروع جنبش را معمولاً از ماجرای گران شدن قند در تهران ذکر می‌کنند. نارضایتی عمیق جامعه ایران در سال‌های حکومت قاجار را ریشه اصلی اعتراضات مردمی علیه دولت و زمینه‌ساز شکل‌گیری انقلاب مشروطیت بود. به عبارت دیگر، هرج‌ومرج و فساد در دستگاه اداری، تهی شدن خزانه مملکت بر اثر اسراف و ول‌خرجی‌های شاهان و درباریان، انجام مسافرت‌های مکرر و غیرضروری مظفرالدین‌شاه به فرنگ از طریق دریافت وام با شرایط سنگین از دول خارجی و تحمیل مالیات‌های کمرشکن بر مردم، قحطی فزاینده در تهران و شهرستان‌ها، تسلط روزافزون بیگانگان بر کشور، افزایش بهای ارزاق عمومی، ظلم و تعدی مأموران قاجاری نسبت به مردم، بحران مالی و سقوط اقتصادی کشور و اعطای امتیازات گوناگون به قدرت‌های استعماری، همه و همه مواردی است که به‌عنوان ریشه‌های انقلاب مشروطیت مطرح می‌شوند.

در این میان، عوامل دیگری نیز بودند که سبب تسریع روند انقلاب شدند و در مسیر انقلاب به‌منزله عامل محرک ایفای نقش کردند. این عوامل که در پیش‌برد اهداف جنبش مشروطه سهم به‌سزایی داشتند عبارت بودند از: افزایش ارتباط مردم ایران با کشورهای خارج، به‌ویژه با ممالکی که حکومت‌های آن‌ها ناشی از آراء مردم بوده و براساس قانون اداره می‌شدند، تاسیس دارالفنون و توسعه مدارس جدید، ایجاد پست و تلگراف در کشور به‌عنوان راهی برای انتقال افکار جدید در میان مردم، انتشار روزنامه‌های دولتی و غیردولتی و نشر اخبار ایران و جهان در میان مردم، گسترش اطلاعات مردم درباره انقلاب‌های فرانسه و آمریکا و دیگر کشورهای جهان، توسعه صنعت چاپ و انتشار آثار بعضی نویسندگان آزادی‌خواه، بیدار شدن اذهان مردم نسبت به اعمال ناشایست دولت به‌وسیله وعاظ و علمای مذهبی و ...

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

خواست برکناری عین‌الدوله و عزل مسیو نوز بلژیکی و حاکم تهران و حتی عسگر گاریچی به میان آمد و اعتصاب در تهران فراگیر شد.

عین‌الدوله با گسترش ناآرامی‌ها در شهرهای دیگر استعفا کرد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم شد. در ابتدای حرکت، مسئله اصلی، عدالت‌خانه و عدالت‌خواهی بود و به همین دلیل نهضت مشروطه را در ابتدا نهضت عدالت‌خانه می‌گفتند. با اوج‌گیری نهضت، به تدریج مسئله پارلمان و محدود کردن قدرت شاه مطرح شد.

اعتراضات مردمی، اصلاحات را از اواخر دوران فتحعلی شاه قاجار و با اقدامات عباس میرزا، ولیعهد او به حاکمیت تحمیل کرد و نخستین دانشجویان ایرانی برای ادامه تحصیل در همین دوران، روانه اروپا شدند.

تحلیل غالب در بررسی جنبش مشروطه این‌گونه است که ایرانیان پیش از این دوران، از تحولات جهان بی‌خبری بودند و در جریان و پس از جنگ‌های ایران و روس بود که بیش‌تر با تحولات جهان آشنا شدند.

قوانین جدید با پیدایش دولت-ملت کشورهای جدید به وجود آمد و این پدیده متعلق به قرن ۱۸ و ۱۹ است. بنابراین، قانون‌خواهی و حقوق انسان را باید در ارتباط با تغییر و تحولی که در جهان به وجود آمد و پیدایش کشورها و دولت‌ها ببینیم.

در ایران نیز تلاش‌های تحوخواهانه با آهنگی آرام در دوران محمد شاه قاجار نیز ادامه یافت، اما در دوران ناصرالدین شاه و به کوشش میرزا تقی‌خان امیر کبیر، صدراعظم، مدرسه دارالفنون در تهران تاسیس شد و برخی اصلاحات دیگر نیز در دربار و چگونگی اداره کشور صورت پذیرفت.

اما با قتل امیرکبیر به فرمان ناصرالدین شاه، اوضاع دوباره به پاشنه پیشین چرخید و از همین روی نارضایتی عمومی به اوج رسید.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شاید بتوان کشته‌شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی را، نشانه اوج این نارضایتی‌ها ارزیابی کرد. میرزا رضا، انگیزه خود را از کشتن شاه، قطع ریشه ظلم دانسته بود. فلک کردن یا به چوب بستن ۲۷ تن از بازرگانان، معترضان، شیخ محمد واعظ و ... به فرمان علاءالدوله، حاکم تهران در دوران مظفرالدین شاه، جرقه‌ای شد تا روشنفکران، بازاریان و حتی برخی روحانیون به‌همراه مردم کوچه و بازار به اعتصاب فراگیر و عمومی دست زنند. گروهی به‌عنوان اعتراض در حرم عبدالعظیم بست نشستند و خواستار تاسیس عدالتخانه یا دیوان مظالم شدند.

مرور تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد، «تبریز آزادی‌بخش»، همواره چون پیش‌گام انقلاب‌ها و راهبر در تاریخ ایران بوده است. تبریز و آذربایجان مملو از نوادگان ستارخان‌ها و باقرخان‌ها، حیدر عموآغلوها، پیشه‌وری‌ها، صمد بهرنگی‌ها، غلامحسین ساعدی‌ها، دهقانی‌ها، پروین‌ها و دیگر چهره‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است اما متأسفانه انگار امروز نسل جدید تبریز و به‌طور کلی آذربایجان، آن تاریخ درخشان خود را چندان پی نگرفته‌اند. در حالی که امروز جامعه ایران و حتی جهان، بیش از هر زمان دیگری چشم امید خود را به جوانانش بسته است! ما نباید در تحولات تاریخی از پای بنشینیم، خسته شویم و یا نسبت به این تحولات بی‌خیال و از خودبیگانه باشیم.

تبریز و به‌طور کلی آذربایجان به‌دلیل اهمیت استراتژیک سوق‌الجیشی که برای جامعه ایران داشت در دوره قاجار، اجباراً ولیعهد باید ساکن تبریز می‌شد. آذربایجان دروازه ایران به عثمانی، اروپا و روسیه بود و به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش، بر سر راه تجارت بین‌المللی قرار داشت. در دوران ولیعهدی عباس میرزا، نخبگان سیاسی و اقتصادی تبریز این فرصت را پیدا کردند تا بیش‌تر با عقاید و اندیشه‌های جدید جهان جدید آشنا شوند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در این دوره متحول، روزنامه‌های متعددی در تبریز به چاپ می‌رسید و روشنفکران و نخبگان آذربایجان به واسطه داد و ستدها و تعاملات گسترده خود با عثمانی و کشورهای اروپایی، با مکاتب جدید سیاسی جهان آشنا شدند و با الهام گرفتن از قانون اساسی کشورهای اروپایی، به مدلی مناسب برای حکومت مشروطه در ایران دست پیدا کردند.

جنبش آذربایجان در مقطع انقلاب مشروطیت، برای تحولات ایران به طرح جدیدی فکر می‌کردند و با مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طولانی روشنفکران و فعالان سیاسی آذربایجان، بالاخره مظفرالدین شاه قاجار مجبور شد تا فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس ملی و تدوین قانون اساسی را امضاء کند تا مردم ایران مدل جدیدی از حاکمیت را تجربه کنند که در آن اختیارات شاه به‌شدت محدود و اختیارات حکومت قانون که مصوب نمایندگان اکثریت مردم بود، به حداکثر می‌رسید.

اما محمدعلی شاه پس از فوت پدرش، آهنگ مخالفت با مشروطیت به صدا درآورد و پس از مدت‌ها کشمکش سیاسی، بالاخره مجلس شورای ملی را به توپ بست و مشروطه‌خواهان را زندانی و متواری کرد. با این وجود، باز هم تبریز به پا خواست و ستارخان و باقرخان، با انبوهی از مردم آذربایجان و دیگر مناطق کشور، تهران را فتح کردند و حکومت مشروطه را احیا و محمدعلی شاه که مخالف حکومت مشروطه بود را توسط مجلس عالی از قدرت خلع کرده و فرزندش احمدشاه را جایگزین او کردند.

از جهت برآوردن نیازهای فرهنگی ترجمه و تالیف کتاب‌های درسی نیز آغاز شد که به‌صورت تفصیلی در خصوص مزایا و فوائد آموزش با شیوه‌های «جهان‌نو»؛ در یک جامعه متمدن؛ یک قرن پیش از آن، میرزا فتحعلی آخوندزاده در سلسله رسالات خود در باب آن، داد سخن داده بود.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

وی حتی در همین زمینه دست به اصلاح و تغییرخط زده و تلاش‌هایی جهت انتقال زبان مسلط دوران خود از عربی به فارسی کرده بود. این دغدغه و اندیشه‌های حاصل از آن یکی از آثار برخورد تمدن مشرق و مغرب است که یک قرن پیش از پاگرفتن مشروطه رخ داده بود. در همین رابطه در زمان مشروطه‌خواهی، میرزاملکم‌خان که روزنامه «قانون» را نیز به‌طبع می‌رساند تاثیر عظیمی جهت سیر تحول نثرفارسی داشته که تلاش‌های او در هرچه سلیس‌تر کردن زبان ما، مثمرتر بوده است.

نیاز چنین اعمالی برای پایین آوردن رواج بی‌سوادی در بین عامه مردم لازم و ضروری بود که نتایج تقریباً مثبت آن را می‌توان در تعدد طبع روزنامه‌ها در دوره مشروطه و فرهنگ روزنامه‌خوانی رصد کرد.

به‌رحال با گذشت زمان، ترقی‌خواهی و تجدد هم‌چون آفتی خانمان‌سوز در دل درباریان، در جامعه به‌وضع گسترش بود و کنترل آن در اراده شاه و اطرافیان او نمی‌گنجید. با گسترش طبع روزنامه‌ها و روزنامه‌خوانی؛ که مقدمه آن را صنعت چاپ به‌صورت سنگی و غیرسنگی آن فراهم کرده بود؛ رسانه و تاثیرش برحیات اجتماعی دوران هرچه مشهودتر بروز کرد و در رشد آگاهی مردم موثر بود.

با فتح تهران، احمد شاه سیزده ساله به‌عنوان شاه جدید مشروطه جان دوباره گرفت. روسیه و انگلیس به‌همراه استبدادیون داخلی با هدف بازگشت به قبل از مشروطه با ایجاد اختلاف بین انقلابیون و ایجاد ناامنی از طریق عمال شاه و ضد انقلاب و تبلیغات مسموم علیه مشروطه و القاء این مطلب به مردم که مملکت و ملت بدون شاه یتیم می‌شود و مملکت باید شاه داشته باشد که اگر نداشته باشد سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، و هراس از روشنگری مردم به وسیله مشروطه‌خواهان که عامل بدبختی و عقب‌ماندگی ایران را نظام استبدادی کهن می‌دانستند و هم‌چنین ترس از حاکم شدن قانون و حاکمیت مردم که دخالت در امور ایران و دوران

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

امتیازگیری آن‌ها و حاکمان قدرارهبند و قئودال‌ها و دستگاه روحانیت را به صدا در می‌آورد با تمام امکانات به جنگ با مشروطه برخاستند.

هر چند مجالس از طبقات شش گانه تشکیل شدند که کارگران و توده‌های تحت ستم مردم جزء این طبقات نبودند اما مجالس اول و دوم مشروطه قوانین اساسی نسبتاً بهتری هم‌چون از بین بردن نظام دیکتاتوری و امتیازات اشرافی را به تصویب رساندند. هم‌چنین تصویب قوانین تشکیلات ایالتی و ولایتی و پیش‌بینی ضرورت تشکیل مجالس و انجمن‌های محلی از جمله اقدامات اولیه برای مشارکت مردم در برقراری قانون و امنیت بود. مشروطه‌خواهان با استفاده از افکار پیشرو مدرن آن دوران و با اقدامات اصلاحی خود از جمله تاسیس دارالفنون و توسعه مدارس جدید و اعزام دانشجویان به خارج و آگاه شدن مردم از کشورهای دیگر در بیداری ایرانیان برای برپایی مشروطیت نقش مهم داشتند. هم‌چنین استفاده از دستاوردهای انقلاب‌های جهانی از جمله انقلاب کبیر فرانسه در پی ایجاد عصر جدیدی در تاریخ ایران با برقراری حکومت متکی به قانون و حاکمیت مردم بر سرنوشت خود بودند.

سرانجام این تلاش‌ها نتیجه داد. حاکم تهران ناچار به استعفا شد و روز ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی، سرانجام مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضاء کرد.

دورانی که در انقلاب‌های اروپایی، کارگران و سایر طبقات ستم‌دیده جامعه علیه دولت که نماینده طبقات بالاتر بود، متحد می‌شدند تا قانون را به نفع خود تغییر دهند.

در عین حال انقلاب مشروطیت هم‌زمان با مخالفت‌هایی نیز روبه‌رو بود. بخشی از درباریان و گروهی که مشروعه یا شریعت‌خواهی را در برابر مشروطه یا قانون‌گرایی ترجیح می‌دادند، مخالفان مشروطیت بودند و از همان دوران بحث «سنت یا تجدد» در جامعه ایران درگرفت. بحث «سنت یا تجدد»، هم‌چنان تا امروز، موضوع بسیاری از منازعات در حوزه اندیشه سیاسی در ایران است. بحثی که شاید بتوان گفت باید پیش از پیروزی انقلاب مشروطه به نتیجه

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

می‌رسید اما به ناچار در دوران پس از پیروزی جنبش، پی گرفته شد و تا امروز نیز ادامه دارد. به عبارت دیگر، حکومت‌های پهلوی اول و دوم و حکومت اسلامی، بزرگ‌ترین موانع تحقق مطالبات برحق و عادلانه مردم بودند و حکومت اسلامی امروز با شدت بیش‌تر همین مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم را به خونین‌ترین شکل سرکوب می‌کند.

اما عوامل دیگری نیز، همچون افزایش ارتباط مردم ایران با کشورهای خارج، به ویژه با ممالکی که حکومت‌های نسبتاً دموکراتیک داشتند و براساس قانون اداره می‌شدند، تاسیس دارالفنون، ایجاد پست و تلگراف در کشور، انتشار روزنامه‌های دولتی و غیردولتی و نشر اخبار ایران و جهان در میان مردم، گسترش آگاهی مردم درباره انقلاب‌های فرانسه و آمریکا و دیگر کشورهای جهان، رشد و توسعه صنعت چاپ و انتشار اثرهای برخی نویسندگان آزادی‌خواه و چپ و آگاهی مردم نسبت به رفتار و اعمال ناشایست دولت علیه مردم و با همکاری علمای مذهبی و فئودال‌ها و صاحبان سرمایه‌های بزرگ نیز مانع پیش‌رفت و توسعه انقلاب مشروطیت بوده‌اند.

با این وجود، نخستین جرقه‌های جنبش مشروطیت سال‌ها پیش از بر تخت نشستن مظفردالدین شاه قاجار و پیش از دوره صدارت عین‌الدوله از ۱۲۸۴ هجری خورشیدی زده شد. اما انتشار عکسی از مسیونوز بلژیکی رییس گمرگ ایران در لباس روحانیت و به چوب بستن ۲ تن از تاجران به نام شهر به اتهام گران‌فروشی به وسیله علاءالدوله والی تهران اعتراض‌ها به نظام سیاسی قاجار را شدت بخشید و با تعطیلی بازار و تجمع مردم آغاز شد.

شاه وعده تشکیل عدالت‌خانه را به آن‌ها داد ولی عین‌الدوله و دیگر درباریان مستبد و استفاده از کسالت شاه تاسیس عدالت‌خانه را به تاخیر انداختند و مشروطه خواهان که شاهد بهبود نیافتن شرایط موجود بودند؛ بسیاری از معترضین و مردم خواهان تشکیل مجلس شورا شدند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مظفرالدین شاه که جایگاه خود را در خطر می‌دید تسلیم خواسته‌های مردم شد و عین الدوله را برکنار و فرمان تأسیس مجلس شورای ملی را امضاء کرد.

شاه قاجار در دستور تشکیل مجلس شورای ملی آورده است: «جناب اشرف صدر اعظم، در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ که صریحا امر در تأسیس مجلس منتخبین ملت نموده بودیم، مجددا برای آن که عموم مردم از توجهات ما واقف باشند مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را صریحا دائر نموده و بعد از انتخاب اجزای مجلس، فصول و شرایط نظام مجلس شورای ملی را براساس امضای منتخبین به طوری که شایسته مملکت باشد مرتب نمایند که به شرف عرض و با امضای همایون این مقصود مقدس صورت پذیرد.» پس از تشکیل مجلس شورای ملی، مظفرالدین شاه قاجار در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ هجری خورشیدی، فرمان برقراری حکومت مشروطه را صادر کرد و متن تاریخی آن با انشای میرزا محمد غفاری و به خط قوام السلطنه نوشته و تدوین شد.

نخستین فرمان دربردارنده طبقه‌های معین و مشخصی بود و از طبقه کشاورز و کارگر که در آن زمان، اکثریت ملت را تشکیل می‌دادند، نامی به میان نیامده بود. بنابراین پس از فرمان نخست اصلاحیه‌ای دوباره نوشته و به امضای مظفرالدین شاه رسید و به این ترتیب در فرمان دوم کلمه ملت جانشین عناوین طبقات شد تا همه گروه‌های جامعه را شامل شود و همچنین مجلس شورای اسلامی، جای مجلس شورای ملی ثبت شده در فرمان نخست را گرفت. البته این تغییر هرگز در گفتار و عملکرد مجلسی‌ها مشاهده نشد.

با این وجود، با بهره‌گیری از قوانین اساسی بلژیک و فرانسه قانون جدید آماده شد و به امضای شاه رسید. شاه بیمار اندکی بعد از امضای قانون اساسی درگذشت و محمد علی شاه به سلطنت رسید. در این زمان، اهداف و ماهیت جناح‌های مختلف آشکار می‌شد. بعضی از روزنامه‌های نوظهور مقدسات مذهبی مردم را مورد حمله قرار می‌دادند گروهی از روحانیون تهران به

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

رهبری شیخ‌فضل... نوری به منظور رویارویی با این تحركات، مشروطه خواهان را به باد انتقاد گرفتند و با تجمع در حرم حضرت عبدالعظیم خواستار مشروطه مشروعه شدند. در زمان محمد علی شاه متمم قانون اساسی تدوین شد و به امضای شاه رسید. این متمم که در آن حق نظارت پنج مجتهد بر قوانین در نظر گرفته شده بود. به اصرار روحانیانی مانند شیخ فضل... شکل گرفت.

محمد علی شاه برای رویارویی با مشروطه خواهان در پی بهانه بود و دولت روسیه نیز به‌عنوان حامی در کنار او قرارداد داشت. حمله به کالسکه شاه که برخی از مورخان آن را نقشه دربار شمرده‌اند بهانه‌ای مناسب در اختیار شاه نهاد. او در دوم تیر ماه ۱۲۸۷ هـ.ش به پیشنهاد لیاخوف فرمانده روسی قزاق‌ها فرمان حمله به مجلس را صادر کرد. هر چند در ظاهر همه چیز به سود شاه تمام شد ولی سرانجام مقاومت و تلاش جنبش آذربایجان به رهبری ستارخان و باقرخان، سرانجام به فتح تهران و برکناری محمد علی شاه و به قدرت رسیدن فرزند دوازده ساله‌اش انجامید.

پس از آن، افول مشروطه آغاز شد حضور روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب کشور و مداخلات بی‌اندازه آن‌ها که موجب ضعف قدرت مرکزی می‌شد. اعتماد به مخالفان مشروطه مانند عین‌الدوله، قدرت یافتن مجدد فرصت‌طلبان، خانها و اشراف قدیمی، آغاز جنگ جهانی اول، قحطی‌های وسیع، عدم موفقیت دولت در تأمین امنیت و معیشت مردم و ناخشنودی فراگیر ملت، زمینه را برای ظهور دوباره استبداد فراهم ساخت.

اتحاد دولت‌های روسیه و انگلیس در مقابل خطر آلمان و تقسیم ایران در قرارداد ۱۹۰۷ م و اشغال ایران در جنگ اول به دست قدرت‌های درگیر از عوامل خارجی دارای نقش در شکست مشروطه‌اند. به توپ بستن مجلس توسط نیروهای روس، اشغال و جرم و جنایت توسط نیروهای نظامی روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب، آغاز جنگ جهانی اول، افزایش

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

قحطی، گرسنگی و بیماری و مرگ و میر نیز مردم را از فکر مشروطه بیرون می‌کرد و حتی برخی همه این بلاها را بلای مشروطه می‌دانستند.

سال‌های پر آشوب جنگ جهانی اول، عدم توجه و بی‌اهمیتی دولت روس و انگلیس به مشروطه، ناامنی کشور، گرسنگی و بیماری از جمله عوامل داخلی شکست مشروطه بود در جریان مشروطه روحانیت خسته از درگیری و دلسرد از سیاست‌مداران از صحنه سیاست کناره گرفته و میدان را به سود مستبدان و حامیان آن‌ها خالی گذاردند.

اما انقلاب مشروطه با همه مشکلات و ناکامی‌هایش آثار عمده‌ای از خود بر جای نهاد برخی از این آثار عبارتند از:

مفاهیمی مانند قانون اساسی، مجلس آزادی، انتخابات، تفکیک قوا با این انقلاب مطرح شد و به رسمیت یافت. هر چند که به‌زودی مجلس مورد هجوم قرار گرفت ولی اصل وجود قانون اساسی در سخت‌ترین دوره‌ها برقرار ماند و در مقاطع خاصی تعدادی از نمایندگان مخالف دولت به آن راه یافت که با آثار سیاسی مهمی همراه بود.

با این وجود، سال‌ها بعد مشروطیت پیروز شد، بر دشمنانش غلبه کرد، مشروطه خواهان شمال و جنوب تهران را فتح کردند، شیخ فضل الله را بر دار کردند، محمدعلی شاه مستبد را راندند و احمدشاه را بر تخت نشانند که ظاهراً به مشروطه وفادار بود.

در این رابطه، طالبوف گفته است: «ایران تاکنون اسیر یک گاو دوشاخ استبداد بود؛ اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود، به گاو هزار شاخی دچار می‌گردد، در تاریخ معاصر ما تحریفات زیادی هست و به میزانی هم که دورتر می‌رویم تحریفات بیش‌تر می‌شود. یکی از تحریفات، همین صدور فرمان مشروطیت است، فرمان مشروطیت را مظفرالدین شاه صادر کرده اما برخی به اشتباه یا به عمد، محمدعلی شاه را صادر کننده آن می‌دانند.»

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

وی می‌افزاید: «بزرگ‌ترین اشتباه این افراد این است که عمداً یا سهواً سر و ته حوادث را می‌برند و از آن وسط، چند جمله که سازگار با ذهنیاتشان باشد بیرون کشیده آن را علم می‌کنند و نسل جوان را گمراه می‌کنند. آدم‌ها نه به صورت ناگهانی بلکه تدریجاً دیکتاتور یا دمکرات می‌گردند، محمدعلی شاه که تربیت شده معلم خود شاپشال روسی بوده حتی قبل از شاه شدنش نیز شخصیت مستبد و ضد مردمی داشته، سندی در دست است که او در وقتی که در تبریز ولیعهد بوده به مال مردم تعدی می‌کرده و مظفردالدین شاه چنین بر او می‌تازد: «آنچه عین‌الدوله در این کاغذ به شما می‌نویسد والله صحیح است. اما خداوند گوش شنوا به شما بدهد؛ تو ملک منصور و ابوالفتح و ابوالفضل نیستی. تو ولیعهدی. باید کارهای بزرگ بکنی. نمی‌دانم چرا عقل خودت را مقهور و مغلوب طمع بی‌جا کرده‌ای و برای دو تومان عقلت می‌رود. مگر تو در تبریز نبودی و نمی‌دیدى من چه وضع با مردم رفتار می‌کردم. ترک بعضی کارهای خودت را بکن و مشغول عدل و انصاف و رعیت‌داری باش. والله مواخذه شدیدی از شما می‌کنم.»

طالبوت می‌افزاید: «با این وجود، محمدعلی شاه به محض به قدرت رسیدن، منکر مشروطه می‌شود و دکتر علم‌الدوله، پزشک دربار را در فشار گذاشت تا گواهی دهد که مظفردالدین شاه، هنگام امضای نظامنامه، از هوشیاری و سلامت برخوردار نبود، اما پزشک مزبور تن به این پستی نداد.»

در این میان نمایندگان تبریز که خیلی پرشور بودند وقتی در ۱۸ بهمن ۱۲۸۵ به تهران رسیدند خبردار شدند که محمدعلی شاه در ۲۹ دی تاج‌گذاری کرده و نه تنها از مجلسیان دعوت نکرده، بلکه کلاً منکر مجلس شده و آن را مجلس مشورتی می‌داند نه پارلمان.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

هنگامی که تبریزیان از این امر آگاه می‌گردند دکان‌ها را بسته و تظاهرات بزرگی برپا کرده و هفت تقاضا از وکلای خود در تهران خواسته که محمدعلی شاه باید آن‌ها را بپذیرد یکی از این خواست‌ها این بوده که شاه باید کتبا ضمانت دهد که ایران صاحب مشروطه گشته. وکلای تبریز در تهران از صدراعظم مشیرالدوله می‌خواهند که از محمدعلی شاه بپرسند آیا مظفردالدین شاه به مردم ایران فقط یک مجلس مشورتی داده یا یک پارلمان و مشروطه؟ مشیرالدوله پاسخ محمدعلی شاه را می‌آورد که نه خیر، مشروطه و پارلمان نداده؛ و در همین زمان، مستشارالدوله (یکی از نمایندگان تبریز) در نامه‌ای به ثقه‌الاسلام تبریزی می‌نویسد: محمدعلی شاه به کلی منکر مشروطه است و ما تلاش می‌کنیم این رویه تغییر کند. نهایتاً اعتراضات تبریز گسترش یافته و به شهرهای رشت، اصفهان و تهران کشیده می‌شود و در تهران، پنج هزار کسبه و دانش‌آموزان مدارس به سوی مجلس و اطراف آن حرکت می‌کنند. ظرف مدت ۴۸ ساعت تبریز، تهران، رشت و اصفهان به حرکت در آمده و در اثر اعتراض، محمدعلی شاه مستبد که ابتدای سلطنتش بود اوضاع را وخیم دیده تسلیم گشته و مجبور می‌شود نامه‌ای به مجلس بنویسد که منظور پدرش، اعطای همان مشروطه بوده است. تحریف‌کنندگان تاریخ، تمام این مواردی که آوردیم حذف می‌کنند فقط آن دستخط محمدعلی شاه به مجلس را می‌آورند که محمدعلی شاه به مردم مشروطه داده است. حتی آن دستخط را هم دقیق نمی‌خوانند چون در آن تصدیق کرده که «آن چه پدرم داده بود مشروطه بود» البته او چهار بار دیگر نیز قسم می‌خورد که بر مجلس و مشروطه وفادار خواهد ماند اما هر بار آن را شکسته و عاقبت نیز مجلس را به توپ بست و منفور تاریخ شد. وقتی برای بار چهارم بر خلاف سوگندش بر ضد مشروطه شد عضدالملک رئیس ایل قاجار از او پرسیده بود چه طور با آن قسم‌هایی که خورده برخلافش عمل می‌کند؟! پاسخ داده بود: من در موقع قسم خوردن

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

ناپاک بودم و قسم در این حالت اعتباری ندارد و عضدالملک گفته بود پس در آن حالت ناپاکی
چه‌طور قرآن را لمس کردی؟»

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضا خان

رضا خان در خانواده‌ای چشم به جهان گشود و رشد کرد که در محیط نظامی گرمی بزرگ شد و از سن پانزده سالگی به خدمت تیپ قزاق درآمد.

رضاشاه سال ۱۲۵۶ در سوادکوه به دنیا آمد و سال ۱۳۲۳ در آفریقای جنوبی عمرش به پایان رسید.

رضاشاه از نوجوانی به خدمت نیروی قزاق در آمد و تا کودتای ۱۲۹۹ و سپس کودتای ۱۳۰۴ و برقراری سلطنت پهلوی، به نیروی قزاق وفادار ماند.

نیروی قزاق، یک واحد ارتشی دوران قاجار بود که سلسله مراتب فرماندهی آن اساساً از افسران روسی تشکیل شده بود. این نیرو در سال ۱۲۹۶ قمری و به درخواست ناصرالدین شاه قاجار از تزار وقت روسیه، وارد تهران شد و پس از مدتی تقریباً مستقل شد آن چنان که تمامی امور فرماندهی خود را توسط سفیر روسیه در تهران با ستاد فرماندهی نیروی قزاق روسیه در قفقاز هماهنگ می‌کرد و عملاً یک نیروی خارجی محسوب می‌شد. یک نیروی خارجی که با استفاده از مزدوران و افسران جزء ایرانی (افسران ایرانی برای کنترل تفنگ‌چینی که تماماً ایرانی بودند و زبان روسی نمی‌دانستند ضروری بود) اداره می‌شد.

رضاشاه ابتدا قزاق ذخیره این نیرو در پایین‌ترین رده بود و بعدها به رتبه قزاقی نایل شد تا نهایتاً به درجات میانی در آن نیرو رسید.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

رضاشاه در تمام دوران خدمت نظامی خود، خدمت‌گذار، تفنگچی، مسلسلچی و افسر نیروی قزاق بود.

این دو نیرو (ژاندارمری و نیروی قزاق) در تمامی دوران قاجار (از دوران ناصرالدین‌شاه به بعد) پیوسته با یکدیگر هم‌چشمی و رقابت داشتند.

نیروی ژاندارم عموماً تابع دولت مرکزی و شاه قاجار بود اما به علل مشخص سیاسی، فاقد قدرت نظامی تعیین‌کننده بود چرا که نیروی قزاق و پشتیبانان آن در دربار، امکان بازسازی و نوسازی سازمان کار نیروی ژاندارم را نمی‌دادند.

در مقابل، نیروی قزاق با استفاده از تمامی امکانات دولتی ایران، همیشه در بهترین حالت رزمی و استقراری قرار داشت گرچه در برنامه‌ریزی و فرماندهی تماماً تابع ستاد نیروی قزاق روسیه بود و به هنگام خیزش مردم و برپایی انقلاب مشروطیت ایران، به سرکوب آزادی‌خواهان و انقلابیون ایران پرداخت.

شخصیت رضا خان، با بافت نظامی و روحیه خشن سربازی و قزاقی شکل گرفته و رشد کرد. پرخاشگری و خشونت از یک سو و نظم و انضباط نظامی شدید از سوی دیگر، در سراسر زندگی او وجود داشت دو ویژگی شخصیتی اوست که حاصل این دوران است. او با افزایش دسترسی به قدرت بر میزان خشونت و سخت‌گیری و افراط در انضباط خشک و داشتن تحکم در برابر دیگران و رویکرد به خودمحموری و استبداد فردی وی افزوده شد. و این رفتار تارسیدن به سلطنت و تکیه زدن بر اریکه قدرت مطلقه به نقطه اوج خود رسید به طوری که از رضا شاه چهره‌ای تندخو، مستبد، بی‌رحم، خشن و سرکوبگر ساخت. استبداد فردی و دیکتاتوری مطلق از ویژگی‌های شخصیتی رضا شاه، عمیقاً عجین شده بودند.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضا خان، از جمله مهم‌ترین رخداد‌های تاریخ معاصر ایران است. این کودتا که درست چهارده سال پس از انقلاب مشروطه رخ داد، بنیان بسیاری از

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دستاوردهایی را که در مشروطه شکل گرفته بود، از بین برد و زمینه دیکتاتوری رضاخان فراهم آورد. همان‌طور که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا، آزادی‌های نسبی آن دوران را از بین برد و دیکتاتوری پهلوی دوم را با سرکوب و خشونت پلیس به ویژه پلیس مخفی مخوف خود «ساواک» برقرار کرد. همان‌طور که خمینی، دستاوردهای انقلاب ۱۳۵۷ را با همه انقلابیون غیرمذهبی و مذهبی مخالف خود که در سرنوشت حکومت پهلوی و پیروزی انقلاب سهم به سزایی داشتند، نابود کرد.

شواهد و قرائن فراوانی در دست است که نشان می‌دهد رضاخان نه تنها کم‌ترین باوری به مشروطیت نداشت، بلکه کوچک‌ترین آگاهی سطحی هم از این نظام سیاسی نمی‌توانست داشته باشد. پس چگونه می‌توان اقدامات او را ادامه طبیعی انقلاب مشروطیت مطرح کرد؟ حتی خود رضاخان ادعایی در مشروطه‌خواهی نداشت، زیرا نه تنها سطح آگاهی و سواد آن را نداشت، بلکه این نظام را مغایر دیکتاتوری عنان گسیخته خود می‌دانست.

در این دوره مجلس سوم به تعطیلی کشانده شد و مانع از تشکیل مجلس چهارم شدند. این مجلس زمانی شکل گرفت که قدرت واقعی به دست رضاخان سردار سپه افتاده بود؛ کسی که کوچک‌ترین باوری به انقلاب مشروطیت و مجلس نداشت.

در دوره جنگ اول جهانی بود یکی از وحشیانه‌ترین این اقدامات کمک به گسترش قحطی بزرگ سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ بود. هرگاه دولتی روی کار می‌آمد هرگز قادر نبود این بحران خانمان‌برانداز را مهار کند. از سوی دیگر، حکام بی‌کفایت و مستبد، شیره جان مردم را می‌مکیدند و با بی‌رحمی تمام آنان را زجر و آزار و شکنجه می‌دادند. هیچ نهاد مردمی نیز نبود تا به فریاد مردم برسد. مجلس تعطیل شده بود و با این که در دوره نخست ریاست وزرایی و ثوق‌الدوله انتخابات برخی نواحی و به‌طور خاص تهران برگزار شد، اما تشکیل مجلس چهارم

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

بعد از گذشت بیش از چهار سال از برگزاری انتخابات آن و بیش از پنج سال بعد از تعطیلی مجلس سوم، زمانی تشکیل شد که قداره‌بن قزاقی به نام رضا خان بر مردم حاکمیت می‌کرد. به این ترتیب، کودتای رضاخان باعث گردید بقایای گرایش‌های طرفدار انقلاب مشروطیت در کشور، سرکوب گردند و طرفداران کمپانی هند شرقی دست بالا را پیدا کنند و زمینه‌های تسلط نهایی خود را بر ایران را تسجیل بخشند. منشاء اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را هم باید در فعالیت‌های مستمر گروهی از طرفداران بریتانیا دانست که گردانندگان آن از جمله اعضای کابینه لویدجرج مثل لرد ادوین مونتگ و وزیر امور هندوستان، لرد چلمسفورد نایب‌السلطنه هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر جنگ و منشی مخصوص نخست‌وزیر یعنی سر فیلیپ ساسون بودند. از سوی دیگر، سر هربرت ساموئل نخستین قیم فلسطین بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و پسر عموی ادوین مونتگ هم‌سو با برخی از محافل خاص ایرانی به‌نوعی در این کودتا دست داشتند.

این‌ها، حتی بدون اطلاع وزیر امور خارجه وقت یعنی لرد ناتانیل جرج کرزن و با هماهنگی بعضی از اعضای سفارت بریتانیا در تهران، کودتایی را سازمان دادند که خشم وزیر را برانگیخت.

از مدت‌ها قبل، حتی پیش از وقوع انقلاب مشروطه و البته پیش از کشف نفت در ایران، عده‌ای از انگلیسی‌ها بر این عقیده بودند که این کشور باید به‌نوعی اداره شود تا به‌طور تمام عیار از نظر سیاسی و نظامی تحت کنترل بریتانیا واقع گردد و منافع آن را تامین کند. هم‌چنین بتواند به مرزهای شرقی کشور که هم‌جوار با هندوستان بود تسلط داشته باشد و از تهاجم نیروی ثالثی به این مرزها جلوگیری کند.

در چنین روندی، انقلاب روسیه روی داد و این سیاست انگلیسی‌ها در ایران، بیش از پیش مورد توجه گردانندگان کمپانی هند شرقی قرار گرفت. در این هنگام، از یک‌سو نماینده چنین

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

سیاستی لرد کرزن وزیر امور خارجه بود که قرارداد وثوق‌الدوله را به ایران تحمیل کرد و نماینده دیگر آن کسانی بودند که کودتای سوم اسفند را به ملت ایران تحمیل کردند. به طوری که اکثریت مردم ایران درگیر بحران‌هایی شدند. در چنین روندی انگلیسی‌ها از فرصت به دست آمده بعد از سرکوب مشروطه، سود جستند تا حریف روسی خود را از صحنه تحولات ایران به کلی خارج سازند. بنابراین، انگلستان پس از کودتا با حمایت عوامل داخلی خود، سناریوهای خود را یکی از پس از دیگری در ایران پیاده کرد. بنیاد ایدئولوژیک حکومت کودتای رضاخان، همان کمپانی هند شرقی بود و یا محافل خاص مقیم هند و هم‌سو با سیاست‌های یادشده در سطور بالا؛ این ایدئولوژی «باستان‌گرایی» نامیده شد.

سیاست انگلیسی‌ها در دوره چهارده ساله بعد از مشروطه، در ایران پیاده شد و به بحران‌های عدیده اقتصادی و اجتماعی این کشور دامن زد. ماهیت امر غیر از مسئله حذف امنیت مرزهای هندوستان، نفت ایران بود.

دورانی سختی که مردم ایران در فقر و گرسنگی جان می‌دادند و با این وجود مجبور بودند به دولت مالیات بپردازند، در خوزستان نفت کشور توسط انگلیسی‌ها و عوامل داخلی، غارت می‌شد. انگلیس، در ظاهر از انقلاب مشروطیت حمایت می‌کرد اما در عمل، همواره به بحران‌های ایران دامن می‌زد تا تا کسی به مهم‌ترین مسئله کشور، یعنی نفت توجهی نکند. اما وقتی روسیه با انقلاب از صحنه رقابت‌های داخلی ایران خارج شد، برای تسلط تمام عیار بر کشور بهانه‌ای مناسب‌تر کشف کردند: «اگر انگلیسی‌ها پای خود را از ایران بیرون کشند بلشویسم کشور را خواهد بلعید.»

این‌ها یکی از بهانه‌هایی که پیش می‌کشیدند این بود که جنبش میرزا کوچک‌خان جنگلی را شاهد مثال می‌آوردند، چرا که میرزا مانع از رفت‌وآمد انگلیسی‌ها در منطقه شده بود. وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران دائماً هشدار می‌داد اگر انگلستان نیروهای خود را از ایران خارج

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

سازد، تهران به دست قوای میرزا کوچک‌خان خواهد افتاد. ادوین مونتگ با این دیدگاه کاملاً موافق بود. او بر این باور بود که حتی نیروهای انگلیسی مقیم شرق ایران نباید احضار شوند، زیرا در چنین صورتی شرق ایران ظرف دو هفته به دست نیروهای بلشویکی می‌افتد.

دقیقاً در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد. طبق قرارداد و ثوق‌الدوله، دولت انگلیس هزینه‌های تشکیل ارتش متحدالشکل ایرانی را متقبل می‌گردید. به نظر جوزف چمبرلین وزیر خزانه‌داری دولت لوید جرج، انگلستان که خود از جنگی جهانگیر خارج شده بود و اینک با بحران‌های عدیده مالی دست و پنجه نرم می‌کرد، نمی‌توانست به‌طور دراز مدت این هزینه‌ها را بر عهده گیرد، اما در عین حال ایران باید در تسلط انگلستان باقی می‌ماند. چرچیل وزیر جنگ هم خطاب به چمبرلین نوشت؛ از ریخت و پاش بودجه ارتش انگلستان به‌دلیل شرایط ایران و بین‌النهرین ناراحت است و باید برای تقلیل این هزینه‌ها راهی پیدا کرد. آنچه بیش از همه در کنار مسئله هند، مورد توجه بریتانیا قرار داشت، نفت ایران بود.

وزارت دربارداری به صراحت تأکید می‌کرد که نفت ایران مهم‌ترین منبع تهیه سوخت ناوگان نیروی دریایی انگلستان است. به گفته دربارداری غیر از نفت جنوب، منابع دست‌نخورده دیگری در ایران وجود داشت که انگلیس باید بر آن‌ها تسلط می‌یافت؛ یکی از این منابع در نواحی شمالی ایران واقع بود که دربارداری حتی حاضر بود به قیمت اعزام نیروی نظامی آن را تحت تسلط خود در آورد. اما با وجود قوای میرزا کوچک‌خان این سناریو عملی نبود. در این دوره بود که توصیه کردند انگلستان باید از ایگارشسی قاجار که حاکم بر ایران است، فاصله گیرد تا اعتماد برخی از محافل داخلی این کشور را به‌خود جلب نماید. بنابراین نورمن وزیر مختار جدید انگلستان تصمیم گرفت نخست‌وزیر وقت، یعنی میرزا حسن خان و ثوق‌الدوله را با وجود حمایت شخص کرزن از او، برکنار کند. تصمیم بعدی این بود که بین صفوف جنگلی‌ها اختلاف

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

بیاندازد. این ماموریت به سردار فاخر حکمت واگذار شد. حکمت از این ماموریت را به پیروزی رساند.

عده‌ای از مامورین جیره‌بگیران انگلیسی‌ها در گیلان، رسالت ایجاد شکاف در صفوف جنگلی‌ها را عهده‌دار شدند. اندکی بعد از اختلاف افکنی سردار فاخر حکمت و دسیسه‌های بریتانیا، به روایت یحیی دولت‌آبادی خانه‌های مردم به تاراج رفت؛ اموال متمولین و ملاکین مصادره یا به آتش کشیده شد؛ به‌عنوان کمونیسم جان و مال و ناموس مردم مورد هجوم واقع شد؛ خلاصه این که فضایی از رعب و وحشت شکل گرفت تا ضرورت استقرار امنیت و حفظ نظم را با اتکای به یک دیکتاتور موجه سازند؛ و این تحولات باعث انزوای کوچک خان گردید. این در حالی بود که میرزا از سوی دولت جدیدالتاسیس شوروی هم مورد حمایت قرار نگرفت. از سوی دیگر، تصمیم بر این امر گرفته شد تا جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان را که سیاستی کاملاً ضد انگلیسی داشت از بین ببرند. در این راستا شایعات و تبلیغات وسیعی راه انداختند که جنبش آذربایجان از مرام و مسلک بلشویسم حمایت می‌کند.

در این مقطع، استراتژی انگلیسی‌ها این بود که اگر شوروی شمال ایران را به اشغال خود در آورد، آن‌ها با حمایت از شیخ خزعل و والی پشتکوه، پیمانی برای حفظ موجودیت خود و صیانت از منابع نفتی خوزستان منعقد سازند. اما آن‌ها نهایتاً آرزوی استقرار حکومتی در ایران بودند که کاملاً در خدمت منافع امپراتوری انگلستان باشد.

برای این منظور، یک روزنامه‌نگار به‌قول خودشان «بی‌سر و پا» را نامزد کردند و او هم کسی جز سیدضیاءالدین طباطبایی نبود. سید ضیاء جوانی جاه‌طلب بود که تلاش می‌کرد خود را به راس هرم قدرت نزدیک سازد، اما اعیان و اشراف ایران به دیده تحقیر به او می‌نگریستند. احمد شاه به‌شدت از وی متنفر بود. او را روزنامه‌نگاری حقیر اما بی‌مبالات می‌دانست که تازه به دوران رسیده است و می‌خواهد برای دربار وی، نقش یک معلم مدرسه را بازی کند. رضاخان

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

همکار اصلی سیدضیاء در کودتا، از او هم حقیرتر بود. از نظر وابسته نظامی بریتانیا، رضاخان با این که از نفوذ زیادی در میان نظامیان برخوردار بود، اما فردی بی‌سواد و فاقد دانش نظامی حتی متعارف ارزیابی گردید. به‌همین دلیل، قبل از کودتا شغلی فراتر از قزاقی به وی نامناسب تشخیص داده نشد. با این وصف نورمن از این قزاق بی‌سواد حمایتی می‌کرد چرا که بر این تصور بود او فرمان‌های آن‌ها را بی‌چون و چرا به اجرا درمی‌آورد و ابتکاری از خود ندارد. برای این اقدام، نیروی قزاق تحت فرماندهی رضاخان از حمایت مالی بانک شاهنشاهی، مهم‌ترین ابزار تسلط سرمایه مالی انگلستان بر ایران و نماینده الیگاری مالی بریتانیا در این منطقه برخوردار گردید. این بانک شعبه‌ای مهم در رشت داشت. بانک شاهنشاهی به‌مثابه نمادی از تسلط سرمایه مالی بریتانیا بر ایران به هنگام جنبش میرزا کوچک خان، یکی از نخستین اهداف حملات جنبش جنگلی‌ها بود. سرانجام رضاخان موفق شد کوچک خان و نیروهای همراه او را شکست دهد. البته این پیروزی‌ها، بعد از کودتا انجام شد. از این به بعد رضاخان بیش از پیش کانون توجه محافل انگلیسی واقع شد. به بانک شاهنشاهی اجازه داده شد وام پر چرب و نرم در اختیار او قرار دهد، چرا که وی مانع از این شده بود تا تبلیغات کمونیستی در ایران به جایی برسد.

رضاخان توانسته بود قوای قزاق خود را ابزار سرکوب مردم ایران و تضمین سرمایه‌گذاری بانک شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران سازد. نیرویی که او تشکیل داد، به هیچ‌وجه قادر نبود با هیچ دشمن خارجی مقابله نماید، چنان که سال‌ها بعد ارتش او به هنگام هجوم متفقین به ایران، حتی بدون شلیک گلوله‌ای تسلیم شد. اساساً قوای تحت فرماندهی او، برای این منظور تشکیل نشده بود. این ارتش برای آن شکل گرفته بود تا ثبات داخلی را به‌منظور تامین سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت نفتی انگلیس فراهم سازد. سیاست‌های اجرایی رضاخان سه وجهی بود: یک وجه کودتای رضاخان و مسئله نفت، وجه دیگر آن حکومتی نظامی با

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

اتکای به قوه قهریه و وجه سوم آن سرکوب مردم حق طلب و آزادی‌خواه بود. در این مسیر رضا خان تلاش کرد همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود ساخت؛ احزاب سازمان‌های سیاسی را سرکوب کرد؛ دهن رسانه‌ها را بست و دیکتاتوری مطلق خود را برپا ساخت. این‌ها جنایت‌های بزرگ و تاریخی رضا خان علیه مردم ایران بود. به طوری که وقتی جنگ دوم جهانی شکل گرفت و قدرت‌های بزرگ باز هم بی‌طرفی ایران را نادیده گرفتند و به این کشور لشکرکشی کردند، ارتش پوشالی او زودتر از همه زمین افتاد و فرار را بر قرار ترجیح داد.

طبق قانون منع فعالیت‌های اشتراکی در سال ۱۳۱۰ش، «برپایی سازمان یا انجمنی با هدف استقرار قدرت یک طبقه اجتماعی بر طبقه‌های دیگر از راه زور و یا سرنگونی نظام سیاسی اقتصادی و اجتماعی کشور از راه زور و قهر» تخلف اعلام شد. بر این اساس، حزب سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری منحل و باشگاه‌های آن به آتش کشیده شد. با این حال این جریان در این دوران نیز فعالیت‌هایی داشت.

حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۹ تشکیل شده بود. حزب کمونیست، که در ابتدای کار از جنبش جنگل حمایت می‌کرد، به رهبری حیدرخان عمواوغلی ائتلافی با میزاکوچک‌خان برقرار و طی یادداشتی به تهران، نظام سلطنتی را ملغی اعلام کرد، اما بعداً با بهبود رابطه شوروی با رضاشاه به حمایت خود از جنبش جنگل ادامه نداد.

هرچند حیات سیاسی این حزب، با شکست نهضت جنگل تضعیف، اما حیات فکری و فرهنگی آن تا سال ۱۳۱۰، نزدیک به یازده سال تداوم داشت. در واقع پس از اضمحلال جنبش جنگل، نیروهای حزب از جنگل به شهرها سرازیر شدند و در شرایطی که فاقد یک کمیته مرکزی، تشکیلات منسجم و منظم حزبی بودند، افراد حزب به صورت خودجوش و نه دستوری به سمت فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی رانده شدند؛ تاکتیک جدیدی که به نیروهای حزب اجازه

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

می‌داد در عین آموزش، تبلیغ و جذب نیروهای جدید از تقابل مستقیم با حکومت و برانگیختن حساسیت رژیم دوری کنند.

در سال ۱۳۰۶ حزب کمونیست ایران دومین کنگره سراسری خود را که به کنگره ارومیه شهرت داشت، برگزار کرد. در این کنگره گسترش فعالیت‌های حزب در سراسر ایران و تبلیغ و عضوگیری از جوانان، دهقانان، زنان و ارتش در دستور کار قرار گرفت؛ هم‌چنین هرچند به خط‌مشی فعالیت‌های فرهنگی حزب در آینده اشاره نشد، اما بر فعالیت‌ها و سیاست‌های کارگری حزب تاکید بیش‌تری شد. در نتیجه ایجاد اتحادیه‌های کارگری و منسجم کردن کارگران در این اتحادیه‌ها به وقایعی چون اعتصابات کارگری بین سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ منجر شد.

هرچند اتحادیه‌ها در سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ نیز در روز کارگر مراسم برگزار کردند، اما در سال ۱۳۰۶ در نهایت با حمله پلیس و دستگیری کارگران مواجه شدند. در سال ۱۳۰۷ نیز با وجود فشار پلیس و نیروهای امنیتی مراسم به‌صورت پنهانی برگزار شد، اما کارگران به دادن شعارهای کمونیستی پرداختند، پلیس به مخفی‌گاه هجوم آورد و همه را دستگیر کرد. سپس به خانه نمایندگان و فعالان اتحادیه‌ها هم یورش برد و بیش از پنجاه نفر را دستگیر کرد.

با این وجود، باز هم اتحادیه‌های کارگری در اول ماه مه برابر با روز کارگر، در سال ۱۳۰۸ دوباره در تهران جشن گرفتند و دو اعتصاب را در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۱۰ سامان دادند. در سال ۱۳۰۸ کارگران صنعت نفت در آبادان و در سال ۱۳۱۰ کارگران کارخانه بافندگی وطن در اصفهان اعتصاب کردند. به گفته آبراهامیان، در اعتصاب پالایشگاه نفت آبادان، یک‌هزار کارگر شرکت کرد و به‌رغم توقیف پانصد کارگر اعتصابی از سوی دولت، خواسته خود را در مورد افزایش دستمزد به شرکت قبول‌اندند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در اعتصاب کارگران کارخانه نساجی وطن در سال ۱۳۱۰، حزب کمونیست نقش مستقیم داشت. حزب که از وضع عمومی کارگران و نارضایتی آن‌ها اطلاع کامل داشت، تصمیم گرفت ضرب شستی به حکومت نشان دهد. بدین منظور در مراسم گرامی‌داشت ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۰ برابر با روز کارگر در چهارباغ اصفهان تجمع کردند و جشن گرفتند. در پایان مراسم هم قرار شد تا چهار روز بعد، یعنی ۱۵ اردیبهشت، اعتصاب کنند. در این روز پس از اعتصاب، گروهی از نمایندگان کارگران در جلسه ملاقات با صاحبان کارخانه، طی بیانیه‌ای خواسته‌های خود را مطرح کردند. صاحبان کارخانه برای خاموش کردن سروصدای کارگرها، با بخشی از خواسته‌های کارگران موافقت کردند، ولی پلیس که در کمین کارگران بود، هنگام بازگشت آن‌ها از جلسه ملاقات با رؤسای کارخانه به آن‌ها یورش برد و ۳۹ نفر را دستگیر کرد.

هرچند حزب توانست این دو اعتصاب کارگری را تقریباً با موفقیت سازماندهی کند، با ختم اعتصاب کارگران کارخانه وطن، چنین فعالیت‌هایی از سوی حزب نیز پایان پذیرفت و تا کناره‌گیری رضاشاه از مقام سلطنت در شهریور ۱۳۲۰، دیگر مشابه اعتصابات آبادان و اصفهان رخ نداد. در واقع در سال ۱۳۱۰ جنبش کارگری سرکوب شد و رضاشاه دستور بستن اتحادیه‌ها، توقیف سازمان‌دهندگان آن‌ها و زیر نظر گرفتن دقیق تجمع‌های کارگری بیش از سه نفر توسط پلیس مخفی را صادر کرد. سرانجام نیز حزب کمونیست ایران در پی تصویب قانون منع فعالیت‌های اشتراکی در همین سال، منحل شد.

در جمع دیگر دکتر ارانی و دوستانش، که بعدتر به گروه ۵۳ نفر مشهور شد، موضوع بحث معمولاً مسائل مربوط به فلسفه، جامعه‌شناسی، ادبیات، هنر و تئوری‌های انقلابی بود. آن‌ها در این جلسات کتاب‌ها و منابع مارکسیستی را می‌خواندند. ارانی از طریق ایجاد این گروه «درصد ایجاد یک حلقه اجتماعی جهت ترویج عقاید روشنفکرانه چپ در جامعه وقت بود.» و مجله «دنیا» هم عنصر هویت‌بخش به این جریان اجتماعی محسوب می‌شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مجله «دنیا» یک نشریه کاملاً تئوریک بود که او با کمک دوستان دوران تحصیلش در اروپا به انتشار آن دست زد. این مجله به عنوان مهم‌ترین بخش فعالیت‌های ایرانی در این دوران با محوریت ایرانی، بزرگ علوی و ایرج اسکندری، از بهمن ۱۳۱۲ تا خرداد ۱۳۱۴ منتشر شد. نشریه دنیا در سال ۱۳۱۴ پس از صدور بخش‌نامه وزارت فرهنگ مبنی بر منع کارمندان دولت از انتشار مجله و جراید تعطیل شد. دنیا در دوره‌ای که جریان چپ در انزوا قرار گرفته بود، نقش مهمی در بقای هویت جریان چپ داشت.

در اردیبهشت سال ۱۳۱۶، کمیترن دو نفر از ایرانیان عضو را همراه شخصی به نام محمد شورشیان به‌عنوان راهنما به ایران فرستاد، ولی آن‌ها در ایران تحت تعقیب قرار گرفتند و در خوزستان دستگیر شدند. پس از بازجویی‌های اولیه، کامبخش مسئول تشکیلات حزب در روز یک‌شنبه ۲۰ اردیبهشت دستگیر شد و طی بازجویی اولیه گزارش کاملی را به اداره سیاسی ارائه کرد. طی این گزارش، تمام ۵۳ نفر، یعنی ایرانی و همراهانش به‌طور غیرمنتظره دستگیر و بازداشت شدند.

جرم ۵۳ نفر، عضویت در حزب کمونیست، دریافت پول از شوروی و تبلیغ و طرفداری از اعتصاب بود. ایرانی در ۱۳۱۹ در زندان درگذشت. بقیه ۵۳ نفر بعد از شهریور ۱۳۲۰ جزء رهبران حزب توده شدند.

کارگران صنایع نفت جنوب ایران نیز از سرکوب ارتش رضا خان در امان نماندند. اعتصاب در پالایشگاه نفت آبادان سابقه قدیمی داشت و مربوط به سال ۱۳۰۱ شمسی می‌شد. در آن سال، تعدادی کثیر از کارگران ایرانی دست از کار کشیدند و خواهان افزایش ۱۰۰ درصدی دستمزد خود شدند. این حرکت کارگران ایرانی، مورد حمایت کارگران هندی پالایشگاه قرار گرفت و آن‌ها هم به اعتصاب پیوستند. اما سربازان انگلیسی به اعتصاب‌کنندگان حمله کردند و ۲ هزار

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

هندی را اخراج کردند. همزمان مقامات شرکت نیز برای خواباندن اعتصاب، ۷۵ درصد به سطح دستمزدها که تنها روزی ۵ پنس بود افزودند.

اما اعتصاب دوم در این پالایشگاه که در سال ۱۳۰۸ شمسی روی داد، از نظر عظمت و تاثیراتش به هیچ روی قابل قیاس با آن چه که در سال ۱۳۰۱ شمسی اتفاق افتاده بود، نبود. رهبری این اعتصاب را شخصی به نام «یوسف افتخاری اصل» بر عهده داشت. افتخاری متولد ۱۲۸۱ شمسی (۱۹۰۳ میلادی) در اردبیل بود. در یک سالگی پدرش را از دست داد و به همراه مادر و شش برادر دیگرش که همگی از وی بزرگ‌تر بودند، روزگار سپری می‌کرد. در سال ۱۹۱۷ میلادی اندکی پس از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، برای تحصیل و کار به قفقاز مهاجرت کرد. در سال ۱۹۲۳، به توصیه «آواتیس سلطان‌زاده» که در آن هنگام دبیر کل حزب کمونیست ایران بود، و از قدیم با یکی از برادرهای یوسف آشنایی داشت، وارد دانشگاه «کوتو» در مسکو شد. در دانشگاه تحت تعلیمات سندیکایی قرار گرفت و با نحوه سازمان‌دهی سندیکاهای کارگری آشنا شد. پس از پایان تحصیلات برای مدتی به تاجیکستان رفت و به فعالیت‌های حزبی و سندیکایی پرداخت. پس از چندی برای ادامه تحصیل در رشته حقوق به مسکو بازگشت ولی، در هنگام بررسی پرونده‌اش متوجه می‌شوند که وی در کوتو درس خوانده و تخصصش سازمان‌دهی تشکل‌های کارگری است. در نتیجه «پروفیترن» یا همان «سندیکای جهانی کارگری» از وی تقاضا می‌کند که برای سامان‌دهی و کار حزبی در میان کارگران ایرانی به ایران سفر کند، وی هم می‌پذیرد و به ایران می‌آید. (۱۳۰۶ شمسی ۱۰۲۸ میلادی) وی برای فعالیت در میان کارگران پالایشگاه نفت آبادان راهی خوزستان می‌شود و در کارگاه سوهان کاری پالایشگاه شغلی برای خود دست و پا می‌کند.

بدین ترتیب، یوسف افتخاری در پالایشگاه مشغول می‌شود و شروع به تاسیس مخفیانه یک اتحادیه کارگری می‌کند. در این بین «رحیم همداد» که گویا پسرخاله یوسف بوده و «میر

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

ایوب شکبیا»، از فعالین حزب کمونیست ایران، شعبه آستارا و معلم بوده است به وی می‌پیوندند و او را در امر تاسیس اتحادیه یاری می‌دهند. افتخاری و همکارانش به‌سرعت و باتوجه به جو نارضایتی که در بین کارگران شرکت نفت وجود داشت، موفق می‌شوند در مدت کوتاهی اتحادیه کارگران را راه‌اندازی کنند. آن‌ها برای پی‌شبرد مقاصدشان حتی یک مدرسه و یک کلوپ هم دایر می‌کنند که محل تجمع و آموزش کارگران بوده است. در اوایل سال ۱۳۰۸ شمسی «سرجان کدمن» منشی کل شرکت نفت انگلیس و ایران، برای مذاکره در باب تمدید قرارداد نفت به ایران سفر می‌کند. اتحادیه کارگران چون تصور می‌کرد که تجدید قرارداد یک عمل ظالمانه و امپریالیستی است، تصمیم می‌گیرد در ماه مه همان سال (اردیبهشت ۱۳۰۸) در اعتراض به سفر کدمن اعتصابی را به راه بیاورد. در نتیجه در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۸ شمسی تعداد چهارده هزار و به روایتی یازده هزار نفر از کارگران، دست از کار می‌کشند. از طرفی زنان کارگران نیز به اعتصاب‌کنندگان می‌پیوندند. در این بین رهبران اعتصاب، خواسته‌های کارگران را بدین شرح اعلام می‌دارند:

- ۱- داشتن نمایندگی در اداره کار و در معاینه‌های پزشکی با اشاره ویژه به کار و بیکاری کارکنان.
- ۲- افزایش دستمزد کارگران برابر ۴۵ ریال در هر ماه که پیش‌تر در ۱۹۲۳ دستمزد داده می‌شد.
- ۳- مرخصی با حقوق.
- ۴- شش ساعت کار در روز.
- ۵- دریافت خانه‌های شرکتی یا اجاره بها.
- ۶- جلوگیری از فسخ‌های (اخراج) بیش‌تر در آبادان یا جاهای دیگر.
- ۷- استخدام کردن صنعت‌گران ایران با قرارداد همانند کارگران قراردادی هندی.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

۸- رسیدگی به همه شکایت‌ها توسط مقام‌های پلیس ایران.

۹- قرار گرفتن کارکنان ایرانی در وضع کارگران هندی.

۱۰- حل منازعه‌های موجود میان اروپائیان و ایرانیان یا میان شرکت و ایرانیان به داوری دادگاه‌های ایرانی.

۱۱- برقراری وظیفه در ازای خدمت طولانی یا بیکار شدن به سبب بیش از حد نیاز بودن به جای انعام دادن، وظیفه و مستمری باید پس از مرگ کارکنان به فرزندان آن‌ها داده شود.» اما روسای شرکت از قبول خواسته‌های کارگران سرباز زدند و نیروهای گارد پالایشگاه با آن‌ها درگیر شدند. اعتراض کارگران شدت یافت و به بیرون از پالایشگاه سرایت کرد و به سرعت، آغاچری و مسجد سلیمان را تحت تاثیر قرار داد.

مسئولین شرکت که از کنترل اوضاع ناتوان بودند خواهان مداخله نیروی دریایی بریتانیا مستقر در بصره شدند. بدین ترتیب ناو جنگی «سیکلامن» به همراه چند قایق توپدار از بصره به سمت آبادان حرکت کرد. هم‌زمان با این تحولات، نیروهایی از ارتش ایران به همراه پلیس خوزستان به اعتصاب‌کنندگان یورش برده و بیش از ۵۰۰ نفر و از جمله سران اعتصاب‌گران را بازداشت کردند. بدین شکل اعتصاب پایان پذیرفت و مسئولین شرکت برای آن که در آینده از وقوع حوادث مشابه جلوگیری کنند با بعضی از خواسته‌های کارگران موافقت کردند. از جمله آن که حقوق کارگران را از پانزده تا پنجاه درصد افزایش دادند، کلیه کارگران بی‌کار آبادان را استخدام کردند، برای کارگران با سابقه، مسکن تهیه کردند. یوسف افتخاری و رحیم همداد که از رهبران اعتصاب بودند به تهران منتقل شده و پس از بازجویی، بدون آن که در دادگاهی محاکمه شوند، به زندان انفرادی در زندان تازه تاسیس قصر منتقل شدند.

یوسف افتخاری با این که یک کمونیست تمام عیار بود ولی هیچ‌گاه به عضویت حزب کمونیست ایران درنیامد. حتی سال‌ها بعد که در جریان خروج رضاشاه از ایران، حزب توده

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

تاسیس شد، وی به عضویت آن درنیامد و هم‌چنان مستقل فعالیت می‌کرد و از این رهگذر مورد تنفر اولیای حزب توده قرار داشت. خلاصه آن که وی پس از سال‌ها زندانی بودن و بالاتکلیفی در سال ۱۳۱۹ شمسی تقاضای رسیدگی مجدد به پرونده‌اش را کرد. دادگستری طی استعلامی از شهربانی تقاضا کرد چنانچه یوسف افتخاری و رحیم همداد جرم دیگری را مرتکب نشده‌اند و با توجه به این که بیش از ده سال است که بالاتکلیف در زندان هستند، آن‌ها را آزاد کنند. شهربانی هم در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۱۹ شمسی از دربار پهلوی استعلام کرد و در نهایت، دربار، در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۹ شمسی پاسخ داد که «اعلیحضرت رضاشاه پهلوی»، امر به ادامه بازداشت آن دو تن فرموده‌اند. سرانجام یوسف افتخاری به‌همراه اعضاء معروف «گروه ۵۳ نفر» در مهرماه سال ۱۳۲۰ شمسی چند روز پس از خروج رضاشاه از کشور، آزاد شدند.

پزشک قاتل رضا خان. غلامحسین بقیعی در کتاب «انگیزه: خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده» آخرین لحظات زندگی پزشک احمدی را این‌گونه روایت می‌کند.

مردی کوتاه‌قد و لاغراندام که اغلب پالتویی بلند می‌پوشید، موهای جوگندمی که غالب‌شان سفید بود و صورتی استخوانی و چشمانی که هیچ‌چیز را تداعی نمی‌کرد، نه خشم، نفرت و نه عطف.

احمد احمدی، فرزند محمدعلی، معروف به «پزشک احمدی» در سال ۱۳۱۰ در دوران ریاست سرتیپ آیرم در شهربانی وارد یکی از مهم‌ترین ادارات مرکز شد. می‌گویند که او شب و نصف‌شب بر سر خدمت حاضر می‌شد و با آمپول‌های مخصوص خود «انژکسیون» (لغت فرانسوی در پزشکی است؛ تزریق آمپول‌دوایی، آمپول‌زدن و واردکردن دارویی مایع در رگ به وسیله سرنگ) آمپول داغ، آمپول هوا و... بیمارانش را راحت می‌کرد. به دستور رضاشاه و

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

ریاست شهربانی، زندانیانی که دیگر ضرورتی به زنده ماندن آن‌ها احساس نمی‌شد، با بهره‌گیری از تخصص پزشک احمدی در تزریق آمپول هوا کشته می‌شدند.

زندان دوران رضاشاه دروازه گورستان بود. آیرم پلیس سیاسی را تاسیس کرد و در زمان ریاست رکن‌الدین مختار بر شهربانی جو خفقان به اوج رسید و فعال‌ترین ادارات شهربانی کل در این دوره، اداره پلیس سیاسی و اداره زندان بودند. اداره پلیس سیاسی وظایف پلیس امنیتی را انجام می‌داد و اداره زندان، مقصران عادی و سیاسی را نگهداری می‌کرد.

پس از به قدرت رسیدن محمدرضا پهلوی و برقراری آزادی نسبی مطبوعات و آزادی‌های سیاسی، تعدادی از کسانی که در حکومت پهلوی اول آسیب دیده بودند مانند خانواده‌های تیمورتاش و سردار اسعد از عوامل دستگاه رضاشاهی شکایت کردند. در محافل سیاسی و روزنامه‌ها لزوم بررسی و کیفر مجرمان به بحث روز تبدیل شد.

پزشک احمدی می‌دانست که خانواده تیمورتاش و دیگر قربانیان که با مشارکت او به قتل رسیده بودند، درصدد شکایت و بازداشت او هستند. او با مقداری پول و یک گذرنامه جعلی به عراق رفت. اما توسط ماموران عراق دستگیر شد و به درخواست دولت ایران تحویل ماموران ایرانی شد. پزشک احمدی بعد از ظهر پنج‌شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۲۱ به تهران وارد شد و بلافاصله پس از ورود به دیوان کیفر تسلیم شد.

محاكمه «مختار»، رییس شهربانی رضا شاه و سایر متهمان شهربانی در مرداد ۱۳۲۱ در شعبه یکم دیوان کیفر، پشت کاخ گلستان عمارت وزارت امور خارجه سابق آغاز شد که تا شهریور ادامه یافت و نتیجه نشان داد که قسمتی از قتل‌های رخ داده در زمان آیرم و قسمت عمده آن در زمان رکن‌الدین مختار صورت گرفته است و در مورد تعدادی از قتل‌های رخ داده، پزشک احمدی عامل اصلی جنایت بود. پزشک مجاز زندان قصر به موجب قرار صادره در

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

پرونده مربوط به قتل سردار اسعد بازداشت شده بود. او علاوه بر آن متهم به آزار و اذیت و قتل محمد فرخی یزدی و قتل تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، نیز بود. محمد فرخی یزدی، شاعر آزادی‌خواه که به جرم «اسائه ادب به بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در زندان به سر می‌برد، قرار بود پس از سه سال زندان آزاد شود. در گزارش فتح‌الله بهزادی، پزشک یار وقت بیمارستان زندان موقت شهربانی آمده است که کیفیت به قتل رسیدن محمد فرخی یزدی را در دادگاهی که جهت تعقیب جانیان دوره مذکور تشکیل شده بود، ارائه داده است:

«قبلا از طرف اداره زندان محمد یزدی سر پاسبان آمده، شیشه‌های پنجره‌های حمام را گل سفید زده و پنجره‌های اطاق حمام را گرفته و مسدود نمودند و روز ۲۱/۷/۱۸ فرخی را به آن اطاق انتقال دادند و دستور دادند که کسی حق ندارد به اطاق حمام داخل شود و درب را قفل کردند و کلیدش را همراه خود بردند و نزد پایور نگهبانی بود و هر وقت که برای معاینه و دادن دستور دوایی لازم بود به پایور نگهبانی اطلاع داده و با حضور آن‌ها غذا و دوا داده می‌شد و مجدداً درب را قفل و کلید آن را با خود می‌بردند تا روز ۲۴/۷/۱۸ ساعت ۱۷:۳۰ برحسب دستور یاور بردبار، رییس زندان موقت مرا مامور کردند که به منزل سلطان متنعم، پایور زندان بانوان رفته و از او عیادت کنم. بنده هم حسب‌الامر به وسیله اتومبیل اداری به منزل نامبرده عازم شدم و در موقع رفتن به دکتر احمدی که در بیمارستان بوده اظهار داشتم که طبق این یادداشت برای عیادت متنعم می‌روم. قریب دو ساعت در منزل متنعم بودم و دستورات دوایی نیز به ایشان دادم و با همان اتومبیل که آمده بودم مراجعت کردم، دیدم پزشک احمدی هم نیست. از علی سینکی سؤال کردم چرا دکتر احمدی نماند؟ شاید اتفاقی رخ بدهد. علی سینکی جواب داد پس از رفتن شما پایور نگهبان دستور داد که ملافه‌های بیماران را که جمع کرده‌اند بردار و چون از زندان بانوان، انفرمیة خواسته‌اند به فوریت به آن‌جا برو و من هم از زندان خارج

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شده و همان ملافه‌ها را که برای شستن جمع شده بود با خود به زندان بانوان برده و پس از مراجعت به زندان دیدم که پزشک احمدی نیست. من از علی سینیکی سؤال کردم که احمدی کجاست؟ گفت رفته است. از پشت پنجره بیمارستان صدا کردم که کلید را بیاورید تا شام فرخی را بدهیم. جواب دادند که فرخی گفته است امشب شام نمی‌خورم. ساعت بین نه و نیم و ده بود که نیرومند وارد زندان شده و پایور نگهبان هم از عقب ایشان بودند. صبح که آقای دکتر هاشمی آمدند پس از آن که تمام اطاق را بازدید نمودند برای عیادت فرخی آمد دم پنجره بیمارستان بنده صدا زدم آژان کلید را بیاورید که هم چای فرخی را بدهم و هم دکتر او را معاینه کند. کلید را آوردند درب اتاق فرخی را باز کردند. دکتر هاشمی به جلو بنده از عقب ایشان پایور نگهبان یزدی هم از رفقای ما داخل شده و علی سینیکی هم با ما بود. مشاهده کردم که فرخی روی تخت برخلاف همیشه دراز کشیده است. چون همه روزه که وارد می‌شدیم به پا ایستاده و پس از سلام و تعارف چند بیتي اشعار و رباعی که ساخته بود برای ما می‌خواند. وضعیت فرخی این‌طور بود: یک پایش از تخت آویزان و یک دستش روی تنه و جلو یقه پیراهن، یک دست دیگر او روی شکم، چشمانش باز و گود افتاده بود.»

اما با ورود برخی افراد مستبد به حکومت مشروطه، دسیسه چینی‌ها و اختلاف‌افکنی دو دولت استعمارگر روسیه و انگلیس، گسترش چپاول و غارت و ناامنی، اختلافات‌افکنی بین انقلابیون، دعوی بین مشروطه و مشروعه، حضور دیرپای استبداد و نهادینه شدن آن در تار و پود جامعه ایران و بهره‌برداری استبداد داخلی و خارجی از آن، کارکرد نامطلوب احزاب سیاسی که با خلع محمدعلی شاه و هم‌زمان با شروع انتخابات مجلس دوم ظاهر شدند. احزاب در دوره دوم و سوم مجلس، بیش‌تر درگیر چالش‌های ایدئولوژیک بودند. منافع حزبی بر منافع عمومی تقدم داشت و فاقد برنامه منسجم بودند. عدم توجه به دوره گذار و نداشتن استراتژی مشخص برای

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

تاسیس نهادهای مدنی و تقویت و رشد فکری و اندیشه مشروطیت و آموزش سیاسی شهروندان با هدف توسعه سیاسی منتج به آن شد که این احزاب صرفاً در مناقشات فرقه‌ای و سازمانی ایام را سپری کنند. این نوع مسایل و البته بسیاری از عوامل دیگر خاریج و داخلی موجب استحاله مشروطیت از اهداف اصلی خود شد و سرانجام شکست مشروطه با همکاری واپس‌گراها و استبداد داخلی و کارگردانی انگلیس با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ محقق شد.

یکی از ویژگی‌های مهم رضاشاه، چپاول و مال‌اندوزی و تصاحب املاک و اراضی بود. در سال ۱۹۳۱، «چارلز. سی. هارت»، وزیرمختار آمریکا در تهران، گزارش داد که رضاشاه شخصاً بیش از یک میلیون پوند در لندن به حساب خود واریز کرده است. بر اساس تعدادی از اسناد بانکی که پهلوی‌ها به هنگام فرار دسته‌جمعی‌شان از ایران در سال ۱۹۷۸ از خود باقی گذاشتند معلوم می‌شود که اظهارات نیشدار «هارت» درباره حساب‌های بانکی رضاشاه در لندن از روی حدس و گمان نبوده است. آن‌چه هارت نمی‌دانست این بود که رضاشاه حساب‌های دلاری متعددی در لندن، ژنو و برلین دارد. اسناد باقی‌مانده حاکی از انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های شخصی رضاشاه است. سرهنگ رضاقلی امیرخسروی، مدیرکل بانک پهلوی، در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱ طی نامه‌ای محرمانه به دکتر کورت لیندن بلات، رییس بانک ملی ایران نوشت: «عالیجناب، بنا به دستور اعلیحضرت، خواهشمند است با ارسال دستورالعمل تلگرافی به بانک میدلند در لندن دستور واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت نزد بانک وست مینیستر را صادر و مراتب را با تلگراف تایید فرمایید. با احترام فراوان آقای رییس، مدیرکل، سرهنگ امیرخسروی.» لیندن بلات در پاسخ نوشت: «عالیجناب، عطف به دستورالعمل شماره ۵۱۷۰ مورخ ۱۷ اوت حضرتعالی، احتراماً به عرض می‌رساند که روز گذشته به محض دریافت نامه شما، دستورالعمل تلگرافی برای واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت در بانک وست مینیستر با مسئولیت محدود در لندن به بانک میدلند با مسئولیت محدود در لندن ارسال

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شد. بانک وست مینیستر دستورالعمل تلگرافی ما را دریافت کرده و شما را از رسید پول مطلع خواهد ساخت. با احترام و سپاس فراوان عالیجناب، دکتر لیندن بلات، بانک ملی ایران.» «ثروتی که رضاخان در مدت سلطنت خود به دست آورد افسانه‌ای است.» به نقل از حسین هیکل روزنامه‌نگار مصری، رضاخان صاحب «دو هزار ده بود که دویست پنجاه هزار نفر رعیت مستقیماً بر روی زمین‌های او کار می‌کردند.» سپرده رضا شاه در بانک‌های خارجی مبلغ سیصد و شصت میلیون دلار حدس زده می‌شد.

مبلغی که رضاخان به اندوخت آن اعتراف کرده یک میلیون و ششصد و بیست هزار کیلو طلاست.» این که چگونه یک فرد توانسته در مدت کوتاهی ۱/۵۲۰/۰۰۰ کیلوگرم طلا جمع نماید، جای شگفتی است، اما از طرفی هم می‌توان حدس زد که چگونه مردم ایران تحت فشار قرار داشتند.

رضا شاه در طول مدت سلطنت خود، املاک و اراضی و کارخانجات زیادی برای خود تدارک دید به طوری که برای اداره املاک زیاد خود سازمان بزرگی به نام «املاک اختصاصی» تشکیل داد تقریباً قسمت اعظم مازندران متعلق به او بود. در خراسان و سیستان و خوزستان و فارس و اصفهان هم املاکی تدارک دید به طوری که تعداد املاک او به ۵۲۰۰ رقبه رسید. کارخانجات و هتل‌ها نیز تعداد قابل ملاحظه‌ای بودند به طوری که در حساب جاری او مبلغ ۶۸۰ میلیون ریال موجودی نقدی بود.۲

در یک سرشماری کلی در سال ۱۳۱۹ عایدات سالانه رضاخان از املاک ۶۲ میلیون تومان بود.۳

حسین فردوست در مورد استعداد شاه چنین می‌نویسد: «محمد رضا در ریاضیات بسیار ضعیف بود، اصولاً حوصله فکر کردن نداشت او از همان کودکی اهل تفکر عمیق و همه‌جانبه نبود

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

زود خسته می‌شد و بیش‌تر علاقه داشت پیشنهادات را بپذیرد چون قبول پیشنهاد زحمتی نداشت. «۴»

هم‌چنین علم در خاطرات خود آورده است: «شاه از هر چه مطالعه است متنفر است.»^۵ تاریخ ۲۰ساله حسین مکی ج ۶ ص ۱۳۵ که می‌گوید رضاخان قزاق پس از نشستن به تخت سلطنت، حدود ۴۴هزار سند از دست مردم گرفت و املاک و زمین‌های روستاییان گیلان و مازندران، تنکابن و نور و بسیاری جاهای دیگر را مالک شد.

حسین مکی در همان کتاب جلد ۸ صفحه ۹۱ از وزیر دارایی وقت، دکتر سجادی نقل کرده رضاشاه هنگام ترک ایران ۶۸میلیون تومان در حساب شخصی خود در بانک ملی داشت. به این ترتیب بود که حکومتی بی‌رحم و سرکوبگر به سردمداری رضاخان قزاق را بر مردم ایران تحمیل کردند و مقدرات امور مردم را به دست فردی سپردند که با تحقیر و سرکوب مردم، برنامه‌های خود را عملی ساخت و روز کارزار از میدان گریخت و کشور را دودستی و بدون کم‌ترین مقاومتی به اشغال‌گران سپرد. مرد مستبدی که در برابر مردم خود گردن‌کشی می‌کرد، اما با تمام وجود، نوکر خارجیان بود.

رضاشاه در طول مدت حکومت خود به تدریج بر استبداد و خودکامگی حاکمیتش افزود. از سال ۱۳۰۷ حکومت استبدادی نخست به خودکامگی و سپس به زودی به حکومت دلخواهانه و خودسرانه تبدیل شد. طی دوره دیکتاتوری که تاریخ آن به زمان نخست‌وزیری رضاخان برمی‌گشت، البته انحراف‌هایی از برخی اصول قانون اساسی صورت می‌گرفت؛ اما حکومت در مواردی که صرفاً شخصی نبود، هنوز مشروطه بود و هنوز تا اندازه زیادی هم به نظر وزارتخانه‌ها و هم عقاید مجلس توجه می‌شد و بدین‌گونه روش تعدیل و توازی وجود داشت. ۶

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

اما با روی کار آمدن رضاشاه بار دیگر قدرتی حاکم و مسلط بر ساختار سیاسی ایران رخنه کرد که مدام بر میزان استبدادش افزوده می‌شد. مخبرالسلطنه هدایت-نخست وزیر دوران اول رضا شاه- در مورد تفاوت میان نیمه نخست و نیمه پایانی سلطنت رضاشاه چنین می‌نویسد: «در دوران اول سلطنت رضاشاه، رعایت افکار و عنایت به شعار می‌شد. اشاره به حسن اخلاق می‌رفت، مجلس مقامی داشت و ملت احترامی. تأسیسات مقید بسیار شد، به ساختن راه‌آهن توفیق یافتیم. اقتصادیات نمو لایق کرد. قوانین از مجلس گذشت. عایدات دولت روزبروز افزود. دولت که همیشه دستش برای مختصر مبلغی دراز بود، صد هزار لیره به دولت شوروی مساعدت کرد. برنامه ده ساله در نظر گرفته شد. اساس برنامه عبارت بود از نواها به جای معمولات و آداب کهنه... گل آرزوهای سی ساله در بستان کشور رخ برنمود. ولی مسافرت به ترکیه و مشاهده تجددطلبی شدید آتاتورک رفتار رضاشاه را تغییر داد. آن فرمایشی که هر مملکتی رژیم دارد و رژیم ما یک‌نفره است به تمام معنی جلوه‌گر شد.»^۷

گفته می‌شود آتاتورک علاقه زیادی به رضاشاه داشت، از طریق سفیرش به رضاشاه توصیه کرده بود که بگذار مجلس را مردم انتخاب کنند و رژیم کار دسته‌جمعی را متداول کن تا بعد از تو همه چیز از هم نپاشد. رضاشاه پس از دریافت پیام جواب می‌دهد: «به برادر عزیزم بگویند که هر کشوری رژیمی مناسب خود دارد، رژیم مناسب ایران رژیم یک‌نفری است.»^۸

به این ترتیب، مردم ایران که در جریان مبارزات خود سختی‌ها و رنج‌های زیادی را تحمل کرده بودند تا به حکومت مشروطه و حاکمیت ملت دست یابند، از سدت رفت و مجدداً حکومتی یک‌نفری در راس قرار گرفت؛ با این تفاوت که در این زمان، هم دستاوردها و ارزش‌های مشروطیت ظاهری و تشریفاتی بود و مملکت با اراده فردی رضا شاه اداره می‌شد.

حکومت خودکامه و سپس خودسرانه رضاشاه که هر روز سخت‌گیرتر می‌شد، بعدها به مهم‌ترین دستاویز برای انکار هرگونه حقانیت مردمی تبدیل شد و چنین استدلال می‌شد که

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

همه دستاوردهای مثبت او نیز به دستور انگلستان بوده است، چون این کارها به‌نوعی به سود انگلیسی‌ها بوده است.^۹

مسلم‌ها جامعه ایران با تعریفی که حکومت رضا خان از اصطلاح «ملت» داشت، به هیچ‌وجه همخوانی نداشت. بنابر این حکومت رضاشاه دست به کار یک‌پارچه‌سازی فرهنگی در جامعه شد و تلاش کرد با سیاست‌های سطحی و مبتدلی چون اتحاد لباس و کشف حجاب و از یک سو تنوع فرهنگی و ملی را در ایران از بین ببرد و از جمله زبان واحدی را به جامعه تحمیل کند و از سوی دیگر، با ایجاد یک ایدئولوژی حکومتی مبتنی بر ناسیونالیسم آریایی و تعظیم مطلق مردم به او، ملتی با زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و معتقدات و آرمان‌های یکسان دیکته شده از سوی حاکمیت، به‌وجود آورد.

ناسیونالیسم مورد نظر در این دوره، ماهیتی شوونیستی (میهن‌پرستی افراطی) و نژادپرستی (آریایی) داشت و بر ترویج باستان‌گرایی، شاه‌پرستی و تمجید نژاد آریایی مبتنی بود. این سبک ناسیونالیسم، فاقد هرگونه محتوای استعمارستیزانه و آزادی‌خواهانه زمانه خود بود. به همین دلیل، تبلیغات ناسیونالیستی برخلاف ادعای حکومت، هرگز در نیل به وحدت ملی موفق نبود. رضاشاه از تبلیغ ناسیونالیسم اهداف مختلفی را از جمله باستان‌گرایی دنبال می‌کرد. ناسیونالیسم رضاخانی که یکی از محورهای اساسی سیاست‌گذاری‌های این دوره را تشکیل می‌داد، بر باستان‌گرایی، زرتشتی‌گرایی، نژادپرستی (فارس‌محوری)، شاه‌پرستی مطلق، مبتنی بود.

در این دوره هر جا سخن از ایران دوستی و یا تفاخر به شاهان و سلسله‌های باستان پیش می‌آمد، لاجرم پایان سخن با شاه‌پرستی و تکریم جایگاه سلطنت به پایان می‌رسید. در واقع به صورت آگاهانه تلاش می‌شد تا رضاشاه را به تاریخ ایران باستان پیوند زده و او را با شاهان باستانی مقایسه کنند.^{۱۰}

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دولت-ملت شکل گرفته و نهادهای پشتیبان حکومت رضاشاه، همه برای تثبیت، تحکیم و تداوم قدرت فردی او کارکرد داشتند و این نهادها، فقط ابزار اقتدار نظام سیاسی نوپایی بودند که رضاشاه در راس آن قرار داشت. بر این اساس، حکومت رضاشاه نه تنها موفقیتی در ایجاد تغییر و تحولات به دست نیاورد بلکه حتی کلیه دستاوردها و اصلاحات انقلاب مشروطیت را بر باد داد. شعار «وحدت ملی» مورد نظر حکومت رضاخان، در عمل نتیجه‌ای جز افزایش شکاف‌ها و اختلافات میان ملیت‌های محروم ایران نداشت.

رضاشاه برای آن که بتواند تغییرات بنیادین مورد نظر خود را بر کشور اعمال کند، ناچار بود از قوه زور و سرکوب شدید جامعه بهره‌گیری کند؛ بنابر این شیوه کشورداری مدنظر رضاشاه برای نیل به اهداف مورد نظر فارغ از درستی یا نادرستی اهداف، مدلی مبتنی بر استبداد و اعمال فشار و نظامی‌گری بود. این طرز فکر باعث به وجود آمدن دورانی سخت و پر از خفقان در سال‌های سلطنت او شد.

... وی پس از رسیدن به سلطنت در ۱۳۰۴، با ایجاد و تقویت سه پایه نگهدارنده‌اش - ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار - برای تثبیت قدرت خود گام برداشت. برای نخستین بار پس از حکومت صفوی‌ها، دولت می‌توانست به واسطه سه ابزار مناسب نهادهای حکومتی، قانون و زور و سلطه جامعه را کنترل کند. رضاخان هم می‌توانست پس از تحکیم قدرت خود، برنامه بلندپروازانه اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز کند. ۱۱

تثبیت پایه‌های قدرت رضاخان به مقدمات پیش از سلطنت او بازمی‌گردد. از زمان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۰۴، دوره تکوین حکومت پهلوی است. در این فاصله هفت دولت روی کار آمد که پای ثابت این دولت‌ها، سردار سپه به‌عنوان وزیر جنگ بود. وی یک سال بعد از کودتای اعلامیه‌ای خود را مسبب کودتا معرفی کرد. در آن اوضاع و احوال وزارت جنگ در دست رضاخان بود و بیش‌ترین قدرت را داشت.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

سرکوب کلنل پسیان، جنبش جنگل، ابوالقاسم لاهوتی (شاعر، روزنامه‌نگار، مبارز انقلابی و فعال سیاسی چپ‌گرا) و سمیتقو، شهرت و قدرت او را دوچندان کرد. وزارت جنگ در این دوره بیش‌ترین بودجه را به‌خود اختصاص داده و تنها وزارتخانه‌ای بود که با نقشه و برنامه کار می‌کرد. رضاخان به وسیله قوای نظامی به خواسته‌های خود در عرصه سیاسی رسید. در این

دوره امنیت و حفظ آن پُتک رضاخان برای سرکوب مخالفان و منتقدانش بود. ۱۲

دولت پهلوی اول از لحاظ داشتن وسایل اجبار و زورگویی قدرتمند به نظر می‌رسید، ولی از این لحاظ که نمی‌توانست وسایل و نهادهای اجبار را بر ساختار طبقاتی و پایگاه اجتماعی مبتنی کند، ضعیف عمل می‌کرد. در واقع بر اساس دارا بودن ابزار سرکوب و نداشتن پایگاه اجتماعی، رژیم رضاشاه یکی از سرکوبگرترین رژیم‌های پادشاهی ایران محسوب می‌شد که اصولاً کارکردی ضد امنیتی داشت. در حقیقت تمام ابزار نظامی و ارتش مدرن رضاشاه در خدمت قدرت فردی وی قرار گرفته بود و با امنیت عمومی کشور در تضاد کامل قرار داشت. حکومتی که امنیت و بقای آن با امنیت مردم در تضاد باشد نمی‌تواند ایجاد امنیت کند، بلکه خود بزرگ‌ترین عامل ناامنی محسوب می‌گردد. بر این اساس باید گفت که ساختار رژیم رضاشاه به طور اصولی نمی‌توانست مبنای تأمین امنیت باشد. ۱۳

رضاشاه در عرصه کم کردن قدرت روحانیت تنها به تاسیس سازمان وعاظ و خطابه و نظارت بر عملکرد روحانیون تلاش کرد آن‌ها را از دخالت در هر امری باز دارد. به تعبیری می‌توان گفت هدف رضاشاه از اقداماتش بر ضد روحانیون، تنها محدود کردن دست آن روحانیونی بود که با سیاست‌های مستبدانه او مخالف بودند.

... البته او با وجود دور نگه داشتن روحانیت در عرصه فرهنگ و سیاست، ناچار به بسیاری از نمادهای وابستگی فرهنگ کشور به اسلام پایبند ماند؛ از جمله حفظ خط عربی برای نگارش (درست بر خلاف ترکیه)، تدریس زبان عربی، قرآن و شرعیات در مدارس، اجرای

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مراسم سنتی خطبه‌خوانی در عروسی‌ها به زبان عربی، مستثنی کردن روحانیون از تغییر لباس سنتی و... ۱۴۰۰

همان‌طور که ذکر شد، ناسیونالیسم دولتی، مبنای فکری حکومت رضاشاه را تشکیل می‌داد و یکی از مهم‌ترین وجوه ناسیونالیسم پهلوی اول، کاربرد زور بود.

در دوره رضاشاه اجرای سیاست‌های فرهنگی غالباً آمرانه و با استفاده از نیروی زور و پلیس و به صورت تحکم‌آمیز پیش برده می‌شد. از جمله از تغییر لباس مردان (۱۳۰۷)، سیاست کشف حجاب زنان (۱۳۱۴) و تغییر کلاه پهلوی به کلاه شاپو (۱۳۱۴).

پیش از رضا خان، نخستین حکومتی که اقدام به کشف حجاب از بانوان کرد افغانستان بود که امان‌الله خان پادشاه افغانستان مسافرتی به اروپا کرد و در مراجعت از اروپا در سال ۱۳۰۶ شمسی به ایران آمد و از طریق خراسان به کشورش بازگشت. به محض ورود به پایتخت اعلام نمود که نسوان بایستی بدون حجاب باشند، نخست با همسر خود بدون حجاب در مجامع و محافل ظاهر شد. این بی‌پروایی آن هم در کشوری چون افغانستان موجب قیام عمومی در آن کشور گردید و امان‌الله خان ناچار به استعفا و ترک کشور شد. ۱۵

این سیاست مشابه را که در افغانستان و ترکیه اعمال شده بود، در ایران توسط رضاشاه نیز به شکل کاریکاتوری به کار برده شد و ماموران به زور سرنیزه مانع از حضور بانوان با پوشش کامل اسلامی در انظار شدند.

سیاست‌های اصلاحی پوشاک در دوره رضاشاه، با بخش‌نامه‌های دولتی و تصویب مجلس اجرا می‌شدند، اما از میانه دهه ۱۳۱۰ که حکومت به خودکامگی کامل نزدیک شد، دیگر نه با تصویب قوانین که با صدور فرمان انجام می‌گرفت. همان سیاستی که خمینی در سال ۵۸ علیه زنان پیاده کرد و به زور پلیس و پاسدار بر سر زنان چادر انداخت سیاستی که تا به امروز ادامه دارد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

هرچند سیاست رضا شاه و خمینی بر علیه زنان با حجاب و بی‌حجاب متفاوت است اما هر دو سیاست نه از روی تبلیغ و ترویج فرهنگی، بلکه با زور پلیسی به جامعه تحمیل شده‌اند. از سال ۱۳۱۰، دومین مرحله سرکوبگرانه «ملیتی» دولت شروع شد. رضاشاه که در مرحله اول اعتراضات و اقدامات ملی که گاهی با توافق‌های مسالمت‌آمیز (مانند بختیاری‌ها و قشقایی‌ها) فرونشانده بود، اکنون که قدرت خود را تثبیت شده می‌دید و درصدد تحقق بخشیدن به امیال و آرزوهای شاهانه‌اش بود، پروژه تضعیف ملیت‌ها را به گونه‌ای جدی‌تر در دستور کار خود قرار داد. افزون بر این، برنامه رضاشاه در این مرحله تنها به اقدامات نظامی محدود نمی‌شد بلکه در کنار آن اقدامات غیرنظامی همچون سیاست تخته قاپو کردن عشایر، ترویج آموزش و پرورش تنها به زبان فارسی، خدمت نظام اجباری، خلع سلاح، متحدالشکل کردن لباس‌های آن‌ها نیز پیش گرفته شد.

علاوه بر سیاست‌مداران و امرای ارتشی که نقش کلیدی در حکومت پهلوی داشتند و عاقبتی شوم نصیب‌شان شد، دیگر اқشار و طبقات اجتماعی نیز از این حیث مستثنی نبوده و شاعران و نویسندگان و به‌طور کلی روشنفکران به انزوا کشیده شدند. تعدادی از این افراد که در ابتدا از هواداران رضاخان نیز بودند با مشاهده حکومت دیکتاتوری و دل‌خواهانه او، رفته‌رفته پی به اشتباه خود بردند. فضای بسته و اختناق در کشور چنان سایه گسترده بود که حکومت پلیسی رضاشاه که در آن شهربانی جایگاهی بس حائز اهمیت داشت، هیچ‌گونه انتقادی را بر نمی‌تافت. رضاشاه با ایجاد و تاسیس نهادهای در دل تشکیلات نظمیه تحت‌نام «پلیس سیاسی» به امر نظارت و سانسور کتاب و مطبوعات مبادرت ورزید. در این دوره هر نشریه اعم از کتاب یا روزنامه، مجله، صفحه گرامافون و... می‌بایست قبل از انتشار و در چاپخانه، مجوز انتشار را از مأمورانی که برای این کار در نظر گرفته شده بود، کسب می‌کرد؛ در غیر این صورت از چاپ آن جلوگیری می‌شد. این نظارت و سانسور تنها مربوط به مطبوعات داخلی نبود، بلکه کلیه

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نشریات و جرایدی که در خارج از کشور هم تولید و به ایران وارد می‌شدند، تحت نظارت دقیق قرار داشتند. ۱۶

با وجود شعارهای حکومت که بر افتخارات ملی تأکید داشت، در شرایطی که مراحل ممیزی و دریافت صلاحیت نشر از سوی مامورین حکومتی طی نمی‌شد و مجوزهای لازم اخذ نمی‌گردید، حتی پس از انتشار مطلب، حکم به معدوم کردن آن‌ها داده می‌شد. از آن جمله می‌توان به جمع‌آوری مجله «تعلیم و تربیت» به دلیل درج مقاله جنبش ملی ادبی اشاره کرد که در سال ۱۳۱۴، توقیف و جمع‌آوری شد. ۱۷

با استقرار سلطنت پهلوی اول، بسیاری از مطبوعات به تعطیلی کشانده شدند و رابطه چند روزنامه باقی‌مانده با حکومت پهلوی از همکاری به وابستگی کامل تبدیل شد. مطالعه روزنامه‌هایی چون اطلاعات، ایران و کوشش در طول سال‌های سلطنت پهلوی اول نمایانگر یک‌سانی کامل و یکنواختی کسل‌کننده‌ای است. دربار و قوه مجریه نه تنها از مطبوعات انتظار داشتند که مخالف شاه نویسند، بلکه می‌خواستند بی‌طرف نیز باشند. علاوه بر توقیف و تعطیلی روزنامه‌ها و مجلات و زندانی کردن دست‌اندرکاران آن، سیاست دیگری که در خصوص مطبوعات دنبال شد، سانسور و کنترل آن‌ها بود. تنها سخن مجاز در مطبوعات تبلیغ ناسیونالیسم رسمی و دولتی بود که روی یکپارچگی ملی، ضدیت با روحانیت، تجدد و شکوهی که با دوران قبل از اسلام ربط داده می‌شد، تأکید می‌کرد. ۱۸

تا پایان دوره پهلوی اول، دیگر اثری از جراید مخالف باقی نماند. قلم‌ها شکسته شد و صاحبان قلم یا در تبعید و حبس بودند و یا در انزوا به سر می‌بردند. افزون بر این، اصرار رضاخان در نظارت شدید بر مطبوعات، هر روز رنگی تازه می‌یافت. گاه مدیران جراید ملزم به سپردن تعهد و التزام و مجبور به خودسانسوری می‌شدند و گاه بازرس و مامور نظمیه و شهربانی موظف

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

می‌شد تا مراقب مندرجات جراید بوده هرگونه خودسری یا درج مطلب غیرمجاز را از آگهی و اعلان تا مقاله و داستان حذف و سانسور و در مورد لزوم، در توقیف جریده اقدام نماید. ۱۹ از سال ۱۳۱۰، به بعد در جو اختناق سیاسی و عصر ترور و وحشت، مطبوعات مستقل از حیات سیاسی برچیده و بر شمار مطبوعات وابسته یا دولتی افزوده شد. با تحکیم قدرت مطلقه رضاشاه بحث‌های داغ روزنامه‌ها و مذاکرات آتشین مجلس فروکش کرد. روزنامه‌ها مطالب خواندنی و خوانندگان خود را از دست دادند، در عوض با اخبار بی‌تفسیر و مطالب آموزنده پر شدند. مجله‌های تخصصی‌تر که تا این زمان جنبه اقتصادی نیز داشتند، در بهترین حالت صرفاً به ارائه مسائل تخصصی یا ضمنی پرداختند. ۲۰

مردم اکثریت مردم ایران، برای برپایی مجلس در طول مبارزات عصر مشروطه، کوشش‌ها و مجاهدت‌های بسیاری کردند و رنج‌ها و ستم‌های زیادی را متحمل شدند. هدف اساسی در شکل‌گیری انقلاب مشروطه را می‌توان در استقرار حکومت قانون خلاصه کرد؛ قانونی که توسط نمایندگان ملت در مجلس وضع می‌شود و سعادت مردم را به ارمغان می‌آورد. مجلسی که طبق اصل تفکیک قوا، بایستی به‌طور مستقل و تنها در راه آحاد مردم گام بردارد و آنچه که صلاح ملک و ملت است را مورد توجه قرار دهد. اما در دوران سلطنت رضاشاه، مجلس هیچ‌گونه شباهتی به آرمان‌های مشروطیت نداشت و نشانه‌ای نیز از بدیهی‌ترین اصول دموکراتیک در آن دیده نمی‌شد.

در دوران سلطنت رضاشاه، وی در جهت تحکیم قدرت و سلطه بر قوه مقننه به‌ویژه بعد از مجلس موسسان به دخالت در امر انتخابات نمایندگان پرداخت و عملاً از مجلس ششم تا سیزدهم این دخالت به‌طور کامل انجام گرفت. در حقیقت رضاشاه تصمیم قطعی گرفته بود که یک نفر از اشخاصی که مطیع او نباشد انتخاب نشود. از دوره هفتم به بعد، حتی یک نفر از شخصیت‌های مخالف به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، به خانه ملت وارد نشد و هر

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

آن که در آن‌جا بود، نماینده شاه بود نه نماینده ملت. با این همه در تمام دوران سلطنت رضاشاه مجلس شورای ملی وجود و فعالیت داشت تا خارجیان قبول کنند که رضاشاه با کمک قانون و با احترام به آزادی در ایران سلطنت می‌کند. ۲۱

بنابر این مجلس دیگر نه یک نهاد مفید و موثر بلکه نهادی بی‌خاصیت بود و به صورت لباس آراسته‌ای درآمد بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشاند. نمایندگان مجلس نیز وظایف خود را چنان به درستی انجام می‌دادند که شاه به تشکیل مجلس سنای فراموش شده و یا اصلاح قانون اساسی نیازی پیدا نکرد. ۲۲

در سال‌های پایانی حکومت قاجار، حزب رادیکال علی‌اکبر داور، پایه‌های حکومت پهلوی را مستحکم نمود اما پس از حزب رادیکال تا شهریور ۱۳۲۰ تقریباً هیچ فعالیت حزبی در ایران وجود نداشت و این رضاشاه بود که با دیکتاتوری، نخست‌وزیر، وزیر و وکیل مشخص می‌نمود و حکم می‌راند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه از کشور و به سلطنت رسیدن فرزندش، و اثرات جنگ جهانی دوم در کشور، زمینه مساعدی برای فعالیت احزاب فراهم شد و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. ۲۳

در دوره پهلوی اول، عملاً حزب‌گرایی به پائین‌ترین میزان خود در طول دوران معاصر و پیدایش احزاب سیاسی در ایران رسید. تنها حزب مهمی که می‌توان آن را جزء جامعه مدنی به حساب آورد، حزب کمونیست ایران بود که فعالیت می‌کرد. اما در همین دوره، اتحادیه‌ها و اصناف به شدت زیر نظارت حکومت مرکزی قرار گرفت. در سال ۱۳۰۵، مجلس مالیات‌هایی که بر ۲۳۰ صنف وجود داشت را لغو کرد و مالیات‌های جدیدی به جای مالیات‌های قدیمی وضع نمود. چنین تغییری نتایج مثبتی برای اصناف در پی نداشت. علاوه بر این، در دوران سلطنت رضاشاه، آزادی عمل اتحادیه‌های کارگری در کنار دیگر تشکیلات جامعه مدنی بسیار محدود شد. اتحادیه‌های کارگری با سرکوب، انحلال و دستگیری اعضا روبه‌رو شدند. اصولاً

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

ساخت قدرت سلطانی رضاشاه با ویژگی تمرکز قدرت و شخصی بودن قدرت، اجازه تشکیل به نیروهای موجود در جامعه را نمی‌داد. دایره بسته سیاسی در این دوره باعث شد که اتحادیه‌های کارگری نتوانند در حوزه عمومی جامعه از آزادی تشکل، اعتصاب قانونی و مشارکت برخوردار باشند. در پاییز سال ۱۳۰۴ حمله پیگیرانه‌ای به حزب کمونیست ایران و بازمانده‌های اتحادیه‌های عمومی کارگران آغاز گردید. در سال ۱۳۰۵ شوراها مرکزی اتحادیه‌های کارگری منحل و قدغن شدند و حزب کمونیست ایران غیرقانونی اعلام شد. ۲۴ سرکوب نخبگان سیاسی محدود به مخالفین رضاشاه نبود، بلکه بسیاری از نخبگان سیاسی که در تثبیت قدرت پهلوی اول نقش داشتند، از این امر در امان نماندند. شاه تمام افرادی را که نقش اساسی در به قدرت رسیدن او ایفا کرده بودند به تدریج و به بهانه‌های مختلف از میان برد. این موضوع نیز که ریشه در بدبینی سیاسی او داشت از بارزترین آثار و نشانه‌های نظام‌های استبدادی به‌شمار می‌رود. رضاشاه حتی به نزدیک‌ترین یاران خود هم رحم نمی‌کرد. فروغی، تیمورتاش، داور و سردار اسعد همه از کسانی بودند که نقش به‌سزایی در تثبیت رژیم پهلوی اول داشتند و همه آن‌ها به نحوی از سوی رضاشاه از بین رفتند. تمام این افراد به دلیل ظرفیتی که برای محبوبیت داشتند و می‌توانستند رقیبی برای قدرت مطلقه رضاشاه باشند، به دستور او از گردونه قدرت خارج شدند. البته ترورهای سیاسی رضاشاه که نشانه بارز ناامنی سیاسی بود در همین حد نیز باقی نماند و در دوره سلطنت رضاشاه لااقل چند صد قتل سیاسی به دستور وی صورت گرفت. ۲۵

رضاشاه، شاهی که در نیمه اول حکومت خود هفته‌ای یک‌بار با بزرگان سیاسی مملکت مجلس مشورتی داشت و کارهای خود را با آنان در میان می‌گذاشت و بدون تایید آن‌ها کاری انجام نمی‌داد، بدین جهت محبوبیت زیادی پیدا کرده بود. در نیمه دوم سلطنت خود تمام رجال سیاسی مملکت را یکی بعد از دیگری از خود دور کرد تا کسی مزاحم او نشود و بتواند بدون

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دردسر هرکاری که اراده می‌کند، بکند. او تمام رجال گذشته را از دور خود طرد کرد و رنجاند و ندانست که گفته‌اند: «چراغ از بهر تاریکی نگهدار.» ۲۶

در سال ۱۳۰۸ نصرت‌الدوله فیروز که وزیر مالیه بود در حالی که داشت همراه با خود شاه یک اجتماعی عمومی را ترک می‌کرد ناگهان بدون هیچ توضیحی بازداشت شد. سقوط فیروز اولین نشانه شومی بود که از آن پس هیچ کس از بازداشت خودسرانه ایمن نخواهد بود. ۲۷

سرپاس مختاری رئیس شهربانی در بازپرسی خود پس از شهریور ۱۳۲۰ و هنگام محاکمه در دیوان کیفر کارکنان دولت در مورد نصرت‌الدوله فیروز چنین گفت: «اعلیحضرت پادشاه وقت دستور داده بودند اعمال فیروز فرمانفرمایان (نصرت‌الدوله پیشین) تحت مراقبت باشد. معلوم شد که مشارالیه با کاردار فرانسه ملاقات کرده است. گزارش مزبور از شرف عرض گذشت، فرمودند با این که منع شده است اشخاصی که کارهای رسمی و صلاحیت ندارند با مأمورین سیاسی و غیرسیاسی نباید ملاقات کنند، فیروز را جلب و بازداشت نموده و تحت بازجویی قرار دهید که به چه منظور کاردار سفارت فرانسه را ملاقات کرده و چه ارتباط و آشنایی با مشارالیه داشته است و همچنین باید اسناد و نوشتجات فیروز واری شود. بنده هم اوامر صادره را به اداره سیاسی ابلاغ نموده و اداره سیاسی هم در تاریخ ۱۳۱۵/۰۷/۲۴ فیروز را بازداشت و کلیه اسناد و مدارک موجود در منزل او را همراه به اداره سیاسی انتقال دادند. در ضمن بازجویی معلوم شد چند مرتبه کاردار سفارت فرانسه را ملاقات کرده است و علت ملاقات‌ها را هم در بازجویی توضیح داده است. مراتب از شرف عرض گذشت. اعلیحضرت پادشاه وقت فرمودند با پیشینه‌ای که فیروز دارد، ملاقات‌های مشارالیه با کاردار سفارت فرانسه به طوری که گفته است نبوده و ممکن است مذاکرات سیاسی می‌کرده‌اند و باید بازداشت باشد.» ۲۸

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نصرت‌الدوله تا پایان فروردین ۱۳۱۶ش در زندان اداره سیاسی به طور انفرادی تحت نظر شدید بود و در ۳۰ فروردین‌ماه به دستور رضاشاه او را به زندان سمنان تبعید نمودند. بعدها در همان شهر به دست مأمورین شهربانی که از تهران رفته بودند به قتل رسید. ۲۹

در مورد عبدالحسین تیمورتاش مسئله مهمی که شخص پهلوی اول را ناراحت کرده بود و به طور روزانه ذهن او را به خود مشغول می‌داشت، آمد و رفت وزیران دولت و سفیران خارجی نزد تیمورتاش بود. هرچند تیمورتاش گزارش اغلب این دیدارها و گفتگوها را به اطلاع شاه می‌رساند ولی حدس و گمان رضاشاه چیز دیگری بود. شک رضاشاه نسبت به تیمورتاش بسیار بالا گرفت. در تاریخ ۹ ژانویه ۱۹۳۳ (۹ دی ۱۳۱۱) روزنامه تایمز لندن مقاله‌ای در مورد وی منتشر کرده و در مورد نفوذ و قدرت بیش از اندازه تیمورتاش در ایران و این که ادامه سلطنت پهلوی با بودن تیمورتاش مقدور نیست به چاپ می‌رساند. ۳۰

این مقاله که رضاشاه آن را مطالعه کرده بود، بسیار در وی اثر نهاد و در نهایت عاقبتی جز عزل، حبس و قتل در انتظار اولین وزیر دربار پهلوی نبود. علل مختلفی را درباره سوءظن و غضب رضاشاه به تیمورتاش می‌توان بیان کرد از جمله نقش او در عدم حل موضوع نفت و ایجاد اختلاف بین ایران و انگلیس، اتهام جاسوسی برای روس‌ها، نگرانی رضاشاه برای آینده ولیعهد و... ولی در حقیقت برای او پرونده رشوه‌خواری درست کرده بودند اتهامی که هیچ دولت یا سیاستمدار آبرومندی به خود اجازه نمی‌داد برای او شفاعت کند. ۳۱

با این حال، سردار اسعد بختیاری و علی‌اکبر داور از دوستان نزدیک تیمورتاش برای وساطت به نزد رضاشاه رفتند اما با برخورد تند وی مواجه شدند و پی بردند که کاری از دست‌شان برنمی‌آید. گفتنی است همان‌طور که متعاقباً گفته خواهد شد، سرنوشت تیمورتاش برای دو شخص مذکور هم تکرار شد و قربانی غضب رضاخانی شدند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

جعفرقلی سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ کابینه محمدعلی فروغی در آبان‌ماه ۱۳۱۲ که به مناسبت مسابقات اسب‌دوانی در گرگان همراه شاه به بابل رفته بود، وی را بدون ارائه هیچ دلیل و توضیحی به زندان قصر در تهران منتقل کردند. سرانجام پس از تلاش ناموفق برای مسموم کردن وی، تصمیم گرفته شد که با ندادن غذا و خوراک، قوای جسمانی سردار را تحلیل برده و سپس منظور ننگین خود را (قتل وی با تزریق آمپول هوا) عمل نمایند ۳۲ و بدین ترتیب در روز دهم فروردین ۱۳۱۳ پیکر بی‌جان او را به نزدیکانش تحویل دادند.

علت مغضوبیت، دستگیری و سپس قتل سردار اسعد بختیاری هرگز از طریق رسمی اعلام نشد و تنها شنیده شد که خوانین بختیاری متفق‌الرای شده و توطئه‌هایی چیده بودند تا هنگامی که رضاشاه در روز ۲۶ آبان ۱۳۱۲ عازم مازندران و گرگان می‌شود، در یکی از نقاط بین راه که پل چالوس بود او را به قتل برسانند و در صورتی که لازم شد محمدحسن میرزا۳۳ را از خارج بطلبند و به نام پادشاه بر تخت بنشانند. ۳۴

در صورت پذیرش چنین مطلبی (چه در آن زمان حقیقت بوده باشد و چه شایعه یا اتهام به بختیاری‌ها که خود جای بررسی دارد)، می‌توان پی برد که به همین دلیل رضاشاه تنها به قتل سردار اسعد که به وی مظنون شده بود رضایت نداد و بسیاری از سران ایل بختیاری را به‌طور هم‌زمان اعدام کرد. در همان روز در زندان قصر چوبه‌های دار برپا شد و عده‌ای از سران بختیاری و ایلات دیگر اعدام گردیدند. اعدام شدگان عبارت بودند از: محمدرضاخان بختیار (سردار فاتح-پدر شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر حکومت پهلوی)، محمدجواد اسفندیاری (سردار اقبال)، علیمردان‌خان چهارلنگ، آقا‌گودرز بختیاری، مرادخان بویراحمدی. غیر از اعدام‌شدگان عده زیادی از سران بختیاری به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند.

از افراد دیگر می‌توان به محمدحسین آیرم رئیس شهربانی اشاره کرد که خود مسبب پرونده‌سازی و زمینه‌سازی برای حذف شخصیت‌های مهمی مانند تیمورتاش بود، به دلیل

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

ترس از افشای سوءاستفاده‌هایش در زمان تصدی امور، تصمیم به خروج از کشور گرفت و به بهانه درمان راهی اروپا شد و تا پایان عمر هیچ‌گاه به کشور بازنگشت.

گفتنی است دکتر محمد مصدق نیز از این رویه مستثنی نبود و بیم آن می‌رفت که او نیز به سرنوشت دیگر مغضوبان دچار شود اما ولیعهد (محمدرضا) به نزد پدر تاجدار خود شفاعت کرده و مصدق را از این مهلکه رهانید. محمدرضا پهلوی در کتاب خود تحت عنوان «ماموریت برای وطنم» در این زمینه چنین می‌نگارد: «پدرم، مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی‌دانم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها، مخصوصاً انگلیسی‌ها، متهم می‌کرد. مصدق به نقطه دورافتاده و بد آب‌وهوایی تبعید شد و چون پیر و علیل بود به احتمال قوی از این تبعید سلامت بازمی‌گشت ولی من از او شفاعت کردم و وی پس از چند ماه آزاد گردید.» ۳۵

از علی‌اکبر داور به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و موثرترین رجال در به قدرت رسیدن رضاخان و تحکیم سلطنت او و به ویژه نقش مهمی که در تغییر و اصلاحات اساسی تشکیلات قضایی داشت یاد می‌کنند. مورخان بسیاری، داور را همواره در کنار تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز قرار داده و آن‌ها را سه ضلع مثلثی توصیف کرده‌اند که با کمک‌های خود به رضاشاه، او را در رسیدن به اهدافش یاری رساندند.

عاقبت شوم هم‌قطاران داور و برخوردار رضاشاه با آنان، او را بسیار متاثر کرده بود. لذا ترجیح داد تا با بروز اولین نشانه‌های بی‌مهری و سوءظن ولی‌نعمت، خود را راهی دیار نیستی کند. مرگ داور در سال ۱۳۱۵ش که خودکشی نام گرفت، ناگفته‌های بسیاری برای دوستان، دشمنان و مورخان آن دوره باقی گذاشت. ۳۶

محمدعلی فروغی ذکاءالملک، نخست وزیر رضاشاه، از سال ۱۳۱۴ به دستور رضاشاه از نخست‌وزیری و کلیه کارهای سیاسی برکنار شد. به طوری که اشاره شد، این برکناری به

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دلیل وساطت او برای بخشودگی محمدولی خان اسدی (نایب‌التولیه آستان قدس رضوی) در جریان وقایع گوهرشاد بود که رضاشاه نه تنها شفاعت فروغی را نپذیرفت بلکه به او نیز مظنون شد و به این ترتیب فروغی تا روزهای پایانی سلطنت رضاشاه و استیصالش از حمله متفقین به ایران، خانه‌نشین بود. محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) قریب شش سال از مسئولیت برکنار و در این مدت از امور سیاسی و جریان‌ات روز دور بود. پس از حمله متفقین به ایران، رضاشاه شرایط خود را بررسی کرد و به یک‌باره متوجه شد که از سال ۱۳۱۳ که از ترکیه برگشت تمام رجال درجه اول مملکت را از خود دور کرده و اینک ناچار است ذکاءالملک فروغی را به کمک بطلبد.

نمونه‌های بسیاری در این زمینه می‌توان شرح داد که به دلایل مختلفی مورد غضب پهلوی اول واقع شدند و سال‌ها بالاجبار گوشه‌نشینی اختیار کردند از جمله محمد درگاهی، فضل‌الله زاهدی، محمدحسین فیروز، محمود آیرم، امیر خسروی، ابراهیم زندیه، فرج‌الله بهرامی دبیراعظم، مصطفی‌خان نقدی (دادفر)، عبدالحسین دیبا، غلامعلی انصاری، سیف‌الله شهاب، حبیب‌الله شیبانی، حسنعلی هوشمند، حبیب‌الله شهردار، حبیب‌الله جهانبانی، امان‌الله جهانبانی، محمدحسین جهانبانی و... در مورد جهانبانی‌ها باید یادآور شد که خشم رضاشاه از آن‌ها بدانجا رسید که در سال ۱۳۱۷ دستور داد تمام جهانبانی‌ها را از ارتش اخراج کنند ولی در اثر شفاعت عده‌ای، از اخراج بقیه جهانبانی‌ها صرف نظر شد، مشروط بر این که نام‌خانوادگی جهانبانی را تغییر دهند. ۳۷ عده‌ای از آن‌ها نیز نام‌خانوادگی خود را به شهینده، گروهی به جهان‌بینی، برخی به کیکاووسی و تعدادی هم به یزدانفر تغییر دادند.

هم‌چنین در همین راستا می‌توان به عدل‌الملک دادگر اشاره کرد که به علت غلیان خشم شاه مجبور شد که مدتی را در اروپا بگذارند. تنها علت غضب رضاشاه این بود که دادگر در یکی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

از جلسات مجلس به نقش خود در تحولات کشور اشاره کرده و خدمات خویش به رژیم پهلوی و ایران را یادآور شده بود.

سرانجام رضا شاه در پایان جنگ جهانی دوم، به دلیل همکاری با حکومت فاشیسم هیتلری، توسط متفقین از حکومت برکنار گردید و به «جزیره موریس» تبعید شد. هنگام تبعید او، حتی ما یک نمونه اعتراض مردمی در دفاع از او نداریم. همین متفقین پسر او محمدرضا را به قدرت رساندند.

سرکوب نیروهای مخالف و ایجاد فضای پلیسی در کشور موجب شده بود که در دوران حیات زمامداری رضاشاه، مخالفین سیاست‌های دولت خاموشی اختیار کنند و به جز برخی موارد، کسی یارای مقابله با قوای رضاشاهی را نداشته باشد. اما پس از سرنگونی دولت در شهریور ۱۳۲۰، برخی از احکامی که شاه مستعفی ارائه کرده بود بلافاصله لغو گردید که این امر نشان‌دهنده عدم پشتوانه اجتماعی این احکام و قوانین بوده است. پس از سقوط رضاشاه، اجبار در کشف حجاب و احکام مربوط به اتحاد البسه از میان برداشته شد، عشایر بار دیگر قدرت خود را بازیافتند، مطبوعات به ویژه در دهه بیست به صورت آزادانه به فعالیت پرداختند، مجلس پس از فروپاشی سیستم رضاشاهی اعتبار خود را تا حدودی به دست آورد و احزاب سیاسی گوناگونی نیز شکل گرفته و اجازه فعالیت یافتند.

رضا خان پس از رسیدن به قدرت با اعمال دیکتاتوری به فرمایشی کردن انتخابات و مجلس و از بین بردن احزاب سیاسی، روزنامه‌های مستقل، اتحادیه‌های کارگری و غیره که تا حد زیادی دستاوردهای انقلاب مشروطیت بودند، دست زد. با توجه به دیکتاتوری شدیداً قهرآمیزی که رضا خان در ایران حاکم ساخت که از استبداد خاندان قاجار هم شدیدتر بود، مردم به او که قبلاً با عنوان‌هایی چون رضاخان میر پنج، سردار سپه، رضا ماکسیم شناخته

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

می‌شد، رضا شصت تیر، لقب رضا قلدر دادند. با این حال نام او برای مردم مبارز ایران، همان رضا قلدر باقی ماند.

رضا قلدر با قلع و قمع همه نهادهای دموکراتیک و مردمی چون اتحادیه‌های کارگری، در جهت تامین منافع امپریالیسم انگلیس دست به اقداماتی زد که در تبلیغات از آن‌ها به‌عنوان مدرنیزه کردن ایران نام برده می‌شود. امپریالیسم انگلیس برای تامین منافع اقتصادی خود و توسعه و تحکیم نفوذ خود در ایران، نیازمند ایجاد نهادهای بورکراتیک و گسترش دستگاه‌های اداری و نظامی مانند ارتش، دستگاه قضایی، دانشگاه و غیره بود. یکی از اقدامات انگلیس در ایران که توسط رضاخان صورت گرفت، ساختن راه‌آهن از جنوب ایران به شمال آن بود.

واقعیت این است که ساختن این راه‌آهن برای تامین منافع انگلیسی‌ها برای مقابله با انقلاب اکتبر در شوروی سابق بود. دولت انگلیس پس از پایان جنگ جهانی اول، مهم‌ترین دشمن خود را شوروی و بلشویک‌های این کشور می‌دانست. از این‌رو، رضاخان قلدر این کار را به‌دلیل ترس و وحشت انگلیسی‌ها از کمونیسم انجام داد. درست به این خاطر بود که احداث این راه‌آهن باعث هیچ‌گونه اعتراضی از طرف قدرت‌های دیگر کشورهای غربی نگردید، در صورتی که طرح احداث راه‌آهن بغداد که هیچ ارتباطی با شوروی نداشت با مخالفت این کشورها مواجه گردید.

دکتر مصدق نیز در قسمتی از خاطرات خود از قول محمد رضا شاه فرزند رضا شاه چنین می‌گوید: «به‌خاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار (احداث راه‌آهن) خیانت کرده است. وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه‌آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسی‌ها که می‌خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که به عقیده او، آیا پدرش راه‌آهن را می‌بایست در مسیر دیگری احداث می‌کرد؟ جواب او این بود؛ اصلاً پدرم نباید راه‌آهن احداث می‌کرد و ایران احتیاجی به راه‌آهن

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نداشت، در واقع، راه‌آهن سراسری نه یک راه‌آهن مسافربری و یا تجاری، بلکه یک خط‌آهن نظامی بوده است و با توجه به این که راه‌آهن نظامی بود راه عبورش تماما از کوه‌ها بود و در نتیجه شهرهای بزرگ ایران را به هم متصل نمی‌کرد. در همین رابطه نباید فراموش کرد که احداث خط راه‌آهن سراسری در ایران یکی از پرخرج‌ترین اقدامات رضاخان به دستور امپریالیسم انگلیس بوده است و مالیات‌های سنگین که برای تامین بودجه آن اعمال شد، باعث تشدید فقر و فلاکت بیشتر مردم ایران گردید. به واقع مخارج ساختن راه‌آهن از مالیات بر قیمت چای، قند، شکر تامین شد.

یکی دیگر از سیاست‌هایی که از طرف امپریالیسم انگلیس در دستور کار رضاخان قرار گرفت که به هیچ‌وجه در جهت مدرنیزه کردن کشور نبوده بلکه از سیاست‌های ناسیونالیستی و نژادپرستانه و ضد دموکراتیک ناشی می‌شد، رسمی و سراسری کردن زبان فارسی برای تمام خلق‌های ایران بود. به دستور او، می‌بایست همه زبان‌ها به جز فارسی از میان برداشته شود. از این‌رو، عده‌ای از فارغ‌التحصیلان غربی در رشته‌هایی چون حقوق و فلسفه برای پشتیبانی و خوش خدمتی به رضاخان، ضمن کوشش در تحکیم قدرت مرکزی و خدمت به رشد و گسترش سرمایه‌های امپریالیستی شروع به توجیه آن نمودند.

تب تحقیر زبان‌های ملی دیگر در ایران، به‌خصوص زبان عربی و ترکی و کردی بالا گرفت و برخی از روشنفکران خود را آلوده ناسیونالیسم و نژادپرستی کردند که در میان آنان باید از کسروی تاریخ‌نویس مشهور و شناخته شده نام برد. کسروی که خود آذربایجانی بود و به غنی بودن این زبان آگاه بود و خود اتفاقاً در کتاب (آذری یا زبان باستان آذربایگان) به نارسایی زبان فارسی اشاره می‌کند، اما با این وجود خود در مسیر ناسیونالیست‌ها و نژادپرستان قرار می‌گیرد و به خواست دیکتاتوری رضا خان مبنی بر به رسمیت شناختن زبان فارسی در سراسر کشور سر تعظیم فرود می‌آورد و حمایت می‌کند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

پیش‌برد این سیاست در ابتدا، به‌صورت زمزمه در ارگان‌های تبلیغاتی ظاهر گشت و سپس به‌صورت دستورات اداری در آمد؛ و بعداً به زور باتون و چوب، حبس، تبعید و غیره به مرحله اجرا گذاشته شد. در واقع هدف دیکتاتوری رضا شاه به نمایندگی از امپریالیسم انگلیس از به‌وجود آوردن یک زبان واحد در کشور نه بر مبنای نیازهای خلق‌های ایران، بلکه در جهت نیازهای بازار بود. اگر ما شاهد به‌رسمیت شناختن یک زبان مشترک در بعضی از کشورهای غربی به‌دلیل انقلابات بورژوا-دموکراتیک بوده‌ایم می‌بینیم که به‌همراه آن آزادی‌های دموکراتیک از جمله آزادی بیان به‌وجود آمده است. اما در ایران، به‌دلیل شکست انقلاب بورژوا-دموکراتیک (انقلاب مشروطیت) که در اثر نفوذ امپریالیست‌های روس و انگلیس و با کمک بورژوازی کمپرادور ایران صورت گرفت و بعد به دلیل سلطه امپریالیسم انگلیس هرگز نتوانست به آزادی‌های دموکراتیک دست یابد. اگر انقلاب مشروطیت ما هم پیروز می‌شد، آن‌گاه مثل کشورهای اروپایی ایجاد دانشگاه، ایجاد یک قوه قضاییه مستقل و اقداماتی چون صدور شناسنامه برای افراد، انجام می‌شد که همراه با آزادی‌های دموکراتیک چون آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی برپایی اجتماعات و غیره می‌بود. در حالی که رضا خان قلدر برخی از چنان اقدامات را به نفع گسترش نفوذ امپریالیسم انگلیس در ایران انجام داد و در همان حال برای توده‌ها، دیکتاتوری را جایگزین آزادی‌های دموکراتیک نمود که بارزترین تجلی آن در «قانون سیاه ۱۳۱۰» وی بود.

رضاشاه در سال ۱۳۲۳ در تنهایی و تحقیر، در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی مرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

پادشاه نماینده خدا

محمود روغنی، فراز و فرود جدایی دین از دولت، از شاه اسماعیل اول تا ولی مطلقه فقیه، ص ۲۰، کتابش نوشته است:

در واقع در این دوره پادشاه نماینده خدا بر روی زمین شمرده می‌شد. این رابطه حتی پس از ورود اسلام به ایران نیز تا مدت‌ها حفظ گردید به طوری که امام محمد غزالی «پادشاهان و پیامبران را هم‌سنگ می‌دانست.»

پتروشفسکی، اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۳ نیز در ص ۳۸۳ این کتابش می‌نویسد:

دین برای قدرت‌های سیاسی مشروعیت‌بخش بوده است. در اسلام به رغم تفاوت‌های نظری و فکری میان فرقه‌های گوناگون منشاء مشروعیت الهی است. در این دین حاکمیت زمانی دارای مشروعیت است که از اراده خداوند ناشی گردد. از این رو اغلب پادشاهان برای کسب مشروعیت کوشیدند منشاء قدرت خویش را به نیروهای ماوراء طبیعت نسبت دهند.

با به رسمیت شناخته شدن تشیع دوازده امامی در ایران، منبع مشروعیت برخی از پادشاهان از خدا به امامان شیعه انتقال یافت. در این مورد صفویان ادعا داشتند که از دودمان امام موسی کاظم امام هفتم شیعیان‌اند.

در دوره قاجار مشروعیت صفوی که از خویشاوندی با امامان حاصل می‌شد جای خود را به مشروعیتی داد که از سوی برخی از فقهای مدعی «نیابت عام» به دست می‌آمد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دکتر سیدرضا نیازمند، شیعه در تاریخ ایران، حکایت قلم نوین، ۱۳۸۳، در ص ۳۹۰، این کتاب خود، چنین نوشته است:

رضا شاه در دوران ۲۰ ساله سلطنتش دو رویکرد متفاوت در برابر روحانیت برگزید. در اوایل برای بالا رفتن از پلکان قدرت خود را اسلام پناه و همراه با فقها جلوه می‌داد. در مورد پیرویی رضا شاه از مجتهدین بلند پایه می‌توان به بازدید رضا شاه از قم اشاره کرد که مجتهدین سرشناس نائینی، اصفهانی و طباطبایی قمی در دیدار با وی با استقرار جمهوریت مخالفت کردند و رضا شاه به خواست آنان گردن نهاد و در فروردین سال ۱۳۰۳ طی اعلامیه‌ای خود را حافظ «عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت» نامید و طرح جمهوریت را خاتمه یافته اعلام کرد. افزون بر این رضا شاه و اطرافیان وی خود را مومن و اسلام‌پناه جلوه می‌دادند و در دسته‌های عزاداری شرکت می‌کردند. رضا شاه در دسته عزاداری در حالی که سر خود را برهنه می‌کرد و گاه روی سر می‌ریخت در جلوی جمعیت حرکت می‌کرد. (همان ص. ۳۹۰)

اما در دوره دوم دهه سلطنت رضا شاه که دوران نوسازی کشور شدت گرفت نفوذ روحانیت کاهش یافت.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی



ستارخان

تبریز کانون اصلی انقلاب مشروطیت و نقش ستارخان و رضا خان در این انقلاب

تبریز را می‌توان کانون اصلی مشروطه‌خواهی در ایران دانست. این کانون ماهیتی دینی داشت؛ اما با ورود سوسیال‌دموکرات‌های قفقازی به شهر تبریز درگیری به تبریز رسید و با حمله به مجلس، ابعاد نزاع، عمیق‌تر شد و مردم تبریز با سلاح مختلف به میدان آمدند. برخی از مردم تبریز برای پیروزی مشروطه آمدند، بعضی نیز کینه محمدعلی شاه را داشتند و برای کنار گذاشتن او مشروطه‌خواهان را همراهی می‌کردند. ستارخان در مبارزه با دستگاه استبداد صغیر وارد میدان مبارزه شد و تا جایی که می‌توانست برای آزادی ایران از ستم استبداد جان‌فشانی کرد.

در این زمان، سوسیال‌دموکرات‌ها در تبریز و هم‌فکران آن‌ها در تهران، قصد داشتند اوضاع ایران را به نفع خود تغییر دهند. قصد آن‌ها حذف استبداد و پیاده‌سازی مشروطه نبود؛ اما ستارخان به‌دنبال ایجاد مشروطه‌خواهی در ایران، با دستگاه قاجار مقابله کرد. ستارخان با

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نیروهای تبریز وارد تهران شد. مخبرالسلطنه که حاکم منصوب از جانب مشروطه خواهان در تهران بود، مقدمات حضور وی در تهران را فراهم کرد. کنسولگری روس و انگلیس خود را با مخبرالسلطنه یک صدا نشان دادند؛ اما افرادی هم بودند که با حضور سرداران مشروطه در تهران مخالف بودند و در این راه سنگ‌اندازی‌هایی کردند تا مانع شکل‌گیری مشروطه‌خواهی در ایران شوند.

وقتی ستارخان با یارانش به سمت تهران حرکت کردند، باقر خان نیز به او پیوست. هنگامی که مجاهدان تبریز با نیروهای محمدعلی شاه می‌جنگیدند، بیرم خان ارمنی یک کمیته با نام «کمیته ستار» در رشت تشکیل داد و به حمایت محمولی خان تنکابنی زمین‌دار بزرگ شمال، با نیروهای خود وارد تهران شد. بختیاری‌ها به سرکردگی سردار اسعد از اصفهان، برای کمک به مشروطه‌خواهان وارد تهران شدند. تهران سقوط کرد و به دست مشروطه خواهان افتاد. پس از فتح تهران، مهدی قلی‌خان هدایت که قبل از روی کار آمدن محمدعلی شاه استاندار تبریز بود، دوباره سکان اداره شهر تبریز را به دست گرفت. وقتی مهدی قلی‌خان هدایت که به مخبرالسلطنه نیز شهرت داشت، وارد تبریز شد، روس‌ها با بهانه حمایت از بورژوازی و برقراری نظم، نیروهای نظامی خود را در شهر تبریز مستقر کردند و شهر شکل حکومت نظامی گرفت. مخبرالسلطنه از روس‌ها خواست نیروهای خود را از تبریز خارج کنند؛ چون با روی کار آمدن مشروطه و شکل‌گیری قانون جدید نیازی به نیروهای بیگانه در شهر دیده نمی‌شد، روس‌ها نپذیرفتند و حضور افراد مسلح غیر دولتی در شهر تبریز را سبب ایجاد اختلال در شهر و وجود بی‌نظمی تلقی کردند. روس‌ها وجود ستارخان و باقر خان و مسلح بودن آن‌ها را بهانه کرده و حضور آن‌ها در تبریز را سبب به وجود آمدن بی‌نظمی و اغتشاش دانستند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

روس‌ها از حضور سرداران مشروطه در شهر تبریز راضی نبودند؛ شایع کرده بودند که ستارخان و باقر خان در درون آذربایجان، حکومتی جداگانه تشکیل داده‌اند و طرفداران‌شان در درون شهر با نام نیروهای روسی از مردم پول می‌گیرند و آن‌ها را علیه روس‌ها می‌شورانند. با این وجود، ستارخان، ملقب به «سردار ملی» یکی از سرداران نامدار عصر مشروطه بود که در برابر زیاده‌خواهی نیروهای محمدعلی شاه در تبریز، ایستاد و برای فتح تهران پیش قدم شد. ستارخان در زمان استبداد صغیر تلاش زیادی برای رهایی تبریز از بند ظلم و ستم انجام داد و در راه آزادی ایران گام‌هایی مهم برداشت و لحظه‌ای از پای ننشست. شهرت او به دلیل همراهی آزادی‌خواهان در فتح تهران و پایان دادن به استبداد محمدعلی شاهی است. ستارخان سردار بزرگ انقلاب مشروطه ایران، سال ۱۲۴۵ خورشیدی در آذربایجان به دنیا آمد و سال ۱۲۹۳ دیده از جهان فرو بست.

سال ۱۲۸۷ خورشیدی پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی در تهران توسط قوای محمدعلیشاه (به سرکردگی لیاخف، فرمانده روسی نیروی قزاق) فرماندهی نبرد در برابر قوای استبداد در آخرین سنگر آزادی یعنی تبریز را به دست گرفت و در مقابل دیکتاتور نخواستہ ایستاد تا سرانجام محاصره تبریز درهم شکست و دیگر نیروهای مشروطه‌طلبان از گیلان، اصفهان، لرستان و آذربایجان روانه تهران شده، شاه مستبد را اخراج کرده و مشروطه را بازگرداندند.

نویسندگان کتاب «تاریخ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران» (با مقدمه تیمسار اویسی) در صفحه ۳۸ کتاب خود در همین زمینه، این چنین نوشته است:

«همین نیروی قزاق بود که در قیام مشروطیت ایران، به اشاره دولت روسیه تزاری، ندای آزادی را در حلقوم هزاران آزادی‌خواه ایرانی خفه کرد و چه بسیار مردم شریف و بی‌دفاع را

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

فقط به جرم میهن‌پرستی از دم تیغ گذراند، ولی پیشرفت آزادی‌خواهان و فداکاری و جان‌بازی مداوم آن‌ها و سیل قربانی سبب گردید...»
رضاشاه تفنگچی چنین نیرویی بود.

«آموزش در مدرسه قزاق‌خانه به جز ۲-۳ درس، بقیه به زبان روسی تدریس می‌شد! همان‌طور که آیین‌ها و فرامین هم به زبان روسی بود. حکم نظامی کل ارتش ایران به وسیله ستاد قزاق‌خانه و توسط یک افسر روس امضا می‌شد! و بدون احتیاج به اظهارنظر و تأیید مقامات ایرانی، ابلاغ می‌گردید!» (تاریخ نیروی زمینی شاهنشاهی با مقدمه تیمسار اویسی)

به توپ بستن مجلس شورای ملی (اولین مجلس انقلاب مشروطه) نیز توسط همین نیرو و به فرماندهی فرمانده معروف آن کلنل لیاخف روسی که در یک مقطع فرمانده مستقیم رضاخان نیز شد، صورت گرفت. در آن روز ظاهراً رضاشاه نگهبان ورودی سفارت آلمان در تهران بوده است.

دکتر رضا نیازمند نویسنده کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» که در کتابش ارادت بسیاری به رضاشاه ابراز داشته، در صفحه ۱۱۲ کتابش به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:
«هم‌اینک نیز تعدادی از اجازه‌های خروج یا ورود به امضای رضاخان در سفارت آلمان در تهران موجود است.» این ماموریت، نقطه شروع رابطه وی با ماموران آلمانی در تهران شد که بعدها پیامدهای نیکویی برای او داشت.

در عملیات به توپ بستن مجلس، سپهبد احمدی، از امرای بعدی ارتش رضاشاه، شرکت مستقیم داشت و برای پیروزی محمدعلیشاه و شکست مشروطه خواهان تلاش بسیاری کرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

این روزگار، همان هنگامی است که نیروی قزاق (نیرویی که رضاشاه در آن خدمت می‌کرد) به اضافه محمدعلیشاه و تزار روسیه و استعمار انگلیس و شیخ فضل‌الله نوری کمر به نابودی مشروطیت و قلع و قمع مشروطه‌خواهان بسته بودند.

در همین راستا، محمدعلیشاه توسط نیروی قزاق، بسیاری آزادی‌خواهان هم‌چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین و... را در باغشاه اعدام کرد و البته تنها صدای رسایی که در آن هنگامه شوم، تاب مقاومت آورد، از تبریز و از نای پرخروش ستارخان برمی‌خاست.

آن‌چنان که محمدعلیشاه یک نیروی ورزیده قزاق برای سرکوب مشروطه‌خواهان مقاوم آذربایجان روانه تبریز کرد.

در این سوی دیوارهای شهر مقاوم تبریز، فرمانده انقلاب، ستارخان بود

و در آن سو، بیرون شهر، نیروهای قزاق!

رضاشاه که آن روزها اسمش «رضا شصت‌تیر» بود، فرمانده یک گروه مسلسلچی در اردوی استبداد بود.

او در آن روزها که بی‌امان مشروطه‌خواهان را از دم تیر مسلسل معروفش (شصت‌تیر) می‌گذراند، ظاهراً نمی‌دانست بعدها خود و خاندانش اجباراً باید کباده‌کش مشروطه‌خواهی دروغین در ایران شوند!

کتاب «عین‌الدوله و رژیم مشروطه» به قلم مهدی داودی در فصل ششم صفحه ۱۸۷-۱۸۸، پیرامون جنگ‌های تبریز و شکست‌های پی‌درپی عین‌الدوله از ستارخان می‌نویسد:

«محمدعلیشاه هم که تنها هدفش برانداختن مشروطه بود، باز تلاش می‌کند با همه ضیق مالی و وضع نامساعدی که داشت، نیرویی مرکب از پیاده و سوار و قزاق و توپخانه، حتی چند

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دستگاه مسلسل سنگین آن‌هم به فرماندهی «رضاخان سوادکوهی» (شاهنشاه فقید) تهیه و به تبریز گسیل دارد.

نویسنده کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» نیز در صفحه ۱۲۶ کتابش در این مورد نوشته است:

«روز ۱۹ مهرماه ۱۲۸۷ قزاق‌ها آماده حرکت (برای حمله به تبریز و شکست ستارخان) شدند. کلنل لیاخف، فرمانده کل قزاق‌خانه، از ستون اعزامی بازدید کرد و نطقی ایراد نمود و رجزخوانی بسیار کرد. رضاخان هم در بین قزاقان، شاهد رجزخوانی لیاخف بود. در این نطق، فرمانده قزاق‌خانه گفت:

«تخت پادشاه (یعنی محمدعلیشاه) در خطر است. مردم تبریز گروهی از اوباشان توده (یعنی مجاهدان مشروطه‌خواه تبریز به فرماندهی سردار ملی ایران ستارخان) را گردآورده، تفنگ و توپخانه دولت را به چنگ آورده‌اند. آگهی جنگ به شاه داده و از اطاعت دولت سر باز زده‌اند. آن‌ها می‌کوشند که دوباره شاه را به بازگشت مشروطه ناگزیر نمایند. این مشروطه حقوق و مزایای بریگاد قزاق را محدود و ناجور می‌سازد و عمل کنترل را بر دستمزد شماها برقرار می‌نماید.

مشروطیت بدترین دشمن شماهاست. شما بر ضد این دشمن باید تا آخرین قطره خون خود بجنگید... برای این که در دوران جنگ و رزمگاه در تنگنا نیفتید، من برای شما خوراک‌های سرد حاضر و گوناگون آماده کرده‌ام.

شما باید بدانید که در بازگشت فیروزمندانه، از پول و سایر انعامات از طرف پادشاهان روسیه و ایران سرشار برخوردار خواهید شد. هرآنچه دارایی و ثروت در درون دیوارهای تبریز باشد، همه از آن شما خواهد بود!

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شما باید بدانید که دست‌یافتن به تبریز یا شکست، برای شما امری حیاتی و مماتی است. اگر فتح نمودید، مشروطیت از پای به‌در خواهد افتاد، اگر برد با هواداران مشروطه باشد، بریگاد متلاشی شده، خود، زنان و کودکانتان در به‌در و گرسنه خواهید ماند. این نکته را فراموش نکرده، مانند شیران بجنگید.

احمد کسروی، تاریخ‌نگار نامدار انقلاب مشروطه نیز در کتاب معروفش به اسم «انقلاب مشروطه» ص ۸۲۴-۸۲۵ به این واقعه تاریخی و حضور رضاخان در حمله به آزادی‌خواهان تبریز اشاره کرده و نوشته است:

«از آن سوی، دسته‌های قزاق چند شصت تیر «مسلسل» می‌داشتند که آن‌ها را نیز از فرانسه خریده بودند و گویا نخست‌بار می‌بود که در ایران شصت تیر به کار می‌رفت. از چیزهای شنیدنی آن که فرمانده این شصت تیرها، رضاخان سوادکوهی می‌بود که سپس به پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت.»

احمد کسروی در همان کتاب انقلاب مشروطه، اوضاع مردم و شهر قهرمان تبریز را در محاصره قوای استبداد و قزاق‌هایی هم‌چون رضاخان که برای دستیابی به غنایم درون حصارهای شهر تبریز آمده و له‌له می‌زدند، این‌گونه تصویر کرده است:

«در آن هنگام، ذغال نایاب شده، مردم ناگزیر درخت‌های بارور را بریده به جای ذغال به کار می‌بردند. نیز مجاهدان در هر سو که می‌بودند درخت‌ها را بریده در سنگرها می‌سوزانیدند. بدین‌سان زندگی بر مردم سخت گردیده از هر باره در فشار می‌بودند با این‌همه شکیبایی نموده افسردگی نشان نمی‌دادند. انجمن می‌کوشید جلوگیری از انبارداری کند. مردم خود نیز بیشترشان نیکی و پاکدلی نشان می‌دادند... جلوی هر دکانی زن و مرد انبوه گردیده و کسی تا چند ساعت نمی‌ایستاد، نیم من نان نمی‌توانست گرفت... کسانی که آن روز در تبریز بوده‌اند

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نیک یاد می‌دارند که مردم تا می‌توانستند از دست بینوایان می‌گرفتند و کمتر اندیشه پول‌اندوزی را می‌داشتند، بلکه کسانی را مردی‌های شگفت می‌نمودند.»

کسروی در برخی صحنه‌های رزم تبریز برسم یک مورخ صدیق آن چنان شیفته جانبازی‌های ستارخان شده که صفحاتی را به شرح پاکبازی‌های وی اختصاص داده نگاه کنید به تاریخ مشروطه ص ۸۵۰ که سردار یک تنه نیروهای استبداد را از پیشروی بازمی‌دارد.

در بهار همان سال بود که پیشوایان آزادی ایران‌زمین، محاصره‌شدگان تبریز آزادی‌ستان، غذای ناگزیرشان علف و گیاه بیابان شده بود.

لازم به یادآوری است که این دوره، همان هنگامی است که زنان تبریز نیز لباس رزم به تن کرده و پشت سر زینپ‌پاشا(سالار زنان تبریز) به یاری ستارخان شتافته بودند.



زینب پاشا، سالار زنان تبریز

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

«یک‌سو رضاشاه(که بعدا شاه شد) و سوی دگر ستارخان و زینب پاشا»

روزنامه حبل‌المتین در همان ایام ضمن انتشار اخبار انقلاب و جنگ‌های ستارخان با قوای استبداد و مسلسل‌چی بدنامش رضاشصت‌تیر! از جان‌باختن ۲۰ زن مسلح در لباس مردانه در نبردهای تبریز خبر داده و نوشته بود: در میان آن شیرزنان مبارز، از دختران ۱۳ساله تا زنان کههن سال ۶۰ساله دیده می‌شد.

نویسنده کتاب «رضاشاه از تولد تا سلطنت» در شرح یکی از جنگ‌های نیروهای قزاق و رضاخان با مجاهدان تبریز و ستارخان نوشته: اسماعیل امیرخیزی که در وقایع آذربایجان و جنگ‌های تبریز همیشه همراه ستارخان بوده در کتاب خود می‌نویسد:

«شب ۱۳ذیقعه من در اردوی عین‌الدوله در باسمنج بودم چون صدای تفنگ از هرجا بلند شد و جنگ شدت گرفت... (درنبردهای آن شب) یکی از دلایل عقب‌نشینی مجاهدان تبریز، شدت کار مسلسل قزاق‌خانه بود که فرماندهی آن را نایب اول، رضاخان(همان رضاشاه بعدی) به‌عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب‌نشینی تبریزیان، رضاخان به‌دستور عین‌الدوله به درجه سلطان دومی ارتقاء یافت.»

شکست نیروهای استبداد و مسلسل‌چی آن‌ها رضاخان از آزادی‌خواهان

کتاب «عین‌الدوله و رژیم مشروطه» درباره نتیجه جنگ‌هایی که بین عین‌الدوله و نیروهای قزاق و مسلسل‌چی خونخوارش «رضا شصت‌تیر» با مجاهدین و فداییان مدافع تبریز، تحت رهبری ستارخان سردار ملی انقلاب مشروطه صورت گرفته می‌نویسد:

«پس از تکمیل عده و تجهیزات که تعداد نفرات دولتی به ۴۰هزار نفر می‌رسید، حاجی صمدخان شجاع‌الدوله یکی از آن هنگامه‌طلبان بیگانه‌پرست که حضرت والا از او انتظارات بسیار داشته و پیوسته او را تقویت می‌کرده، بنا به دستور... در ۱۳ محرم ۱۳۲۷ (۱۶ بهمن) با عده خود به حمله می‌پردازد و جنگ سختی با مجاهدین درمی‌گیرد.»

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در این جنگ... مجاهدین فاتح می‌شوند و از مهاجمین ۱۴۰ نفر کشته به‌جا می‌ماند در حالی که از مشروطه‌خواهان ۵۰ تن شهید می‌گردد.

پایان نبردهای تبریز و پیروزی ستارخان را همگان می‌دانند و نیازی به شرح بیش‌تر نیست چرا که این نوشته کوتاه نیز به‌دنبال بازگویی تاریخ جنگ‌های مشروطیت و نبردهای تبریز نبوده بلکه تنها هدفش بازنمایی واقعیت ۲چهره آن دوره تاریخی است.
«یکی در اردوی مردم!

و دیگری در اردوی جنایت‌کارانی که مردم را با مسلسل درو می‌کرد!»
در یک‌سو آزادمردان و آزادزنانی بودند که بنیست تاریخ را با انهدام دیکتاتوری مطلقه پادشاهی درهم‌شکستند و بزرگ‌ترین انقلاب اجتماعی آسیای معاصر را رقم زده و پیش‌تاز ملل مشرق زمین در نابودی فئودالیسم و برپایی نهادهای دموکراتیک در جامعه خویش و ملل همسایه شدند.

در دیگرسو، قزاق‌های درنده‌خو، نابکار و مزدبگیر اجنبی که در کشتن مردم خویش و قهرمانان ملی سرزمین خود، حتی لحظه‌یی هم درنگ نمی‌کردند.

«یکی تنها و تنها برای آزادی مردم و سهم آنان در قدرت سیاسی و محدود کردن قدرت دیکتاتور حاکم جنگید»

«دیگری تنها و تنها برای به اسارت کشیدن مردم و نفی حقوق سیاسی و اجتماعی آن‌ها نبرد کرد»

آن دو شخصیتی که موضوع این نوشته هستند، هر دو تنگ‌دست بودند اما:
«یکی با تمامی محبوبیت سیاسی و قدرت اجتماعی که داشت، پاک‌دست آمد و پاک‌دست رفت»

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دیگری از ابتدا به اندوختن انبان خود و انباشتن ثروت از راه مصادره اموال مردم پرداخت و روزی که از مملکت اخراج شد، میلیون‌ها تومان ثروت برای خود و خاندانش از دسترنج به سرقت رفته توده‌ها باقی گذاشت.

یکی پیوسته در خطرترین صحنه‌های رزم با استبداد، از جان خویش مایه می‌گذاشت و دیگری هرگز جرأت بیرون آمدن از پشت مسلسل ماکسیمش را نداشت و اگر آن را از او می‌گرفتند ناگزیر به چارپاداری سفیر هلند و درباری سفارت بلژیک و آلمان می‌پرداخت و افسارنگهدار اسب ماموران سیاسی بیگانه می‌شد.

ستارخان، محبوب مردم خود و ملل و روشنفکران عصر خود بود.

رضاشاه، منفور مردم خود و قاتل بسیاری روشنفکران و قهرمانان مردم ایران بود.

بی‌اغراق کم‌تر ایرانی آزادی‌خواهی است که در دوره رضاشاه زیسته باشد و آماج تیر و کین او قرار نگرفته باشد:

از ستارخان سردار ملی انقلاب مشروطه ایران گرفته تا زینب پاشا و کلنل محمدتقی‌خان پسیان و میرزا کوچک‌خان جنگلی و سردار مریم بختیاری و میرزاده عشقی و فرخی یزدی و نسیم شمال و دکتر مصدق و...

در آن سو ستارخان، باقرخان و دیگر قهرمانان انقلاب مشروطه قرار دارند.

و در این سو، رضاخان (رضا شصت‌تیر، رضا پالانی، رضاخان میرپنج، رضاآلاشتی، رضاخان قلدر) که بعدها به نام رضاشاه معروف شد، تفنگ‌چی عین‌الدوله و محمدعلیشاه، پادشاه آدمکش قاجار و حامی متشرعش شیخ فضل‌الله نوری و مزدور کلنل لیاخف روسی و...

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

محمد رضا شاه را متفقین به قدرت رساندند

پس از این که متفقین رضا شاه به از ایران به تبعید فرستادند پسرش محمد رضا را جانشین او نامیدند. بنابراین محمد رضا هم منتخب مردم نبود بلکه انتصاب متفقین بود نه مردم ایران. ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، رضاخان پس از اشغال ایران مجبور به استعفاء شد.

یک روز پس از استعفای رضاخان در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ ولیعهد جوان در مجلس شورای ملی سوگند یاد کرد و در ۲۲ سالگی بر تخت سلطنت نشست.

اما خلاء اقتدار حکومتی و آزادی نسبی به وجود آمده، شکل‌گیری احزاب متعددی را در پی داشت. سیاست آمریکا و انگلیس بر ایجاد جریان کاذب ناسیونالیستی و ترویج ملی‌گرایی وابسته به غرب و دربار، برای مقابله با نفوذ کمونیسم قرار گرفت.

فضای سیاسی کشور از آن پس تا اوایل دهه سی به صحنه زورآزمایی و یا بند و بست احزاب با یکدیگر تبدیل شد. در این میان گاهی نیروهای رادیکالی نیز در قالب تشکل‌های سیاسی سر بر می‌آوردند و مطالبات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه مردم را طرح می‌نمودند. اما این وضعیت چندان دوام نیاورد و فرجامی تلخ یافت.

محمد رضا، قدرت چندانی نداشت تا این که قدر قدرتی خود را پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان داد.

ولیعهد ۲۲ ساله ایران، قبل از این که ردای سلطنت به تن کند، حسین فردوست، یار همراه و رفیق نزدیکش را در روزهای نهم و دهم شهریور به سفارت انگلستان فرستاد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

فردوست می‌گوید: «بعد از ظهر یکی از روزهای نهم یا دهم شهریور ولیعهد به من گفت: همین امروز به سفارت انگلیس مراجعه کن. در آن‌جا فردی است به نام «ترات» که رییس اطلاعات انگلیس در ایران و نفر دوم سفارت است. او در جریان است و درباره وضع من با او صحبت کن. محمدرضا اصرار داشت که همین امروز این کار را انجام دهم. نمی‌دانم نام «ترات» و تماس با او را چه کسی به محمدرضا توصیه کرده بود. شاید فروغی، شاید قوام شیرازی و شاید کس دیگر. در آن ملاقات، ترات مقداری صحبت کرد و گفت که محمدرضا طرفدار شدید آلمان‌هاست و ما از درون کاخ، اطلاعات دقیق و مدارک مستند داریم که او دائما به رادیوهایی که در ارتباط با جنگ است به زبان‌های انگلیسی، فارسی و فرانسه گوش می‌دهد و نقشه‌ای دارد که خود تو پیشرفت آلمان در جبهه‌ها را برایش سنجاق می‌کنی!

من بعد از ملاقات با ترات به سعدآباد برگشتم و جریان را به محمدرضا گفتم. او شدیداً جا خورد و تعجب کرد که از کجا می‌داند که من به رادیو گوش می‌دهم و یا نقشه دارم و غیره! من گفتم: خب اگر این‌ها را ندانند، پس فایده‌شان چیست؟

محمدرضا گفت: حتما کار این پیشخدمت‌هاست! گفتم: حالا کار هر که است، شما به این کاری نداشته باش. برداشت شما از اصل مسئله چیست؟ محمدرضا گفت: فردا اول وقت با ترات تماس بگیر و با او قرار ملاقات بگذار و بگو که همان شب با محمدرضا صحبت کردم و گفت که نقشه را از بین می‌برم و رادیو هم دیگر گوش نمی‌کنم؛ مگر رادیوهایی که خودشان اجازه دهند آن‌ها را بشنوم.»

ولیعهد رضایت ضمنی متفقین را از سلطنت خود گرفت و به کمک محمدعلی فروغی به مجلس رفت، اما هنوز اطمینان نداشت در روزی که قرار است به مجلس برود، توسط نیروی متفقین دستگیر نشود. به همین دلیل روز بعد، ۲۶ شهریور، این جوان برای ادای سوگند در مجلس حاضر شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

او در ساعت ۴:۳۰ بعدازظهر، پس از قرار گرفتن در پشت تریبون این چنین سوگند یاد کرد: «سوگند به کلام‌الله مجید و خداوند تبارک و تعالی. بسمه تعالی. من خداوند متعال را گواه گرفته، به کلام‌الله مجید و هر آن‌چه در نزد خداوند محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام عمر خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی و مشروطیت و ایران را نگهبان و طبق آن و قوانین سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی‌عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند عز شأنه را حاضر و ناظر دانسته و منظوری جز سعادت و عظمت دولت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ملت ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌نمایم.»

اما محمدرضا پهلوی در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ مجبور به ترک ایران شد. در دوران سلطنت ۳۷ ساله او، ساواک مخوف امان نداد مردم به راحتی نفس بکشند.

«من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام‌الله مجید و به آن‌چه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را صرف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقرر، سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی‌عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم. از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم.»

پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه توجه به مذهب مجددا احیاء گردید. این توجه به شکل بازیابی جایگاه مذهب در زمینه‌های مختلف، تاکید بر قوانین اسلامی، ترویج رفتارهای مذهبی ممنوع شده و انتشار کتاب‌های مذهبی نمود می‌یافت. در سال ۱۳۲۲ انجمن تبلیغات اسلامی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

به‌منظور تبلیغ اسلام و انتشار مطالب دینی تاسیس شد که تا سال ۱۳۵۷ اعضای این انجمن به ده هزار نفر بالغ گردید.

از سال ۱۳۲۰ش به‌دنبال ورود نیروهای متفقین به ایران و تعیین حکومت دست‌نشانده، به‌طور موقت فضای نسبتاً مناسبی برای ابراز مخالفت با حکومت مرکزی پدید آمد. در این زمان احزاب سیاسی متعددی شکل گرفتند. اولین احزاب این دوره تشکیل شد که از سازمان‌دهی مرتب و برنامه‌حزبی مشخصی برخوردار نبودند. این احزاب از روزنامه‌های تهران به‌عنوان ارگان حزب خود استفاده می‌کردند. و بیش‌تر مبلغ برنامه‌های لیبرالیستی یا مرام سوسیالیستی بودند. از فعال‌ترین و با نفوذترین احزاب در خلال سال‌های جنگ دوم جهانی در ایران می‌توان حزب اراده ملی و حزب توده را نام برد.

بعدها در دهه ۱۳۳۰ احزاب دیگری نیز تشکیل شدند که وظیفه اصلی آن‌ها حمایت از شاه جهت اعمال کنترل و نظارت بر مجلس بود. حزب ملیون به رهبری دکتر منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت، در سال ۱۳۳۶ تشکیل شد تا نقش حزب اکثریت را در مجلس ایفا کند. در همان سال حزب مردم نیز به رهبری اسدالله علم، وزیر دربار، اعلام موجودیت کرد. در سال ۱۳۴۲ حزب ایران نوین جایگزین حزب ملیون شد که در ابتدا حسنعلی منصور و از بهمن ۱۳۴۳ امیرعباس هویدا رهبری آن را برعهده گرفت. هر دو حزب با برگزاری کنگره‌ها، جشن‌های حزبی و ایجاد شعبات در سراسر کشور درصدد جلب مشارکت گسترده عموم مردم بودند. حزب ملی‌گرای ایران نیز در بهمن ۱۳۴۹ با مرام ضد کمونیستی تاسیس شد. در این دوره هیچ‌یک از احزاب فوق از پایگاه گسترده اجتماعی برخوردار نبودند. برخی، هم‌چون حزب اراده ملی و توده، با حمایت خارجی به وجود آمده بودند در حالی که برخی دیگر، هم‌چون حزب ملیون از سوی حکومت حمایت می‌شدند. نمونه بارز ماهیت ظاهری سیستم حزبی کشور در سیستم دو حزبی ایران نوین و مردم‌ظهور یافته بود که پس از چندی جای خود را به حزب

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

واحد رستاخیز دادند. بنابراین، دقیقاً مانند دوره زمامداری رضاشاه، احزاب نمی‌توانستند چهره واقعی از مخالفت موثر سیاسی را ارائه کنند.

اسدالله علم از همان ابتدای نخست‌وزیری‌اش، در جهت تقویت دیکتاتوری محمدرضا شاه گفته بود که، «نوکر اعلیحضرت همایونی و فرمانبردار اوست.» چنین برخوردی از سوی علم با شاه در واقع بیش از هر چیز معنی تذکر و هشدار به دیگر مقامات بلند پایه کشوری و لشکری را داشت تا سیاست جدید کشورداری را به آنان ابلاغ کند.

دومین اقدام علم در جهت گام نهادن شاه در راه دیکتاتوری کنترل و سانسور نشریات و مطبوعات مخالف بود. علم در صدد برآمد مانع انتشار نشریاتی را که موضع‌گیری خصمانه‌ای نسبت به شاه و دولت داشتند، گردد و تنها به نشریاتی اجازه فعالیت داد که با برنامه‌های دولت وی همگامی و هم‌زبانی داشتند. در همین راستا او دوست نزدیک خود جهانگیر تفضلی را به‌عنوان سرپرست انتشارات و تبلیغات منصوب کرد. تفضلی نیز با توجه به تجاربی که در این زمینه داشت شدیداً به سانسور و رسانه‌ها مبادرت ورزید. از دیگر اقدامات علم در راستای دیکتاتوری شاه اقدامات و سیاست‌های او در قبال جبهه ملی بود، هر چند جبهه ملی در این دوره از نفس افتاده بود و دیگر از آن قدرت و نفوذ و اعتباری که زمانی در دوره دکتر مصدق داشت خبری نبود. ولی از نظر بسیاری و از جمله علم هنوز هم مهم‌ترین گروه اپوزیسیون در کشور بود. اعضای جبهه ملی در دوره امینی و در جدال امینی و شاه طرف شاه را گرفتند و قول‌هایی نیز بدان‌ها داده شد که در آن زمان نیز واسط شاه و جبهه ملی اسدالله علم بود. اما با وجود تمام وعده و وعیدهایی که به اعضای جبهه ملی داده شده بود «هنگامی که فرمان نخست‌وزیری علم صادر شد او که از اهداف و طرح‌های جبهه ملی آگاهی کامل داشت در یک روند به اصطلاح یک گام به پس دو گام به پیش آنان را به بازی گرفت تا در این فاصله موقعیت سیاسی خود و شاه را تحکیم بخشد.» علم به آن‌ها اظهار داشت که برخلاف وعده‌های

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

پیشین، شاه قصد ندارد از اقتدار خود بکاهد و به اصطلاح حوزه «اختیارات شاه محدود به سلطنت نخواهد بود بلکه شاه واقعا قصد دارد حکومت کند و در راس هرم قدرت جای گیرد.» علم به آنان خاطر نشان ساخت که برخلاف میل آنان «اعلیحضرت مشروطه‌ای را که شما می‌خواهید نخواهند داد، زیرا ایشان دیدند که چگونه پدرشان کفش‌های پادشاه مشروطه را جفت کردند با وجود این، دولت او حاضر است چند نفر از برگزیدگان جبهه ملی را به مقاماتی از قبیل استانداری و سفارت و سناتوری، غیر از وزارت منصوب کند.»

مذاکرات بین اعضای جبهه ملی و اسدالله علم به دلیل اختلافات اساسی در دیدگاه‌هایشان سرانجام قطع شد. به دنبال قطع روابط و مذاکرات بالاخص تا انجام رفراندوم در شش بهمن ۱۳۴۱، علم سیاست بازی را با سران جبهه ملی و طرفداران آن‌ها حفظ کرد. اما هنگامی که احساس کرد تعارضات داخلی تا حدی فروکش کرده و از سوی دیگر دولت آمریکا حاکمیت سلسله پهلوی با دیکتاتوری شاه را مورد تایید قرار داده بیش از این در پیش گرفتن سیاست کج‌دار و مریز با جبهه ملی را لازم ندانست و اقدام به دستگیر و کنار زدن آن‌ها نمود. با دستگیری سران جبهه ملی علم احساس می‌کرد مهم‌ترین گروه اپوزیسیون رسمی کشور نابود شد.

اما محمدرضا فضایی آزادتری به روحانیون و گرایش‌های مذهبی داد. آنان هم از حمایت دولتی و هم از حمایت مذهبیون، به‌ویژه بازار برخوردار بودند. تنها گرایش‌های کوچکی مخالف حکومت محمدرضا بودند.

بارها برخی از روحانیون تاکید می‌کردند اعلیحضرت مسلمانند و شیعه‌اند و مخصوصا ایشان تنها پادشاه شیعه در تنها کشور شیعه اثنی‌عشری هستند و باید این را مغتنم شمرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

محمدرضا شاه، به معنای واقعی یک مسلمان و شیعه دوازده امامی بود. او سرمایه‌گذاری‌های زیادی برای گسترش طلبه‌خانه‌ها، مساجد، امازده‌ها، به مراکز مذهبی مانند مشهد و قم و غیره سنگ تمام گذاشت.

او بارها و با تبلیغات گسترده‌ای راهی زیارت حج، مرقد امام رضا اما هشتم شیعیان در مشهد و قم رفت و یا در عزاداری‌ها و نذورات برای اماکن مقدس مذهبی، شرکت می‌کرد. در محافل و حوزه‌های مذهبی، به مذهبی بودن شاه تاکید می‌شد چرا که او به خدا و پیامبر و امامان شیعه و یا امدادهای غیبی کم و بیش باور دارد.

از جمله شماری از این باورها و یا امور غیبی و تجارب معنوی در زندگی و گفتارهای شاه دیده می‌شود که از آغاز تا پایان به آن‌ها تاکید می‌ورزید.

برای مثال محمدرضا شاه، همواره به ادعای نجات وی به دست حضرت عباس در کودکی تاکید داشت که از سانحه سقوط از اسب و مهم‌تر ادعای نوعی ارتباط ویژه با امام زمان، ادعایی که خامنه‌ای و احمدی‌نژاد هم دارند، موضوعی است که شاه سال‌ها پیش در کتاب خود «ماموریت برای وطنم» مطرح کرده بود. او چند سال پیش از انقلاب نیز در گفت‌وگو با اوریانا فالآچی (خبرنگار پر آوازه و غیرمذهبی ایتالیایی) نیز همان را ادعاهای مذهبش را تکرار می‌کند و وقتی با اعجاب و انکار تلویحی او مواجه می‌شود، بی‌دینی او را مورد ملامت قرار می‌دهد و با اعتماد به نفس مومنانه، حتی می‌گوید شما اروپایی‌ها ایمان ندارید و این‌گونه امور معنوی را نمی‌فهمید.

این‌گونه دیدگاه‌های محمدرضا شاه را می‌توان از دو منظر دید: او واقعا به دین خود و گفته‌هایش باور داشت و یا این که آن‌ها را با انگیزه‌های سیاسی و به فریب‌کاری مطرح می‌کرد. اما این دو دیدگاه یک نتیجه مسلم داشت و آن هم تقویت مذهب و گرایش مذهبی و روحانیون در جامعه!

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که قدرت‌گیری شیعه‌مذهب‌ها در ایران را باید سیاست‌های مذهبی محمدرضا جست‌وجو کرد. این گرایش در دوران حاکمیت محمدرضا پهلوی آن‌چنان قدرت مالی و اجتماعی و سیاسی گرفته شد که پس از انقلاب همه گرایش‌ها را سرکوب کردند و همان‌طور که رضاخان دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کرد خمینی هم دستاوردهای انقلاب ۵۷ را نابود کرد.

به‌نظر می‌رسد که محمدرضا این افکار خرافی مذهبی را عمدتاً از تربیت اولیه و خانوادگی به ارث برده است. مادرش، که قطعاً مذهبی‌تر از پدرش بود، فرزند را با باورهای مذهبی و آن‌هم از نوع شیعی کاملاً سنتی و خرافی رایج آن عصر تربیت کرده بودند.

بی‌تردید رضا شاه حتماً توجه داشت که ولیعهد او باید مذهبی باشد و حداقل متظاهر به مذهب رسمی کشور باشد تا بتواند واجد شرایط پادشاهی کشور مسلمان و شیعه ایران بشود. هرچند که رضاشاه تلاش کرد مذهب را کنترل کند و محدودیت‌هایی نیز برای برخی روحانیون به وجود آورد.

طبعاً محمدرضا شاه هم یکی از همین ریاکاران و عوام‌فریبان قدیم و جدید ایران بوده است. بسیاری از روحانیون مسن امروزی حکومت اسلامی ایران، دست‌پروده حکومت شاه هستند. اکنون کلیه قوانین مذهبی، حتی وارد خصوصی‌ترین زندگی شهروندان شده است و ایئولوژی غالب حاکمیت در جامعه است. پس از صفویه نیز این نوع ارتباط دو نهاد سلطنت و روحانیت همواره برقرار بوده است.

بسیاری از کسانی که در دوران حکومت محمدرضا شاه، جیره بگیر دربار بودند اکنون بیش از چهار دهه است که بر ویرانه‌های سلطنت نشسته‌اند و ریاکارتر و خشونت‌بار از او، خود به ریاکاری مذهبی پرداخته و به ریختن خود مردم و چپاول ثروت‌های جامعه ادامه می‌دهند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی در اواخر دوران سلطنت، در مطلبی که به تاریخ ۵ مرداد ۱۳۸۹-۲۷ ژوئیه ۲۰۱۰، منتشر شده است، این چنین می‌نویسد:

«... اسلامی‌ها، کسانی که رهبری انقلاب را در دست گرفتند، از دربار شاهنشاهی تا وزارت آموزش و پرورش همه جا رخنه کردند.»

آیت‌الله کاشانی از رهبران اسلام سیاسی در دهه بیست، سه هفته پس از کودتا در مصاحبه با روزنامه‌نگار مصری اخبار الیوم مصدق را خیانت کار دانست و افزود «طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش خیانت کند مرگ است»

البته پشتیبانی کاشانی از شاه نتیجه خوش‌آیندی برایش نداشت و وی پس از اعدام چهار تن از اعضای فداییان اسلام در ۲۸ آبان ۱۳۳۴، به جرم دخالت در قتل رزم‌آرا بازجویی و توقیف شد. پس از تقاضای آیت‌الله بهبهانی و بروجردی و کشمکش در مجلس، وی، دکتر بقایی و شماری دیگری از متهمان این پرونده در تاریخ ۲۳ اسفند ماه همان سال به‌قید التزام که از حوزه تهران خارج نشوند، آزاد شدند. زمانی که کاشانی در بستر بیماری به‌سر می‌برد شاه برای عیادت به منزل وی رفت. کاشانی در اسفند سال ۱۳۴۰ درگذشت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه حتی رابطه‌اش با روحانیون سنتی را نزدیک‌تر کرد تا بتواند موقعیت از دست رفته‌اش را ترمیم بخشد. در درجه اول ائتلاف آیت‌الله بروجردی و بهبهانی مورد توجه شاه قرار گرفت. اولی طی تلگرافی در پاسخ به شاه در زمان فرارش به روم بازگشت وی به کشور را «موجب عظمت کشور و آسایش مسلمین» سنجیده بود و بهبهانی در سرنگونی دولت مصدق فعالانه شرکت داشت و در توزیع دلارهای سازمان سیا میان مخالفین مصدق و چاقوکشان کاشانی نقش کلیدی را بازی کرده بود. افزون براین، آیت‌الله احمد کفایی فرزند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی نیز که در خراسان شهرت داشت به حلقه هواداران سلطنت پیوست. در سال ۱۳۳۳ آیت‌الله سید محمدعلی هبث‌الدین شهرستانی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نیز که هنگام سقوط مصدق از شاه و پلیس تعریف کرده بود به ایران سفر کرد که از موافقت ضمنی عتبات با حکومت کودتا حکایت داشت. شاه به بهانه‌های مختلف هر چند ماهی به قم سفر می‌کرد و با بروجردی دیدار می‌کرد. این نزدیکی در سرکوب حزب توده و فدائیان اسلام به شاه یاری رساند. در این دوره حوزه‌های علمیه قم و مشهد توسعه یافت.

با توجه به رابطه نزدیک شاه با روحانیون با نفوذ، آیت‌الله‌ها از فرصت استفاده کردند که تا حد امکان از سپهر همگانی سکولار زدایی کنند و قوانین اسلامی را به اجرا درآورند. ابتدا بهبهانی در سفری به مشهد با استناد به قول و قرارهای دولت زاهدی طی نامه‌ای از شاه خواست تا کارخانه‌های مشروب‌سازی تعطیل و مصرف آن ممنوع گردد. شاه در پاسخ تقاضا کرد که آیت‌الله از امام رضا بخواهد وی را در اداره کشور یاری رساند. در مورد مشروبات الکلی نیز طی نامه‌ای به دولت دستور داد لایحه‌ای در این مورد تهیه و به مجلس فرستاده شود. در همین حال شماری از روحانیون، طی ملاقات‌شان با شاه از وی تقاضا کردند بایمان و بهایمان را از ادارات دولتی اخراج کنند. بروجردی نیز با این تقاضا موافق بود اما می‌خواست بتدریج و بدون خونریزی صورت گیرد. دولت ایران که از اعتراض نهادهای بین‌المللی واهمه داشت با تهیه لایحه قانونی در مجلس برای برآوردن خواست روحانیت مخالف بود. بنابراین، اسدالله علم (وزیر دربار) قول داد با استفاده از قوانین موجود جلوی فعالیت بایمان و بهایمان را بگیرد و در پی آن مرکز فعالیت بایمان و بهایمان در شیراز به تصرف ارتش در آمد. ظاهراً آیت‌الله بروجردی در تماس با شاه حتی خواستار خروج تمام بایمان و بهایمان از کشور شده بود.

همکاری شاه با روحانیون سنتی و مخالف دخالت در سیاست که تا سال ۱۳۳۸ به‌خوبی پیش رفت با نزدیکی رضاشاه به آیت‌الله حائری شبیه بود که نتایجی را برای هر دو طرف در پی داشت. در سال ۱۳۳۴ قمه‌زنی و زنجیرزنی از سوی برخی از مجتهدین منع گردید که نگرانی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

- ۱- در خرداد ۱۳۳۴، در دانشگاه تهران یک مسجد ساخته شد.
 - ۲- دولت پذیرفت در دروس مدارس به مذهب بیش‌تر توجه شود.
 - ۳- بهایی‌ستیزی گسترش یافت و در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ مرکز بابیان و بهاییان در تهران تخریب شد.
 - ۴- در سال ۱۳۳۴ اعلام شد که دولت یک دبیرستان دینی تاسیس خواهد کرد که شاگردانش بتوانند در دانشکده الهیات درس بخوانند.
 - ۵- در همان سال دولت اعلام کرد که تعلیمات دینی به دروس کلاس‌های پنجم و ششم ابتدایی افزوده شده است.
 - ۶- در تیر ماه سال ۱۳۳۴، کلیه مشروب‌فروشی‌ها در ۱۵ روزه اول ماه محرم تعطیل شد.
 - ۷- شاه نظر آیت‌الله بروجردی در تعیین نمایندگان مجلس را نیز برآورده می‌ساخت. «ایشان سعی می‌کرد حداقل نمایندگان قم، بروجرد، اراک، شاید هم خرم‌آباد و توابع آن حدود، همه را با نظر ایشان (آیت‌الله بروجردی) تعیین کند البته نه این که رسماً و به طور صریح. به‌طور پیغام، مثلاً (آیت‌الله بروجردی) به شاه یا به دولت پیغام می‌داد که فلان کس مورد نظر من است و بایستی که انتخاب شود.» ۳۹
- بروجردی تحت حمایت‌های شاه توانست شرایط فرهنگی شهر قم را نیز تغییر دهد. قم که در دوران رضا شاه شاهد تاسیس مدرسه سکولار رشدیه بود، یک دهه بعد، تحت تسلط بروجردی بر حوزه، آموزش سکولار رشد چندان‌ی در قم نیافت. این شهر به مرکز فعالیت‌های دینی در آمد و مورد احترام دولت مرکزی قرار گرفت.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در فاصله بین سال‌های ۱۳۳۷ فعالیت روحانیون مخالف دخالت در سیاست در مساجد و مدارس تمرکز داشت. در این مدت شمار طلبه‌ها نیز افزایش چشم‌گیری یافت و از ۳۲۰۰ نفر در سال ۱۳۳۲ به ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۷ رسید. در شهر مشهد نیز شاهد افزایش چشم‌گیر نهادهای دینی در سال‌های سی و چهل هستیم. حاج میرزا احمد کفایی هدایت ۱۵ مدرسه دینی را در دست داشت. وی هم‌چنین ۲۶۰ کمیته دینی برای مقابله با اشغال احتمالی شوروی در این استان تشکیل داده بود.

همبستگی روحانیت و شاه در پهنه جنگ سرد با روی کار آمدن دولت قاسم در عراق بیش‌تر نمایان گردید. این دولت در سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۳۸ فعالیت‌های حزب کمونیست عراق را تشویق می‌کرد که نگرانی روحانیون عراقی و تنش میان آنان و دولت را برانگیخت. آیت‌الله محمد حسین کاشف الغطاء ساکن نجف طی فتوایی نفرتش را از کمونیسم اعلام کرد. این فتوا مورد استقبال حکومت شاه قرار گرفت چرا که فعالیت‌های حزب کمونیست عراق می‌توانست به گسترش فعالیت‌های حزب توده در ایران بیانجامد.

۱- به باور عباس میلانی، در سال ۱۳۳۷، در پی بازداشت قرنی رییس رکن دو ارتش به جرم کودتا، و برملا شدن رابطه وی با برخی از روحانیون، شاه تصمیم گرفت عده‌ای از آنان را تبعید کند. آیت‌الله بروجردی برآشفته و تهدید کرد در صورت تبعید روحانیون، وی نیز از کشور خارج خواهد شد. شاه از تصمیم خود منصرف شد. ۴۰

در اوایل سال ۱۳۵۴، سازمان عفو بین‌الملل اعلام کرد که ایران یکی از بدترین نقض‌کنندگان حقوق بشر در جهان است. هم‌چنین کمیته بین‌المللی حقوق دانان در ژنو، رژیم شاه را متهم کرد که به‌طور مرتب از شکنجه استفاده نموده و حقوق اساسی شهروندان خود را نقض می‌کند. به همین ترتیب، جامعه بین‌الملل حقوق بشر سازمان ملل متحد با ارسال نامه سرگشاده‌ای به شاه، حکومت او را متهم کرد که به‌طور گسترده‌ای حقوق بشر را نادیده گرفته است و از او

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

خواست تا وضعیت رقت‌بار حقوق بشر در ایران را بهبود بخشد. حتی روزنامه‌های پرنفوذی که تا پیش از این شاه را مورد ستایش قرار می‌دادند به تدریج انتقاد از سیاست‌های پلیسی او را آغاز کردند. برای نمونه ساندی تایمز پس از درج افشاگرایی‌هایی درباره ساواک چنین نتیجه گرفت که در ایران یک روند سیستماتیک و ثابت از شکنجه نه تنها در برابر مخالفین سیاسی فعال، بلکه در برابر روشنفکرانی که به‌خود جرات انتقاد از رژیم را داده اند اعمال می‌شود. در اواخر سال ۱۳۵۴ شاه در گفت‌وگویی با خبرنگاران خارجی، با اطمینان ادعا کرد که مخالفین حکومت به تعداد انگشت شماری نهیلیست، آنارشویست و کمونیست محدود می‌شود.

روز ۲۶ دی ۱۳۵۷، محمدرضا پهلوی پس از دهه‌ها دیکتاتوری، از کشور گریخت. انگار سنت خانوادگی فرار از مردم و کشور، و جان دادن در خارج، ظاهراً به شیوه‌ای عادی و مرسوم در خانواده پهلوی تبدیل شده بود. سرنوشت مشترک حکومت رضا شاه دست‌نشانده انگلیس و محمدرضا شاه دست‌نشانده آمریکا و انگلیس، چنین بود که در واپسین لحظات احساس خطر نهایی، فرار را بر قرار ترجیح دهند.

از آن پس، با پایان عمر ۶۳ ساله سلطنت پهلوی که خود را وارث ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی می‌نامید، برای همیشه بساط سلطنت در ایران بسته شد.

حکومت محمدرضا پهلوی که در دوران اشغال خاک ایران توسط بیگانگان و به کوشش انگلیس و همراهی آمریکا و رضایت شوروی شکل گرفت، از سال ۱۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، یک دوره سی‌وهفت ساله را شامل می‌شود که شاهد وقایع تلخ و دردناک فراوان و رویدادهای سیاسی مهمی بود. دوران سلطنت پهلوی دوم را به چهار دوره می‌توان تقسیم کرد: دوره اول، سلطنت از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ که ایران تحت اشغال نیروهای بیگانه بود. دوره دوم، از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ که از بی‌ثباتی سیاسی به نهضت ملی شدن نفت و فرار اول محمدرضا شاه از ایران انجامید. دوره سوم، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۳ که دوران تسلط تدریجی شاه و تثبیت دیکتاتوری او به‌شمار می‌رود.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

و دوره چهارم، که از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد، دوران صعود محمدرضا شاه به اوج قدرت و جنایت محسوب می‌شود.

سرنوشت نظام سیاسی ایران پس از انقلاب ناکام مشروطیت و به انحراف کشیدن مشروطه، در فاصله کوتاهی از سلطنت فاسد قاجاریه، به استبداد شبه‌مدرن پادشاهی پهلوی انجامید. در حالی که مردم ایران هنوز در انتظار نتیجه عدل مشروطه بودند اما گرفتار دیکتاتوری و مشکلات و عوارض جنگ جهانی اول و سیطره اشغال‌گران روس و انگلیس شدند. با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، زمینه خیزش رضاخان میرپنج به تاج و تخت سلطنت فراهم شد و در سال ۱۳۰۴، زمینه به قدرت رسیدن او فراهم شد. رضاشاه، حتی رعایت ظواهر پادشاهی در نظام مشروطه سلطنتی را کنار گذاشت و با دیکتاتوری خشن و عریان و وحشت‌آفرینی در بین مردم، از مستبدان جنایت‌پیشه در تاریخ ایران، پیشی گرفت.

با استعفا و فرار رضاشاه از کشور با یک کشتی انگلیسی در شهریور ۱۳۲۰، در حالی که ایران به اشغال نیروهای نظامی انگلیس و آمریکا و شوروی درآمده بود، محمدرضا، ولیعهد بیست‌ساله، توسط انگلستان به وساطت محمدعلی فروغی، به سلطنت رسید. پس از بیست‌سال دیکتاتوری و جنایت، مردم از فرار رضاشاه مستبد خوشحال و شادمان شدند. در این شرایط، به سلطنت رسیدن یک جوان که از قدرت و اقتداری برخوردار نبود، و وضعیت جنگی، موجب خلاء قدرت شد، و امکان تنفس و رهایی از خفقان بیست‌ساله را فراهم آورده بود. این رهاسدن ناگهانی از سلطه وحشت، رسیدن به آزادی تعبیر شد. اما آزادی زیر سایه خانمانسوز جنگ و اشغال کشور و همراه با هرج و مرج و آشفتگی، چیزی جز افزایش رنج‌های پیشین و تغییر ظاهر فاجعه نبود، و به زودی سیه‌روزی باز هم در جامعه ایران حاکم شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

پس از فرار اول محمدرضا شاه ضعیف به خارج در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و موفقیت کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ مرداد همان سال، علیه آزادی و گسترش خیزش عمومی، محمدرضا شاه جوان و ناتوان در بازگشت به رضاشاه دوم و دیکتاتوری شبه‌مدرن، مبدل شد.

جدیدی را در سلطه‌گری و سرکوب تحرکات مردمی در پیش گرفت. در محیط خفقان، حبس، تبعید، شکنجه و تعطیل مطبوعات مستقل، نفت ایران که به پشتوانه مبارزات کارگران و با تلاش مصدق ملی شده بود، طی قرارداد کنسرسیون، تسلیم کارتل‌های نفتی آمریکا و انگلیس شد.

از سال ۱۳۳۶، به کمک آمریکا و انگلیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) تشکیل شد تا سرکوب مردم با شیوه‌های خشن‌تر و نوین تداوم یابد و امکان اعتراض و انقلاب را از بین ببرد.

ویلیام شوکراس می‌نویسد: «در نظر شاه، هر کس با حکومت او مخالفت می‌کرد یا مارکسیست بود یا تروریست یا مارکسیست اسلامی... شاه در مصاحبه‌ای با روزنامه «لوموند» درباره ادعاهای شکنجه اظهار داشت: چرا ما نباید از روش‌هایی که شما اروپاییان به کار می‌برید استفاده کنیم؟ ما روش‌های پیشرفته شکنجه را از شما یاد گرفته‌ایم. شما برای بیرون کشیدن حقیقت از روش‌های روانی استفاده می‌کنید. ما هم همین کار را می‌کنیم.

او در مصاحبه دیگری با شبکه تلویزیونی «سی بی اس» در سال ۱۹۷۵، گفت: «ساواک همان شیوه‌هایی را به کار می‌برد که هر سرویس مخفی از آن‌ها استفاده می‌کنند. ۴۱

اقتصاد کشور کاملاً متکی بر واردات شد، ثروت مردم ایران به غارت می‌رفت و در ازای آن تنها طبقه‌ای کوچک از حاکمان مرفه وابسته، برخوردار از این غارت می‌شد. کشاورزی ایران نابود گشت، فقر و نابرابری و عقب ماندگی در روستاها و اکثر شهرها بیداد می‌کرد و اغلب مردم از حداقل امکانات زیستی بی‌بهره بودند. اقدامات عمرانی، بسیار اندک و تنها در حد

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

کفاف چند شهر بزرگ و تامین نیاز اقتصاد وابسته شکل می‌گرفت، و بخش اعظم کشور از زیرساخت‌های جاده و سد و نیروگاه و آب و برق و سایر امکانات رفاهی کاملاً محروم بود. صنعت ملی پا نگرفت و تحقیر و خودکم‌بینی و احساس نیازمندی به خارج بر فضای صنایع محدود مونتاژ حاکم بود، تعداد و کیفیت کارگاه‌ها و کارخانجات پایین و نازل بود.

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی با هزینه چندین میلیون دلاری و صدها میهمان خارجی، با چادرهای مخصوص سلطنتی بافت خارج و لباس‌ها و جواهرات و غذاهایی که مستقیماً از پاریس و دیگر شهرهای اروپایی وارد می‌شد، برگزار گشت. حتی آشپزها و خدمتکاران مخصوص اروپایی برای پذیرایی از سلاطین و مقاماتی که در این ریخت و پاش سلطنتی حضور داشتند، استخدام شده بودند.

پس از تاسیس حزب واحد رستاخیز که تمام اتباع کشور اجباراً باید عضو آن می‌شدند، جنون قدرت شاه به اوج خود رسید و خود را تجسم پادشاهی باستانی دانست. در پی تحولات متنوع و گوناگونی که در عرصه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران از دهه چهل به بعد رخ داد، و هم‌زمان با افزایش قدرت حکومت پهلوی و تعمیق وابستگی آن به آمریکا و غرب، جنبش‌های سیاسی-طبقاتی و روشنفکران از یک سو و مذهب‌یون از سوی دیگر، در بین نسل جوان و بدنه جامعه ایرانی رشد چشم‌گیری یافت.

در اول آبان سال ۱۳۵۶، اعتراض و اعتصاب در جامعه گسترش یافت و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حکومت شاهنشاهی در ایران تمام شد اما نیروهای سیاسی چپ و مردمی که می‌خواستند به یک جامعه آزاد و برابر و انسانی دست یابند در انقلاب ۵۷ شرکت کردند؛ اما گرایش شیعه مذهبی که در دوران حکومت شاه، جایگاه و قدرت اجتماعی و اقتصادی قوی پیدا کرده بود با سرکوب گرایش‌های دیگر، حکومت اسلامی خود را تحکیم بخشید و تا به امروز، هم‌چنان به سرکوب و کشتار ادامه می‌دهد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در واقع مردم ایران در قرن اخیر، سه دوره این امگان را به دست آوردند که سرنوشت جامعه خود را به سد تگیرد اما در هر بار شکست شدیدی خوردند و بنابراین هنوز هم مطالبات مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷ هم چنان روی زمین مانده و جواب نگرفته است. اما اکنون حکومت اسلامی نیز همانند حکومت پهلوی با نفرت و بیزاری مردم مواجه است.

در این شرایط، جیمی کارتر، رییس جمهور آمریکا در ۱۱ دی ماه ۱۳۵۶ در جشن سال نوی میلادی به میزبانی شاه در ایران، خطاب به وی چنین گفت: «ایران تحت رهبری با عظمت شاه، جزیره ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین مناطق جهان است. این امر مرهون شما اعلیحضرت و رهبری شما، و احترام، ستایش و عشقی است که مردم شما نسبت به شما دارند.»

به تصور آمریکایی‌ها، با قلع و قمع مخالفین، از بین بردن سازمان‌های چریکی مسلح در ابتدای دهه ۵۰، اکثر نیروهای چپ و سازمان‌های مسلح در زندان‌ها بودند. احتمالاً در دیدگاه آمریکاییان، کم‌ترین احتمال تغییر وضعیت از ثبات به بحران ایران داده نمی‌شد. در محاسبات شاه و آمریکایی‌ها، بسیج انقلابی مستلزم نیروهای سازمان‌یافته بود و چنین سازمانی در مقطع بعد از سال ۱۳۵۴ وجود نداشت، و قدرت سرکوب شاه نیز قوی‌تر بود.

در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، حرکتی که از قم شروع شده بود در تبریز تبدیل به موجی خروشان شد. در چنین روزی، مردم به تظاهرات خیابانی دست زدند و تعدادی از مردم جان باختند و مجروح شدند.

سال ۱۳۵۷ در چهلیم جان‌باختگان تبریز شهرهای یزد، شیراز، اصفهان، کرمان، چهرم و اهواز نیز به قیام پیوستند و با راهپیمایی‌ها و اجتماع در مساجد، علیه حکومت شاه به پا خاستند. سرکوب خونین مردم دامنه قیام را افزایش داد و حرکت‌های انقلابی پیاپی و در مناسبت‌های مختلف در سراسر کشور گسترش یافت و مطالبات انقلابی، همگانی و فراگیر گشت.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شعار «مرگ بر شاه»، فضای ایران طنین‌انداز شد. دولت‌های جدیدی که پس از این دوره یکی پس از دیگری سر کار آورده شدند قادر نبودند انقلاب مردم را مهار و یا سرکوب کنند. راهپیمایی آرام مردم در روز ۱۷ شهریور، با قتل‌عام هزاران تن از مردم بی‌گناه توسط حکومت شاه به شدت سرکوب شد و سیاست نرمش نسبی ظرف مدت کمی جای خود را به خشونت سپرد. ظرف کمتر از دو هفته از عمر دولت آشتی ملی، در تهران و ۱۲ شهر بزرگ ایران حکومت نظامی اعلام گردید. تصمیم شاه به اعلام حکومت نظامی و کشتار ۱۷ شهریور تهران، با هدایت کارتر و برژینسکی اتخاذ شد. بنا به روایت ارتشبد حسین فردوست، ۲ روز پیش از حکومت نظامی (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) اردشیر زاهدی سفیر شاه با پیام حمایت کامل کارتر از اقدامات سرکوبگرانه شاه به تهران آمد و محمدرضا پهلوی پس از دریافت پیام، جلسه‌ای با شرکت سولیوان (سفیر آمریکا) زاهدی و ارتشبد اویسی و شریف امامی تشکیل داد. در این جلسه که با پیام‌های تلفنی برژینسکی تقویت می‌شد، تصمیم سرکوب خونین تظاهرات و اعلام حکومت نظامی اتخاذ شد.

سایرونس پرام، خبرنگار خارجی، در مورد کشتار ۱۷ شهریور می‌نویسد: «ابتدا خاک اره‌های آغشته به بنزین را آتش زدند... آن‌گاه آتش مسلسل را گشودند. بی‌خبر، بی‌امان و از همه سو، از زمین و از هوا، همه راه‌های گریز و همه کوچه‌های فرعی را با تانک و زره‌پوش مسدود کردند تا کسی را توان گریختن نباشد. هدف نه پراکنده کردن مردم بود و نه مرعوب ساختن، همه گلوله‌ها به قصد کشتن شلیک می‌شد. هنوز روز به نیمه نرسیده بود که هزاران تن در خون خود غلتیدند.»

اخبار و عکس‌های کشتار بی‌رحمانه و وحشیانه ۱۷ شهریور جهان را تکان داد. بعد از گسترش انزجار و خشم عمومی مردم از فاجعه خونین ۱۷ شهریور، شاه در یک اقدام انفعالی، که حاکی از عقب‌نشینی سریع بود، هویدا را به‌عنوان مسئول فسادها و جنایات ۱۳ ساله اخیر، در ۱۸

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

شهریور ۱۳۵۷، از پست وزارت دربار برکنار کرد، و چندی بعد در ۱۷ آبان ۱۳۵۷ دستور بازداشت وی را صادر کرد تا او را قربانی خویش سازد تا شاید مردم را آرام نماید. او هم‌چنین در دوم مهر ماه حزب رستاخیز را نیز منحل کرد.

پس از شکست دولت آشتی ملی، دولت نظامی ارتشبد ازهارى بر روی کار آمد اما پیام رادیو تلویزیونی شاه که هم‌زمان با تشکیل دولت نظامی پخش شد، مغایر با نمایش قدرت رژیم، بار دیگر ضعف و انفعال شاه را نشان داد. وی در پیام فریب‌کارانه خود در مورخ ۱۳۵۷/۸/۱۵، اقرار کرد که ملت ایران از ظلم و ستم و فساد خشمگین شده و به پا خاسته است. او که آشکارا سعی داشت با این پیام، خود و سلطنتش را نجات بخشد گفت: «بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند می‌خورم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت نیز جبران گردد. من نیز پیام انقلاب ملت ایران شنیدم. تضمین می‌کنم که حکومت در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و بدور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود.» این پیام، آخرین نفس شاه و اولین نشانه پیروزی مردم انقلابی محسوب شد. با خودباختگی و ترس شاه، از پیش معلوم بود که دولت نظامی نیز کاری از پیش نخواهد برد.

یک ماه از عمر این دولت سپری شده بود که اعتراضات وسیع‌تر شد. به دنبال تظاهرات میلیونی مردم ایران در دو روز متوالی، روحیه شاه و طرفداران او به شدت تضعیف شد. تظاهرات مکرر روزانه مردم ایران، اعتصابات پی‌درپی وزارت‌خانه‌ها، مطبوعات، فرهنگیان، کارخانجات و به‌ویژه اعتصابات شرکت نفت که در موقعیت حساس، حکومت را از لحاظ مالی در تنگنا قرار داده بود و تعطیلی طولانی بازارها و به‌ویژه بازار تهران و... امید دربار پهلوی را به یاس تبدیل کرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

اوج‌گیری شور و شوق انقلابی مردم در تجمعات مردم، اعتصابات و تظاهرات شبانه مردم بر بالای بام‌های خانه‌های خود در سیاهی شب‌های حکومت نظامی در شهرهای مختلف، به گسترش امواج انقلاب انجامید و حضور میلیونی مردم در راهپیمایی‌های منظم و سازمان یافته سال ۱۳۵۷، در شکست نهایی طرح حفظ شاه بر تخت سلطنت، تاثیر اساسی داشت.

ویلیام شوکراس می‌نویسد: «تا چند ماه پیش شاه واقعا گمان می‌کرد نزد ملت ایران محبوبیت دارد. شاید این بدان معنی بود که او تبلیغات یعنی دروغ‌ها و چاپلوسی‌های کسانی را که احاطه‌اش کرده بودند را باور کرده بود. با این همه به این موضوع اعتقاد کامل داشت، ولی در دوازده ماه آخر یک روحانی سال‌خورده تبعیدی که شاه نسبت به او احساس حقارت داشت، خشم ملت را علیه او برانگیخته بود. ناگهان مردم از هر اقدامی که او طی ۳۷ سال سلطنتش کرده بود ابراز تنفر و بیزارى نمودند. برای او امکان نداشت که این مطلب را بفهمد.»^{۴۲}

در تداوم اعتصابات کارگران و همه‌مزدبگیران و مبارزات مردم و در آستانه فروپاشی کامل حکومت شاه، اعلام طرح برقراری دولت موقت بود.

سولیوان آخرین سفیر آمریکا در حکومت پهلوی می‌نویسد: «... تغییرات سرعت و شتاب بیش‌تری گرفته بود. کابینه بختیار تشکیل شده بود و مقدمات امر برای انتقال قدرت فراهم گشته بود. در همین ایام پیامی از واشنگتن در یافت داشتیم مبنی بر این‌که در اولین فرصت شاه را ملاقات کنم و به او بگویم، دولت آمریکا مصلحت شخص شاه و مصلحت کلی کشور را در این می‌بیند که هر چه زودتر کشور را ترک گوید. من تا آن‌جا که می‌توانستم با لحن ملایم و مهربان مضمون این پیام را به شاه ابلاغ کردم و او پس از اتمام حرف‌های من با لحن کم و بیش ملتمسانه‌ای گفت: «خیلی خوب، کجا باید بروم؟» در پاسخ گفتم: «دستوری در این خصوص در یافت نکرده‌ام ... آیا میل دارید برای ارسال دعوت‌نامه از آمریکا اقدام کنم و ترتیب مسافرت شما را به آمریکا بدهم؟» شاه یک مرتبه از جای خود

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

حرکت کرد و با هیجانی شبیه رفتار یک پسر بچه کوچک گفت: «اوه... شما این کار را برای من می‌کنید؟»... در ملاقات من و هویزر در ۱۲ ژانویه با شاه در واقع این خود او بود که بیش‌تر به موضوع مسافرت خود علاقه داشت و از گفت‌وگو در باب مسائل دیگر طفره می‌رفت.» ۴۳

بعد از نخست وزیری بختیار و تشکیل شورای سلطنت، شاه در دومین فرار خود، در بیست‌وششم دی ۱۳۵۷ با چشمان هراسان و اشکبار از ترک مزایای سلطنت، برای همیشه از کشور خارج شد و مردم با شادی بسیار، خروج او را جشن گرفتند.

شاید هم شاه مانند فضای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر این تصور خام بود که آمریکا و انگلیس و... کودتای دیگری در ایران راه بیاندازند و مجدداً او را به قدرت برگردانند.

در شرایطی که در ایران، خاطره فرار اول شاه در مرداد ۳۲ و بازگرداندن او توسط آمریکا و انگلیس زنده شده بود، در ۳۰ مهر ۱۳۵۸، شاه بیمار در بیمارستان نیویورک بستری شد.

مقامات آمریکایی به دلیل عواقب ناشی از تسخیر سفارت آمریکا در تهران، شاه را در ۲۴ آذر ۱۳۵۸ با هواپیمای نیروی هوایی آمریکا به پاناما در آمریکای مرکزی بردند و وی را در یک پایگاه در جزیره‌ای به نام «کونتادورا» مخفی ساختند.

عمر توربخوس حاکم نظامی پاناما پس از ملاقات با شاه درمانده و آواره، به یکی از مشاورینش گفت: «شاه مانند پرتغالی است که تا آخرین قطره آبش را گرفته‌اند و تفاله‌اش حتی به درد غذای خوک‌ها هم نمی‌خورد. این سرانجام کسی است که کشورهای بزرگ او را چلانده‌اند، شیرهاش را کشیده‌اند و تفاله‌اش را دور انداخته‌اند.» ۴۴

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

حتی در دوره پهلوی، نهادهای اقتصادی نیز فراگیر نبودند و انگیزه کار و تولید و نوآوری در میان طبقات مختلف یا ملیت‌های مختلف در ایران یکسان نبود و هنوز هم نیست. در اثر اصلاحات ارضی و آنچه که نظام پهلوی آن را «انقلاب سفید» نام نهاده بود، طبقه خرده مالک بورژوازی پدید آمد. آن توسعه اقتصادی‌ای که پروپاگاندای سلطنت‌طلبان بدان اشاره دارد به‌طور عمده دو بخش را دربرمی‌گیرد: اول، رشد همین طبقه خرده مالک بورژوازی که محصول اصلاحات ارضی بود و به قیمت نابودی اقتصاد و شیوه زندگی هزاران ساله روستاییان و کشاورزان و عشایر تمام شد و به سیل عظیم مهاجرت به شهرها و پدیده‌ی نوظهور زاغ‌نشین‌ی انجامید. (آبراهامیان، یرواند، تاریخ ایران مدرن) دوم، رشد سرسام‌آور اقتصاد دربار و اشخاص و نهادهای وابسته به آن که به شدت به شکاف طبقاتی دامن می‌زد. دربار از طریق نهادهایی هم‌چون بنیاد پهلوی به همه عرصه‌های اقتصادی نفوذ کرده بود. بنا بر برآوردی که توسط سفارت انگلیس در آگوست ۱۹۵۸ انجام شده است، در اقتصاد ایران شاخه‌های اندکی یافت می‌شوند که دست شاه، خانواده و نزدیکان او از آن کوتاه مانده باشد. (عباس میلانی، کتاب شاه)

با توجه به درآمد نفتی سرسام‌آور ایران در دوره پهلوی، میزان رشد اقتصادی ادعا شده را به هیچ عنوان نمی‌شود جدی گرفت. این درآمدهای نفتی در طی سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ حتی رشد ۴۰۰ درصدی را نیز به خود دید، اما بخش عمده این درآمدها صرف تجهیز ارتش و دستگاه امنیتی سرکوب می‌شد یا به واسطه فساد شدید و ریش‌هدار پیرامون دربار و دستگاه عریض و طویل اقتصادی آن، مانع از آن می‌شد که به رونق تولید یا بهبود خدمات عمومی یا رفاه طبقات پایین جامعه بیانجامد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

به عقیده اقتصاددانان، در کشورهای توسعه نیافته با توجه به فقر و عدم آبادانی، کافی است دولت به تخصیص سرمایه و نیروی انسانی در برخی حوزه‌های عمرانی و زیربنایی بپردازد تا میزانی از رشد اتفاق بیافتد. نهادهای اقتصادی استثماری به دلایل سیاسی و ترس از تکثر و تقسیم قدرت، از فراگیر شدن نهادهای اقتصادی جلوگیری می‌کنند. این عدم فراگیری موجب نبود انگیزه در اقشار و طبقات برای نوآوری و مشارکت در تولید می‌شود که در نهایت به رکود و متوقف شدن و حتی فروپاشی اقتصادی می‌انجامد.

درباره جنایات سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) آن قدر اسناد و مدارک فراوان است که موضوعیت تبرئه یافتن آن، فقط می‌تواند نشانگر یک مسئله باشد و آن این که اتحاد رسان‌ه و سرمایه، قدرت فراوانی برای گسستن پیوند جامعه با سیر تاریخی‌اش را دارند. این خطر را باید بیش از همیشه جدی گرفت.

در این جا تنها به یک سند تاریخی برای جنایات ساواک اشاره می‌کنیم و آن گزارش سازمان عفو بین‌الملل در آذرماه سال ۱۳۵۵ است که در آن زمان بازتابی جهانی داشت. خبرگزاری حکومتی پارس در تلکسی که در رابطه با گزارش مذکور به دولت وقت مخابره کرده اشاره می‌نماید:

«در گزارشی که از طرف سازمان عفو بین‌المللی انتشار یافت ادعا شده است بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر به‌خاطر دلایل سیاسی در ایران زندانی شده‌اند و همچنین پلیس مخفی ایران به هنگام بازجویی آنان را زیر شکنجه مداوم قرار می‌دهد. در گزارش مذکور گفته شده است سرکوب مخالفان سیاسی به عهده ساواک - پلیس مخفی ایران - است که با بی‌رحمی شدید انجام می‌گیرد. پلیس مخفی ایران دارای یک سیستم خبرچینی است که ماموران آن در تمام سطوح جامع‌هی ایران نفوذ دارند و بنا به گفته مسافرانی که از ایران آمده‌اند و همچنین تاکید

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مخالفان حکومت ایران در خارج کشور ساواک فضایی آمیخته از رعب و وحشت ایجاد کرده است.

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش تحقیقی یازده صفحه‌ای خود درباره ایران گفته است فعالیت‌های ساواک در خارج از مرزهای ایران و در تمام کشورهایایی که اجتماعات ایرانی در آن قابل ملاحظه است گسترش دارد.

محمدرضا شاه، مدعی شده است حکومت وی، ۳۰۰۰ زندانی دارد که به اتهامات تروریستی متهم بوده و با فعالیت‌های بمب‌گذاری و دیگر خشونت‌های چریک‌های شهری ارتباط داشته‌اند.

اما در گزارش سازمان عفو بین‌الملل، هم‌چنین گفته شده است از آغاز سال ۱۹۷۲ تا کنون دادگاه‌های نظامی ایران ۳۰۰ زندانی سیاسی را به مرگ محکوم ساخته‌اند در ۶ ماه اول سال ۱۹۷۶ دولت ایران اعدام ۲۲ زندانی سیاسی را اعلام داشته است.

گزارش مذکور ساواک را متهم می‌سازد که قبل از وارد کردن اتهام و انجام محاکمه مظنونین سیاسی را برای دوره‌های طولانی در زندان‌های مجرد نگه می‌دارد و با شکنجه مداوم گاهی منجر به مرگ می‌شود و هم‌چنین با اعدام‌های سریع اعلامیه حقوق بشر را نقض می‌کند. در گزارش مزبور گفته شده است ساواک با تکنیک‌هایی مثل شلاق زدن، شوک‌های الکتریکی، کشیدن ناخن انگشتان دست و شست پا، تجاوز به عنف و شکنجه‌ی آلت تناسلی مظنونین سیاسی را شکنجه می‌کند. در ماه مه گذشته کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان که مرکز آن در ژنو قرار دارد طی انتشار گزارشی ساواک را متهم ساخت که با استفاده از وسایل فیزیکی و روانی نسبت به زندانیان سیاسی شکنجه سیستماتیک اعمال می‌دارد. کمیسیون مزبور مرکب از حدود ۴۵۰۰۰ قاضی حقوق دان و استادان حقوق می‌باشد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

خلاصه این خبر در شماره ۲۶ نوامبر کریسچین ساینس و شماره ۲۹ نوامبر کازت چاپ منوترال
نیز آمده است.»

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

پس‌زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کودتایان

روزهای آخر مرداد ماه سال ۱۳۳۲، آبستن عظیم‌ترین تحولات عصر حاضر در ایران بود. تحولاتی که از اعلام انحلال مجلس با رای مردم آغاز شد، با یک کودتای نافرجام علیه دولت دکتر مصدق ادامه یافت و به فاصله دو روز با کودتای معروف ۲۸ مرداد، به سقوط دولت ملی دکتر مصدق انجامید. آن روزها، از فرار شاه از ایران و مخفی شدن سرلشگر زاهدی در تپه‌های شمال تهران، تا سقوط دولت مصدق و بازگشت شاه و نخست‌وزیری زاهدی را در فاصله ۵ روز، سرنوشت جامعه ایران را تغییر داد و حکومت دیکتاتوری مطلق محمدرضا شاه تا انقلاب ۱۳۵۷ برقرار گردید.

در اوایل دهه ۱۹۵۰، دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران، با سیاست‌های ملی‌گرایانه خود به‌ویژه در زمینه ملی‌سازی صنعت نفت، که پیش‌تر تحت کنترل شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت آنگلو-ایرانی) بود، شهرت یافت. این اقدام موجب نارضایتی شدید بریتانیا شد که تا آن زمان از درآمدهای نفتی ایران بهره‌مند می‌شد. هم‌چنین، دولت مصدق تلاش کرد تا قدرت شاه محمدرضا پهلوی را محدود کرده و قدرت بیش‌تری به دولت و مجلس واگذار کند. هم‌چنین بریتانیا و ایالات متحده از ترس گسترش نفوذ کمونیسم در ایران و تأثیرات منفی ملی‌سازی نفت بر منافع اقتصادی و استراتژیک خود، تصمیم گرفتند مصدق را از قدرت برکنار کنند. این دو کشور، مصدق را به کمونیسم و نزدیک شدن به اتحاد جماهیر شوروی متهم کردند، هرچند این اتهام پایه و اساسی نداشت.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

عملیات کودتا به نام عملیات «آژاکس» (Operation Ajax) توسط سیا طراحی و اجرا شد. در ابتدا، در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، شاه با حمایت نیروهای نظامی به سرکردگی ژنرال فضل‌الله زاهدی، فرمان عزل مصدق را صادر کرد، اما این تلاش اولیه شکست خورد و شاه مجبور به ترک ایران و فرار به عراق و سپس ایتالیا شد.

با این حال، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای اصلی با استفاده از نیروهای نظامی، اوباش خیابانی و برخی از سیاستمداران و افراد بانفوذ اجرا شد. تانک‌ها و نیروهای نظامی به خیابان‌های تهران سرازیر شدند و با اشغال ساختمان‌های دولتی و رسانه‌ها، مصدق را مجبور به تسلیم کردند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به صورت یک عملیات پیچیده و برنامه‌ریزی شده توسط سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) با نام رمز «عملیات آژاکس» و با همکاری سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا (MI۶) به وقوع پیوست. این عملیات شامل چندین مرحله کلیدی بود که به سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق و بازگشت شاه به قدرت انجامید.

۱. برنامه‌ریزی اولیه و همکاری با نیروهای داخلی
در سال‌های قبل از کودتا، ایالات متحده و بریتانیا نگران بودند که سیاست‌های دکتر مصدق، به‌ویژه ملی‌سازی صنعت نفت ایران، به منافع اقتصادی و استراتژیک آن‌ها آسیب برساند. از این رو، تصمیم گرفتند تا با کمک نیروهای داخلی در ایران، به‌ویژه افسران نظامی، سیاستمداران مخالف مصدق، و برخی از روحانیون بانفوذ، دولت مصدق را سرنگون کنند. در این راستا، همکاری نزدیکی با برخی شخصیت‌های ایرانی مانند فضل‌الله زاهدی (ژنرال بازنشسته و سیاستمدار)، و عناصر کلیدی در ارتش و دربار شاه برقرار شد.

۲. صدور فرمان عزل و تلاش اولیه

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، شاه محمدرضا پهلوی با فشار و حمایت آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها فرمان عزل مصدق را امضاء کرد و ژنرال زاهدی را به عنوان نخست‌وزیر جدید منصوب کرد. این فرمان توسط سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، به مصدق ابلاغ شد. اما مصدق که از این نقشه مطلع شده بود، فرمان را غیرقانونی اعلام کرد و دستور دستگیری نصیری را صادر کرد. این اقدام باعث شد تلاش اولیه کودتا شکست بخورد و شاه مجبور به ترک ایران و فرار به عراق و سپس ایتالیا شد.

۳. بسیج نیروهای مخالف و اجرای کودتای دوم

پس از شکست اولیه، نیروهای حامی کودتا با حمایت و هماهنگی بیشتر از سوی سیا و MI۶ به بازسازی برنامه پرداختند. از جمله اقدامات آنان می‌توان به تشویق اوباش و نیروهای خیابانی به ایجاد ناآرامی در تهران، انتشار شایعات و پروپاگاندا علیه مصدق، و جلب حمایت برخی از رهبران دینی و سران قبایل اشاره کرد.

در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این نیروها با استفاده از تانک‌ها و نیروهای نظامی، به خیابان‌های تهران هجوم بردند. نیروهای کودتا به ساختمان‌های دولتی، رادیو تهران، و خانه مصدق حمله کردند. پس از درگیری‌های خونین، دفتر مصدق به تصرف نیروهای کودتا درآمد و او مجبور به تسلیم شد.

۴. پیامدهای فوری

پس از تسلیم مصدق، او و بسیاری از همکارانش دستگیر و به محاکمه کشیده شدند. مصدق به سه سال زندان و سپس به حصر خانگی در روستای احمدآباد محکوم شد. شاه به ایران بازگشت و با قدرت بیشتری حکومت کرد، و به مرور زمان پایه‌های حکومت استبدادی خود را با تکیه بر حمایت ایالات متحده و تقویت نیروهای امنیتی مانند ساواک مستحکم کرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

کودتای ۲۸ مرداد در حافظه تاریخی مردم ایران به‌عنوان نمادی از دخالت خارجی و سرکوب دموکراسی ثبت شد و تأثیرات عمیقی بر روابط ایران و غرب و همچنین تحولات سیاسی بعدی ایران داشت.

پس از موفقیت کودتا، دکتر مصدق دستگیر و محاکمه شد و به سه سال حبس انفرادی محکوم گردید. شاه محمدرضا پهلوی به ایران بازگشت و با قدرت بیش‌تری حکومت کرد. او به‌ویژه با تکیه بر حمایت ایالات متحده و تقویت سرویس‌های امنیتی نظیر ساواک، حکومت استبدادی خود را تحکیم بخشید.

کودتای ۲۸ مرداد تأثیرات عمیقی بر تاریخ معاصر ایران داشت. این رویداد باعث شد تا بسیاری از ایرانیان به غرب، به‌ویژه ایالات متحده، به دیده دشمن بنگرند و این احساسات ضد غربی یکی از عوامل کلیدی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ شد.

در سطح بین‌المللی، این کودتا نمونه‌ای از دخالت‌های خارجی در امور داخلی کشورها محسوب می‌شود و به‌عنوان یک شکست برای دموکراسی در تاریخ ایران به یاد مانده است. در سال‌های اخیر، ایالات متحده و بریتانیا به‌طور رسمی نقش خود در این کودتا را تایید و برخی از اسناد مرتبط با آن را منتشر کرده‌اند.

روزنامه اطلاعات ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نوشت:

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر امروز، رادیو لندن در سرویس اخبار بین‌الملل از قول خبرنگار خویش در بغداد اعلام کرد که شاه و ملکه ایران ساعت ۲ بعد از ظهر از ایران وارد بغداد گردیده‌اند. ورود شاه و ملکه ایران به بغداد کاملاً غیر منتظره و فاقد هرگونه تشریفات رسمی بوده است. یک ربع بعد از انتشار خبر رادیو لندن، مقامات رسمی در تهران خبر خروج شاه و

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

ملکه را از کشور تایید کردند. به طوری که گفته شده است شاهنشاه ایران از رامسر به سوی بغداد عزیمت کرده است.

روزنامه اطلاعات ۲۵ مرداد ۱۳۳۲:

یک ساعت و نیم بعد از نیمه شب گذشته، چند نفر از افسران گارد شاهنشاهی، با کمک عده ای سرباز مسلح به سرپرستی سرهنگ نصیری، به منزل نخست وزیر رفته و به بهانه این که می‌خواهند نامه ای بدهند، قصد اشغال خانه را داشتند. قبلا نیز این افراد در شمیران، وزیران خارجه و راه و مهندس زیرک زاده را بازداشت کرده و قصد داشتند با در دست گرفتن مراکز حساس پایتخت، یک کودتای نظامی علیه دولت انجام دهند. ولی این توطئه قبل از حصول نتیجه فاش شد و در نتیجه علاوه بر این که دستگیرشدگان آزاد شدند، عاملین توطئه و همچنین عده دیگری که نسبت به آن‌ها سوءظن می‌رفت، تحت تعقیب مامورین شهربانی و فرمانداری نظامی در آمدند و تحقیقات درباره طرح کنندگان توطئه و مجریان آن آغاز گردید.

روزنامه اطلاعات ۲۶ مرداد ۱۳۳۲:

از ساعت ۸ صبح امروز مثل روز گذشته دستجات مختلف در خیابان‌های لاله زار، استانبول، فردوسی و نادری در حرکت بودند و در چند نقطه نیز یکی از افراد بالای سکویی رفته و سخنرانی می‌کرد. موقعی که جمعیت در چهار راه مخبر الدوله جمع شدند یک نفر از آن‌ها شروع به صحبت نمود و در ضمن بیانات خود شعارهایی بر علیه دربار می‌داد و تقاضای تاسیس مجلس موسسان را می‌نمود و در خاتمه سخنرانی خود مردم را برای شرکت در یک جبهه واحد دعوت می‌کرد. این تظاهرات ادامه داشت که یک نفر شعار مخالف سر داد که بلافاصله جمعیت او را پایین کشیده و مضروب ساختند. سپس شیشه‌های مغازه‌ها شکسته شد و ماموران

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

غافلگیر شدند و جمعیت که شعار می‌دادند به طرف پایین خیابان لاله زار به حرکت در آمد که یک عده با لباس متحد الشکل با بیل از راه رسیدند و مجددا زد و خورد شروع شد و مامورین جمعیت را متفرق ساختند.

مقارن ساعت ده و نیم صبح عده زیادی حامل بیل و کلنگ، به قصد خراب کردن مجسمه شاه سابق به میدان ۲۴ اسفند رفتند. مامورین که در محل حاضر بودند از انجام این عمل جلوگیری کردند و در نتیجه زد و خورد مختصری در گرفت.

در ساعت ۱۱ صبح گروهی به داخل پارک شهر آمده و پس از دادن شعار مخالف دربار، ابتدا پرده روی مجسمه را آتش زدند و سپس چند نفر و شروع به شکستن مجسمه نمودند. ساعت یک و ربع بعد از ظهر امروز، بعد از این که عده‌ای از اجتماع‌کنندگان متفرق شده بودند، اما عده دیگری به طرف میدان راه‌آهن رفته و مجسمه رضا شاه را پایین کشیدند.

روزنامه اطلاعات ۲۷ مرداد ۱۳۳۲:

خبرگزاری رویترز در خبری که از خبرنگار خود در تهران دریافت و منتشر کرده، پس از ذکر خبر مربوط به واژگون کردن مجسمه‌های شاه در میدان‌های تهران می‌نویسد: افراد نیروی انتظامی و پلیس اکنون در جست‌وجوی سرلشگر زاهدی، رهبر کودتای عقیم تهران می‌باشند. سرلشگر زاهدی که خود را رقیب دکتر مصدق می‌دانست اخیرا در یک کنفرانس مطبوعاتی که در محلی مخفی تشکیل شد، ادعا کرد که نخست وزیر قانونی ایران است. گمان می‌رود سرلشگر زاهدی در تپه‌های شمال تهران مخفی شده باشد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

روزنامه اطلاعات ۲۷ مرداد ۱۳۳۲:

بغداد - رویترز: شاه ایران به وسیله هواپیمایی که عازم لندن بود از بغداد حرکت کرد. یکی از شخصیت‌های عالی مقام که قبل از حرکت شاه را ملاقات کرده بود اظهار داشت که اکنون شاه ایران مایل است در یکی از کشورهای ایتالیا یا سوییس اقامت کند و فعلا قصد بازگشت به عراق برای گذراندن عید قربان در آن کشور را ندارد.



شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) از محرکان مردم در کودتای ۲۸ مرداد

روزنامه اطلاعات ۳۱ مرداد ۱۳۳۲:

علت شروع تظاهرات این بود که عده‌ای از مردم جنوب شهر که شنیده بودند عناصر چپ قصد دارند کاشی لوحه خیابان‌ها را کنده و به‌جای آن اسامی دیگری بگذارند، برای جلوگیری از این کار اجتماع کردند. انتشار این خبر با توجه به شایعات مختلف، آتش احساسات مردم را تیز تر کرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

اولین انعکاس آن حرکت دسته‌جمعی مردم از نقاط مختلف شهر در صبح چهارشنبه بود که با شعارهای «زنده باد شاه»، «مرگ بر حزب توده» و «ایران محال است جمهوری شود» در خیابان‌ها به راه افتادند و به سمت میدان سپه و مناطق مرکزی شهر حرکت کردند.



سرلشگر زاهدی در کنار شاه

روزنامه اطلاعات ۳۱ مرداد ۱۳۳۲:

ساعت ۱۱ صبح امروز، اعلیحضرت همایونی با هواپیمای سلطنتی از بغداد به تهران نزول اجلال فرمودند. از ساعت ۹ صبح مامورین انتظامی در فرودگاه مهرآباد و خیابان شاهرضا و جاده کرج مستقر شدند.

شاهنشاه در هواپیما مورد استقبال سرلشگر زاهدی نخست وزیر قرار گرفتند. نخست وزیر اعلام کرد که امشب ساعت ۹، اعلیحضرت بیاناتی را از رادیو خطاب به ملت ایران می‌فرمایند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

انگلستان که دهه‌ها ایران را زیر استعمار خود گرفته و در تمام شئون ایران دخالت نموده و منابع نفتی مردم ایران را غارت می‌کرد، طراح نخست و برنامه‌ریز آن کودتا بود. آمریکا در انجام کودتا در کنار انگلیس قرار گرفت. آنان طرح خود را به اتحاد جماهیر شوروی نیز اطلاع داده و نظر موافق شوروی را هم جلب کرده بودند. انگلیسی‌ها طرح خود را «عملیات چکمه» و آمریکایی‌ها آن را «عملیات آژاکس» نامیدند. طرح چکمه به دستور چرچیل در ایتلجنت سرویس و توسط سرهنگ وودهاوس، تهیه شد. افسر جوان این سازمان به نام نورمن داربی شایر، از عوامل اصلی اجرای طرح و شاپور ریپورتر مسئول ایتلجنت سرویس در ایران، رابط بین ایتلجنت سرویس و «سیا» تعیین شد. برادران رشیدیان، سه عضو ایرانی ایتلجنت سرویس از فعالین اصلی اجرای طرح بودند. کریمت روزولت، رئیس منطقه‌ای سازمان سیا به‌عنوان فرمانده عملیات کودتا تعیین شد. ژنرال شوارتسکوف با دستور دولت آمریکا، اولین حرکت یعنی سفر به اروپا و ملاقات با اشرف پهلوی را انجام داد و او را روانه ایران کرد و سپس خود با ده میلیون دلار وجه نقد به ایران وارد شد.

دونالد ویلبر، مامور برجسته سیا در ایران همراه با دو مامور ایرانی این سازمان به نام «برادران بوسکو» در ستاد کودتا حضور داشتند. افسران ارتش که با نفرت خود در کودتا مداخله داشتند، سرلشگر فضل الله زاهدی در راس کانون افسران باز نشسته، سرهنگ نعمت‌الله نصیری، سرهنگ تیمور بختیار، سرهنگ عباس فرزندگان، سرلشگر نادر باتمانقلیچ، سرهنگ حسین آزموده و دیگران.

از روحانیون آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی، فلسفی واعظ و شمس قنات‌آبادی در انجام کودتا فعال بوده و با ستاد کودتا همکاری کردند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

چمدان‌های دلارهای آمریکا در منزل آیت‌الله بهبهانی گشوده شد و بین مزدوران تقسیم گردید. دستجات اراذل به سرکردگی طیب حاج رضایی، شعبان جعفری، حسین رمضان یخی، قدم خان، محمود مسگر و دیگران به صحنه آورده شدند تا همراه با سرکردگان «فسادخانه معروف تهران و زنان نگون‌بخت آن محله فساد نقش قیام ملی!» را بازی کنند.

حزب توده که حزب برگزیده و وابسته کامل به شوروی بود، از همان ابتدای کار دولت مصدق با براه انداختن اعتصابات و تظاهرات، علیه دولت ملی اقدام می‌کرد. دربار به‌شدت زیر نفوذ انگلیس، بر این باور بود که حزب توده باید سرکوب شود و از تجمعات و نشریات و فعالیت آن جلوگیری گردد. دکتر مصدق، مانع از آزادی آنان نشد.

از دیگر احزابی که زمینه انجام کودتا را فراهم کردند مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس قنات‌آبادی و فدائیان اسلام به رهبری سیدمجتبی نواب صفوی و عبدالحسین واحدی بودند. فدائیان اسلام سعی بر ترور نخست وزیر و دیگر وزرای دولت ملی را داشت و در روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر و اثر گذارترین وزیر دولت مصدق را ترور کردند. احزاب وابسته به دربار و فعال در کودتا شامل احزابی مانند سومکا، آریا و اراده ملی نیز می‌شود.

از عوامل موثر در کودتای ۲۸ مرداد، بخشی از روحانیون مانند آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله کاشانی و همکار نزدیکش دکتر مظفر بقایی بودند. این دو تنها یک فرد نبودند بلکه باید آنان را دو جریان موثر در تاریخ معاصر ایران دانست. کاشانی همواره مصدق را برای دخالت در امور حکومتی و اجرای مقررات اسلامی تحت فشار قرار می‌داد. دکتر مصدق با وجود باورهای دینی با دخالت دین در امور حکومت به‌شدت مخالف بود.

کاشانی در مخالفت با دولت مصدق تا آن‌جا پیشرفت رفت که با قدرت‌های بیگانه و ستاد کودتاچیان همکاری کرد. کاشانی در سال ۱۳۴۰ درگذشت، اما میراث‌داران او، پس از انقلاب

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

۵۷ در به انحراف کشیدن انقلاب نقش موثری داشتند. انقلاب ایران که با هدف برقراری آزادی و استقلال و دموکراسی آغاز شده بود، توسط آن میراث‌داران به یک اقتدارگرایی دینی و استبداد مطلقه مبدل گردید.

مظفر بقایی از ارکان کودتای ۲۸ مرداد و بر پایه اسناد از عوامل آمریکایی بود. او برای ساقط کردن دولت مصدق از هیچ روشی حتی شرکت در توطئه قتل رئیس شهربانی حکومت ملی فرو گذاری نکرد. او کسی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد، عنوان قیام ملی و رستاخیز ملی را به شاه و کودتاچیان آموخت.

جنبش انقلابی و دموکراتیک خلق آذربایجان و کردستان

۲۱ آذر ۱۳۲۴ در تاریخ مبارزات نه تنها خلق آذربایجان و کردستان، بلکه مهم‌تر از همه مردم سراسر ایران، از جمله آن لحظات و مقاطع بسیار حساس و مهم تاریخی محسوب می‌گردد که به دلایل مختلف مردم ایران و مردم آذربایجان و کردستان، با وجود دادن ده‌ها هزار قربانی نتوانستند از آن مقطع تاریخی به نفع استقرار آزادی و برابری و عدالت اجتماعی سود جویند چرا که بعد از یک سال استقرار حاکمیتی دموکراتیک در آذربایجان و کردستان، سرانجام این جنبش نیز به دست حکومت پهلوی و عوامل سرسپرده آن و حمایت‌های خارجی، سرکوب و به خون کشیده شد.

در باره علل خیزش و بروز این جنبش‌ها و پیروزی و شکست آن‌ها، تحلیل‌های زیادی نوشته شده است. اما اغلب این مقالات و تحقیقات در فضایی از سرکوب و خفقان انجام گرفته و یا عمداً مورد تحریف و تاخت‌نهد این جنبش‌ها و توسط قلم به مزدان طبقات حاکم به رشته تحریر در آمده‌اند. بررسی تحقیقی و تحلیلی این جنبش و نتیجه‌گیری درست از آن‌ها برای پیش‌برد مبارزه انقلابی به‌ویژه در عرصه رفع ستم ملی در ایران، نیز به تحقیق و تحلیل مستقل و دقیق دارد. چرا که بدون بررسی تاریخی علل شکست این جنبش‌ها، هرگونه تلاش انقلابی در این زمینه می‌تواند به کمبودهایی در کار تبلیغ و ترویج و سازمان‌دهی مبارزه و دفاع از حقوق ملیت‌های تحت ستم سراسر ایران به‌وجود بیاورد که بعدها جبران آن‌ها بسیار مشکل خواهد شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در این‌که جنبش انقلابی خلق آذربایجان به‌عنوان یکی از خلق‌های تحت‌ستمی که در چهارچوب مرزهای ایران زندگی می‌کنند؛ در جنبش دموکراتیک و انقلابی سراسر ایران در طول تاریخ و در مقاطعی نظیر دوران مشروطیت نقشی اساسی ایفا کرده است. در گذشته، رشد و گسترش یک مرکز فرهنگی و سیاسی ضد استبدادی و ضد ارتجاعی در آذربایجان به خصوص جمهوری کنونی آذربایجان که از مراکز فرهنگی متری و مبارزات سیاسی انقلابی اروپا و روسیه متأثر بود، در رشد افکار متری اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم در ایران نقش مهمی ایفا کرد. علاوه بر آن، وقوع انقلاب ۱۹۰۵ و متعاقب آن انقلاب اکتبر در روسیه به رشد آگاهی کارگران و ستم‌دیدگان آذری شاغل در مناطق قفقاز، آذربایجان و روسیه افزود، به طوری که اولین هسته‌های سوسیال دموکرات ایران که بعدها به حزب عدالت و سپس به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد و نیز حزب دموکرات ایران و بسیاری از مجامع فرهنگی و سیاسی ایران در آن دوره در جریان این بده‌بستان‌های فرهنگی سیاسی شکل گرفتند. هسته‌های سوسیال دموکرات که ابتدا توسط کارگران آذری در تبریز شکل گرفت و سپس به سراسر ایران گسترش یافت، در انقلاب مشروطیت، به‌ویژه در ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی که همان شوراهای کارگران و زحمت‌کشان بوده و ناظر بر عدم تمرکز در اعمال قدرت سیاسی و نیز پیروزی ستارخان و گشایش مجدد مجلس، نقش مهمی بازی کردند، نقش حزب کمونیست ایران در شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری و تباغ و ترویج دموکراسی و سوسیالیسم در سراسر کشور، دفاع از آزادی‌های سیاسی حقوق زنان، حق ملیت‌ها در تعیین سرنوشت خویش، شرکت در مبارزات کارگران، دهقانان و اقشار زحمت‌کشان جامعه و سازمان‌دهی آن‌ها در مدتی نه‌چندان طولانی، از موارد بی‌شماریست که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

اولین اقدامات سیاسی رضا خان، پس گرفتن دستاوردهای انقلاب مشروطیت، در راس آن‌ها سرکوبی و تعطیلی احزاب، مجامع و انجمن‌ها و روزنامه‌های مترقی و مستقل، سرکوب و از میان برداشتن تشکل‌های کارگری و زنان و سرکوب ملیت‌های مختلف بود. قانون سیاه ۱۳۱۰ که هر تجمع سه نفره را به جرم داشتن مرام اشتراکی دستگیر و محاکمه می‌کرد، خود مبین اوج دیکتاتوری و استبدادی بود که توسط حکومت رضا خان با حمایت امپریالیسم انگلیس برقرار شده بود. به هر حال با روی کار آمدن رضا شاه کلیه دستاوردهای انقلاب مشروطیت سرکوب گردید، البته در این جا به غیر از نقش امپریالیسم انگلیس باید چرخش در سیاست‌های کمیتن را هم اضافه کرد، از آنجایی که سیاست کمیتن بر آن قرار گرفته بود که از بورژوازی ملی کشورهای نظیر ایران دفاع بکند، مدت‌ها رضا شاه را به‌عنوان نماینده بورژوازی ملی مورد لطف و مرحمت خود قرار داد. و همین مسئله موجب اختلاف در درون حزب کمونیست ایران، به‌عنوان بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین حزب مدافع منافع کارگران و زحمت‌کشان جامعه شد. این سیاست هم باعث تضعیف حزب و هم‌چنین جنبش‌های ترقی‌خواهانه در ایران شد و هم این توهم را بین برخی روشنفکران دامن زد، که رضا شاه نماینده بورژوازی ملی ایران بوده و مترقی است و باید از وی پشتیبانی کرد. رضا شاه تحت عنوان ایجاد ملت واحد و دولت واحد و متمرکز تنها رسمیت داشتن استفاده از زبان‌ها مادری ملیت‌های ساکن ایران را ممنوع کرد، بلکه هرگونه استفاده از زبان مادری به غیر از زبان فارسی، جرم محسوب شد. علاوه بر آن با تبلیغ علیه خلق‌های مختلف و تحقیر و توهین به آن‌ها که در این میان خلق آذربایجان و گیلان به‌دلیل رشد افکار مترقی و از سرگذراندن قیام‌های ضداستبدادی مورد کینه و نفرت طبقه بورژوا و فئودال‌ها و زمینداران بودند، در دستور قرار گرفت و بدین ترتیب هم‌زمان با سیاست سرکوب، پاشیدن تخم تنفر و نفاق در بین ملیت‌های ساکن ایران به سیاست روز تبدیل شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

با آغاز جنگ جهانی دوم و تحولات متعاقب آن وقتی رضا شاه سقوط کرد. جنبش‌های اجتماعی که با شکست انقلاب مشروطیت، پشت سد دیکتاتوری رضا خان انباشته شده بودند دوباره اوج گرفتند. احزاب و تشکل‌های کارگری، مجامع روشنفکری در سراسر ایران با طرح خواست‌ها و مطالبات مردم که در انقلاب مشروطیت متحقق نشده بودند، پای به میدان مبارزه گذاشتند

سید جعفر پیشه‌وری در سال ۱۲۷۲ هـ ش در روستای زاویه خلخال به دنیا آمد، در سال ۱۲۸۴ به‌همراه پدر و مادر به باکو رفت و در آن جا به تحصیل و کار پرداخت، در حوالی انقلاب روسیه در سال ۱۲۹۶ جلب افکار کمونیستی شد. وی در سال ۱۲۹۷ در ۲۵ سالگی، عضو کمیته مرکزی حزب عدالت و عضو بوروی خارجی ۵ نفره آن شد. در سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۸ سردبیری روزنامه حریت را به عهده داشت. در اردیبهشت ۱۲۹۹ ارتش سرخ در جریان جنگ با روس‌های سفید وارد خاک ایران شد و به همراه آن تعدادی از رهبران حزب عدالت، از جمله پیشه‌وری، وارد گیلان شدند. در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ در بندر انزلی اولین کنگره حزب کمونیست ایران برگزار شد که در آن پیشه‌وری عضو کمیته مرکزی و یکی از چهار رهبر اصلی حزب انتخاب شد و در کنار حیدر عمواغلی (تاریوردیف)، سلطان‌زاده (آواتیس میکائیلیان) و کامران به انتشار روزنامه کامونیست ارگان حزب، در رشت پرداخت. او در مرداد ۱۲۹۹ در دولت «کودتای سرخ» احسان‌الله خان دوستدار، سمت کمیساریای کشور را به عهده گرفت. در پی شکست نهضت جنگل مدتی به باکو رفت و مدیریت روزنامه اکینجی را به دست گرفت و سپس به عنوان دبیر مسئول تشکیلات تهران به ایران آمد. در این دوران، او سرمقاله‌های روزنامه حقیقت به مدیریت «سیدمحمد دهگان» را می‌نوشت. پیشه‌وری در سال ۱۳۰۴ رابط حزب کمونیست ایران و کمیترین بود. در سال ۱۳۰۶ در کنگره دوم حزب کمونیست ایران، معروف به کنگره ارومیه که در شهر رستوف در نزدیکی مسکو برگزار شد، مجدداً دبیر کمیته

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مرکزی و مسئول تشکیلاتی حزب در تهران شد. و در ۶ دی ماه ۱۳۰۶ توسط شهربانی دستگیر شد و در تمام دوران زندان منکر عضویت در حزب کمونیست بود. در اسفند ۱۳۱۸ در دادگاه جنایی به جرم عضویت و تبلیغ فرقه اشتراکی، به ۱۰ سال زندان محکوم شد. در دوران زندان میان پیشه‌وری و سایر زندانیان کمونیست، به ویژه اردشیر آوانسیان، اختلاف شدیدی وجود داشت که یکی از علل آن شاید اصرار پیشه‌وری در کتمان سمت حزبی و سوابق خود بوده است. پس از آزادی در سال ۱۳۱۹ به کاشان تبعید شد و در مهرماه ۱۳۲۰ در جلسه مؤسسان حزب توده شرکت کرد و جزء رهبران اولیه حزب انتخاب شد و به همراه ایرج اسکندری اولین مرامنامه حزب را نوشت، ولی به علت اختلاف با اردشیر آوانسیان به زودی کناره گرفت. در خرداد سال ۱۳۲۲ انتشار روزنامه آژیر را در تهران آغاز کرد. وی در انتخابات مجلس چهاردهم از حوزه تبریز انتخاب شد، ولی در ۲۳ تیر سال ۱۳۲۳ اعتبارنامه او رد شد. در کنگره اول حزب توده (۱۰ مرداد ۱۳۲۳) به‌عنوان نماینده سازمان حزبی آذربایجان حضور یافت، ولی در این جا نیز اعتبارنامه او رد شد. در مرداد ۱۳۲۴ روزنامه آژیر توقیف شد و پیشه‌وری به آذربایجان رفت و در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان را بنیان گذارد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حکومت خودمختار فرقه را ایجاد کرد. پیشه‌وری در پی شکست فرقه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به باکو رفت و سرانجام در ۲۰ تیر ماه ۱۳۲۶ در یک سانحه اتومبیل به قتل رسید. قتل پیشه‌وری را به میرجعفر باقروف «دیکتاتور آذربایجان شوروی» نسبت می‌دهند و عامل آن را غلام‌یحیی دانشیان می‌دانند و در سال‌های اخیر این موضوع در جمهوری آذربایجان شیوع کامل یافته است. با آغاز گلاسنوست گورباچف، این مطلب را اولین بار «علی توده» در یکی از مطبوعات شوروی (ادبیات و اینجه صنعت) ارگان اتحادیه نویسندگان آذربایجان شوروی اعلام داشت. علت این امر اختلاف پیشه‌وری با باقروف و میرزا ابراهیموف وزیر فرهنگ آذربایجان شوروی ذکر می‌شود.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

اما هرچه این مبارزه در روند خود شکل رادیکال‌تری به خود می‌گرفت و بر خواست‌های انباشته شده و تحقق نیافته خود از دوران مشروطیت باین سوی بیش‌تر پای می‌فشرد و به همان اندازه که توده‌های مردم را به سوی خود جلب می‌کرد، ارتجاع داخلی و پشتیبانان خارجی آن‌ها را نیز به هراس می‌انداخت. حاکمیت اقشار بالای بورژوازی ایران فتودال‌ها، اشرافیت و دربار و حامیان‌شان را در پشت سر سیاست‌های ارتجاعی خود، بسیج می‌کرد تا مطالباتی نظیر آزادی مطبوعات، احزاب، اتحادیه‌ها و مجامع مترقی، حقوق زنان، ملیت‌ها را سرکوب کنند. به همین دلیل، جنبش‌های اجتماعی قبل از این که تمام توان خود را یکی کرده و در راه تحقق مطالباتش به کار گیرد، عملاً هر قدمی که به جلو بر می‌داشت با سد مخالف و سرکوب نیروهای ارتجاعی و تفرقه مواجه می‌شد. در شرایطی که اعتراضات و اعتصابات متعدد در سراسر کشور که از طرف احزاب و نیروهای مترقی و تشکل‌های کارگری برگزار می‌شد به نتیجه مطلوب نمی‌رسیدند، خلق محروم و ستم‌دیده آذربایجان که قیام‌هایی نظیر قیام شیخ محمد خیابانی، ستارخان را پشت سرگذاشته بودند و پایه گذار اولین انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ایران بودند، باردیگر خواستار تحقق اهداف انقلاب مشروطیت و به‌ویژه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و سپردن اداره امور این مناطق به‌دست خود مردم شدند، در یک چنین شرایطی بود که با تلاش انجمن آذربایجان و تشکل‌های کارگری و دهقانی این منطقه، انتخابات سراسری برگزار و اولین کنگره ملی خلق آذربایجان برای یافتن راه مبارزه برای استقرار آزادی در سراسر ایران و تشکیل انجمن‌های ایالتی در آذربایجان، در تاریخ آبان ۱۳۲۴ تشکیل گردید و بنا به تصمیم همین کنگره هیأتی برای تحقق خواست‌های کارگران و زحمت‌کشان آذربایجان انتخاب گردید. اما از آن‌جایی که نیروهای ارتجاعی داخلی و پشتیبانان خارجی آن‌ها تجربه انقلاب مشروطیت و قیام تبریز را به یاد داشتند و از آن‌جایی که به‌وجود آمدن چنین الگویی در آذربایجان، می‌توانست سرمشمقی برای سایر خلق‌های ایران باشد، در

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نتیجه طولی نکشید که توطئه علیه آن آغاز شد. اما مردم آذربایجان با قیام ۲۱ آذر ۱۳۲۴ این توطئه‌ها را نقش بر آب کرده و تمام قدرت محلی را به مجلس منتخب خود تفویض کردند. در اولین دور اجلاس مجلس ملی آذربایجان، در نامه‌ای خطاب به کشورهای دیگر اعلام شد «که خلق آذربایجان به‌عنوان خلقی صاحب ملیت، زبان و آداب و رسوم ویژه خود، مانند دیگر خلق‌ها در چهارچوب تمامیت ارضی ایران دارای حق تعیین سرنوشت خویش می‌باشد، خلق آذربایجان که خواهان جدائی از ایران نمی‌باشد، خواستار برقراری دموکراسی در ایران و دستیابی آذربایجان به خودمختاریست ...»

جنبش انقلابی در آذربایجان در ردیف مطالبات دموکراتیک و آزادی‌خواهانه خود، به رسمیت شناخته شدن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را پیش شرط نهادینه شدن دموکراسی در ایران اعلام کردند. با وجود حضور ارتش سرخ در شمال و آذربایجان و انگلیس در جنوب و تأثیرات آن بر روند حرکت‌های اجتماعی و سیاسی در ایران و به‌ویژه آذربایجان، اما آنچه که اسناد و شواهد تاریخی گواهی می‌دهند جنبش دموکراتیک و انقلابی خلق آذربایجان، در اصل یک جنبش مستقلی بود که حق حاکمیت مردم و آرمان‌های دموکراتیک و انقلابی انجام نیافته در انقلاب مشروطیت را دنبال می‌کرد، در طی یک سال حاکمیت مجلس ملی، اصلاحات دموکراتیک و انقلابی که در سطح آذربایجان در جهت استقرار دموکراسی و حق و حقوق پایه‌ای خلق‌های محروم و تحت ستم به‌مورد اجرا گذاشت، در آن تاریخ نه تنها در ایران، بلکه در خیلی از کشورهای مشابه در دیگر نقاط جهان بی‌همتا بودند؛ نظیر به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت، به رسمیت شناختن برابری حقوق زنان از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، اصلاحات ارضی، حق خود مختاری سیاسی و فرهنگی برای سایر خلق‌های ساکن آذربایجان، نظیر ارمنی‌ها، آسوری‌ها و غیره، تهیه قانون کار و به رسمیت شناختن روز کار هشت ساعته و تعطیلی اول ماه مه، تاسیس دانشگاه، رادیو ارکستر فلارمونیک، پرورشگاه،

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

خانه‌های بهداشت، بیمارستان‌ها آسفالت خیابان‌ها، جاده‌سازی برای روستاها و ده‌ها اصلاح اجتماعی و سیاسی دیگر را سازمان دادند. طبیعتاً انجام عملی آن‌ها در آذربایجان، نه تنها نظام سیاسی حاکم بر ایران و امپریالیست‌های پشتیبان آن را به وحشت می‌انداخت، بلکه تجار، سرمایه‌داران، فئودال‌ها و سران ایلات و عشایر آذربایجان را هم وحشت زده نمود. در نتیجه، بعد از مدت کمی جبهه متحدی در داخل و خارج از آذربایجان علیه جنبش انقلابی دموکراتیک، که ناظر بر اجرای دموکراسی در سایر نقاط ایران نیز بود، شکل دادند.

یکی دیگر از دلایل تحکیم موقعیت ارتجاع در مقابل جنبش دموکراتیک آذربایجان و کردستان (که نسبت به اشتباهات رهبران فرقه دموکراتیک آذربایجان در خصوص اصلاحات اجتماعی و به‌ویژه اصلاحات رادیکال ارضی عامل فرعی محسوب می‌شود) حضور ارتش سرخ در آذربایجان و تاثیرات بعدی آن هنگام تخلیه این منطقه از نیروهای ارتش سرخ بود.

شوروی‌ها که از سوی آمریکا و انگلیس برای تخلیه خاک آذربایجان سخت تحت فشار قرار گرفته بودند، و باوجود این‌که قبلاً اعلام کرده بودند که در این جنبش هیچ‌گونه دخالتی نخواهند کرد، اما جنبش آذربایجان و رهبری آن از حضور و سیاست‌های شوروی در هیچ زمینه‌ای (چه مثبت و چه منفی) بی‌تاثیر نبود. سیاست‌های حزب کمونیست شوروی که توسط عناصر متزلزل و سیاست‌های نادرست حزب توده در جنبش آذربایجان و در درون فرقه به پیش برده می‌شد، با مطرح شدن خروج شوروی مسئله امتیاز نفت شمال، این نیروها با مستمسک قرار دادن « ضرورت صلح » و غیره، منافع و مصالح جنبش انقلابی و دموکراتیک آذربایجان را فدای سیاست‌های خارجی شوروی کردند. حزب توده به‌جای تبلیغ اهداف و دست‌آوردهای واقعی جنبش آذربایجان و جلب همبستگی مردم دیگر نقاط ایران با آن، به‌همراه احزاب و جریان‌های ارتجاعی و محافظه‌کار، که از گسترش جنبش دموکراتیک وحشت داشتند، مشغول پاشاندن تخم نفاق و شک و تردید در جنبش آذربایجان و سراسر ایران شد. حزب

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

توده با گرفتن چندکرسی وزارت در کابینه قوام و اتحاد شوروی با پذیرش قول‌های فریب‌کارانه قوام در باره امتیاز نفت شمال، عملاً زمینه‌های سرکوب جنبش آذربایجان را فراهم نمودند، علاوه بر آن نفوذ اعضای حزب توده در رهبری فرقه و نیز مماشات رهبران فرقه با سران ضد انقلابی عشایر فتودال‌ها و بورژوازی تجاری و دست نیازیدن به یک سلسله رفرم‌های رادیکال ارضی، زمینه برای اتحاد ارتجاع آذربایجان را با سایر نقاط ایران و سرکوب قهری جنبش آذربایجان فراهم آمد. درست یک سال بعد با وجود به رسمیت شناختن خودمختاری آذربایجان توسط دولت مرکزی اما به بهانه نظارت بر انتخابات، به آذربایجان لشگرکشی کرده و آن را به اشکال وحشیانه و بی‌رحمانه‌ای سرکوب کردند. در این یورش وحشیانه، هزاران نفر کشته و زخمی و ده‌ها هزاران نفر دیگر آواره کشورهای دیگر شدند. در سر هر کوچه و بازاری چوبه‌های دار و تیرباران برقرار شد. بسیاری از آزادی‌خواهان به نام آذربایجان و ایران که به این جنبش پیوسته بودند، بعد از شکنجه‌های بسیار تیرباران شدند و یا بدن‌های قطعه‌قطعه آن‌ها در کوچه و خیابان‌ها گردانده شد. پس از سرکوب کامل جنبش آذربایجان، تمام آزادی‌های به دست آمده و حقوق دموکراتیک سرکوب و محو و نابود شدند، خان‌ها و فتودال‌ها به مناطق و روستاها هجوم آوردند و به شکنجه و آزار مردم ادامه دادند. کلیه مطبوعات آزاد که به زبان‌های آذری، فارسی، کردی، ارمنی و غیره منتشر می‌شدند، تعطیل گردیدند. نه تنها تدریس و استفاده از زبان محلی ممنوع شد و در هر کوی و برزن مراسم کتاب‌سوزان راه انداخته شد، بلکه حتی به چاپ‌خانه‌ها و روزنامه‌های بی‌آزار محلی هم رحم نکردند و با حاکم شدن دوباره مالکین، تجار و ارتش و بوروکراسی بر سرنوشت مردم، و با ترویج گسترده تمایلات مذهبی به جنگ آزادی و برابری رفتند. در نتیجه در مدت کوتاهی سرک، فساد و جهالت بر مقدرات مردم حاکم شد. بدین ترتیب، عملاً از این تاریخ سرنوشت نسل‌های بعدی ایران زیر دیکتاتوری شاه رفت. کشتار آوارگی، بی‌حقوقی و تحقیر و توهین که آگاهانه توسط حکومت

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

و طبقه مسلط علیه مردم طراحی می‌شد. بالاخره خشم و نفرت از این همه ظلم و ستم ملی و تشدید استثمار درهم آمیخته بود بار دیگر آذربایجان را به مرکز آزادی برای سراسر ایران تبدیل کرد، و سرانجام مردم کارگر و ستم‌دیدگان آذربایجان این بار با آفریدن حماسه پرشکوه ۲۶ بهمن ماه ۱۳۵۶ و حمله قهرآمیز به دم و دستگاه نظامی و اداری شاه، آتش انقلاب را در ایران شعله‌ور کردند.

اکنون که بیش از ۴۵ سال از انقلاب و روی کار آمدن جمهوری اسلامی ضدانقلابی می‌گذرد علاوه بر تشدید ستم ملی، استثمار شدید نیروی کار، تبعیض جنسی، و تبعات سرکوبگرانه و غیردموکراتیک یک حکومت مذهبی ارتجاعی، گسترش فقر، بیکاری، فحشا، اعتیاد و ده‌ها و صدها ناملایمات دیگر اجتماعی ناشی از استثمار، و غارت چپاول اقلیتی ناچیز از سرمایه‌داران، باعث شده تا خلق آذربایجان هم‌چون سایر خلق‌های تحت ستم ایران، برای خلاصی از زیر یوغ نظام حاکم به مبارزه برای تحقق خواسته‌های خود بپاخیزند. تجربیات گذشته و قراین و شواهد مبین این واقعیت انکارناپذیر است که این بار مبارزات کارگران و محرومان کلیه ملل ایران علاوه بر سمت‌گیری برای تحقق درخواست‌های دموکراتیک و انقلابی که از انقلاب مشروطیت به این سوی سرکوب شده و تحقق نیافته است هم‌زمان مبارزه برای برابری و مبارزه بر علیه استثمار سرمایه‌داری را نیز نشانه رفته است. واقعیت هم همین است که تنها با تلفیق اتحاد خلق آذربایجان و نیز سایر خلق‌های ستم‌دیده ایران با جنبش‌های اجتماعی ضدسرمایه‌داری و استثمار قادر خواهند بود، بساط جمهوری اسلامی را برچیده و در یک جمهوری خودگردان و شورایی برسرنوشت خویش حاکم شوند.

تنها کارگران و ستم‌دیدگان هستند که امروزه قادرند به‌صورت رادیکال و انقلابی در جهت رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت مبارزه کنند و آن را متحقق سازند. چرا که اولاً طبقه بورژوازی آذری چون در استثمار و غارت و چپاول دسترنج توده‌های ستم‌دیده و غارت

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

ثروت‌های عمومی با بورژوازی دیگر ملل سهیم و شریک است. بنابراین، نه جنبش آذربایجان و نه هیچ جنبش مناطق محروم ایران، نمی‌توانند بدون پشتیبانی کارگران و توده‌های مردم، آزادی خود را به دست آورند. از این‌روست که امروز صرفاً با طرح مبهم مسائل «ملی» و از موضع ناسیونالیستی و تنها با استفاده از احساسات ملی ذهن توده‌ها را از برابری و عدالت اجتماعی منحرف ساخته و آن را قربانی مصالح و منافع ناسیونالیستی خویش سازند.

برای رفع ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت، کارگران و استثمارشدگان و محرومان آذربایجان ضمن مبارزه با سیستم سرکوبگر مرکزی و مبارزه باشونیسم عظمت‌طلب ایرانی و جمهوری اسلامی که هرگونه خواست رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملل به‌دست خود را با چماق تجزیه‌طلبی محکوم و سرکوب می‌کنند، مبارزه کنند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد در شهر مهاباد

مردم کرد هم مانند سایر مناطق تحت ستم ایران، در دوره حکومت رضاشاه، با سرکوب شدید مواجه شدند و آموزش به زبان کردی هم ممنوع شد.

پس از تبعید رضا شاه از کشور در سال ۱۳۲۴، فضایی سیاسی کشور تا حدودی باز شد و مردم آذربایجان و کردستان بر اساس قانون اساسی مشروطیت و آزادی برقرار انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کردها نیز مانند آذربایجانی‌ها، جمهوری خودمختار خود در چارچوب ایران تشکیل دادند.

قاضی محمد از روحانیون سنی و از قضات معروف شهر بود. او هر چند که در این زمان ۴۳ ساله بود و فعالیت جدی سیاسی داشت. قاضی محمد، فرزند قاضی علی بود. قاضی علی و باقی افراد این خانواده، همان‌طور که از نام‌شان هم پیداست، قضات منطقه مکریان بودند و شغل‌شان قضاوت بود. وقتی قاضی علی در سال ۱۹۳۱ فوت کرد، در همان مراسم خاک‌سپاری، عموی قاضی محمد یعنی سیف‌القضات، عباي قضاوت را بر دوش قاضی محمد گذاشت. ضمن این‌که همین عموی ایشان به نام ابوالحسن سیف قاضی یا سیف‌القضات، از شاعران برجسته زبان کردی بود و از اشعاری که از ایشان به جا مانده و در دیوان اشعار ایشان، به‌خوبی تمایلات هویت‌خواهی کردی، مشخص است.

قاضی محمد از شخصیت‌های علمی، فرهنگی، مذهبی بود و هم‌زمان جایگاه روشنفکری هم داشت. شاید یکی از اولین افراد کسانی مانند قاضی محمد و بعدها زنده‌یاد شیخ عزت‌الدین حسینی را می‌توانیم افکار آزادی‌خواهانه داشتند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

حزب دموکرات کردستان و رهبرش، قاضی محمد، روز دوم بهمن سال ۱۳۲۴، کم‌تر از دو ماه بعد از «خودمختاری» آذربایجان، در مهاباد، «جمهوری» اعلام کرد.

اعلام جمهوری مهاباد، ناشی از روابطی بود که درون حزب دموکرات در سطح رهبری وجود داشت. در آن‌جا جناح چپ این حزب که موافق جمهوری بودند، بیش‌تر مایل بودند که بتوانند در چنین ساختار قانونی و حقوقی، اهداف‌شان را برای احیا و توسعه فرهنگ کردی و هم‌چنین به دست آوردن حقوق مردم در ایران، دنبال کنند.

چنین تمایلی از زمانی که حکومت رضا شاه در سال ۱۹۴۱ ساقط شد، وجود داشت و مسئله جمهوری، خلق‌الساعه نبود. این تصمیم شخصی قاضی محمد هم نبود. این بیش‌تر پاسخ به یک خواست عمومی مردم در کردستان آن زمان بود.

از نظر قانونی و اداری، رابطه جمهوری کردستان با تهران قطع نشده بود. همین موضوع نشان می‌دهد تهران هم پذیرفته بود که این جمهوری، خواسته‌هایی دموکراتیک و مدنی را در چارچوب ایران دنبال می‌کند. حتی روابط مالی هم برای پرداخت حقوق‌ها باقی مانده بود.

قاضی محمد و هم‌فکرانش در حالی تشکیلات خود را «جمهوری کردستان» نامیدند که بخش بزرگی از مناطق کردنشین ایران، خارج از کنترل‌شان بود. آن‌گونه که در مهاباد قدرت داشتند اما در مناطق جنوبی‌تر کردستان ایران، طرفداران قابل‌توجهی نداشتند. در بخش جنوبی منطقه کردستان، امیرنشین‌هایی مانند قدرت اردلان، تقریباً تا اواسط قرن ۱۹ ادامه داشتند و رابطه بین آن بخش از مناطق کردنشین با مرکز، کاملاً شکل متفاوتی داشت، در مقایسه با مناطق شمالی‌تر که مرکزش مهاباد بود.

پس از ملاقات قوام با استالین در شوروی و خروج نیروهای شوروی از ایران، دولت به ارتش دستور داد برای پایان بخشیدن به جنبش‌های دموکراتیک و مردمی آذربایجان و کردستان را سرکوب کنند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

قاضی محمد به‌عنوان صدر حزب دموکرات کردستان، سیاستی به کلی متفاوت در مقایسه با تبریز در برابر ارتش اتخاذ کرد. قاضی محمد که پیش‌تر بر سر مسئله عفو عمومی کردها با دولت مرکزی به توافق رسیده بود، با وجود داشتن قوای نظامی خود، از هرگونه مقاومتی در مقابل ارتش خودداری کرد. در حالی که تعدادی از اعضای کابینه «جمهوری کردستان» با تسلیم شدن مخالف بودند اما در نهایت قاضی محمد و کابینه‌اش تصمیم گرفتند که در برابر نیروهای ارتش، تسلیم شوند. در نهایت قربانیان این تشکیلات، تنها رهبران عالی‌رتبه این جمهوری و تعدادی از فرماندهان نظامی بودند. هفت تا هشت نفر (که خود قاضی محمد نیز یکی از آنها بود) بعد از استقرار قوای ارتش، دستگیر، محاکمه و اعدام شدند. با در نظر گرفتن دیگر شهرهای مناطق کردنشین، از جمله بوکان و سقز، در مجموع ۱۹ نفر در پی سقوط «جمهوری کردستان» اعدام شده‌اند. ۴۵

چهار نفر از کردهای عراقی نیز به جرم پیوستن به این تشکیلات در بغداد اعدام شدند. قاضی محمد که عملاً رهبری پرنفوذ بود، به اعدام محکوم شد و همراه با برادرش که در مجلس چهاردهم نماینده مردم مهاباد در مجلس شورای ملی در تهران بود در ملاءعام اعدام شد.

یازدهم فروردین، روز اعدام قاضی محمد رهبر و سازمانده حزب دمکرات کردستان ایران و بنیان‌گذار و رئیس نخستین جمهوری ملی و دمکراتیک خلق کرد است.

ساعت ۴ بعد بامداد ۱۰ فروردین ۱۳۲۶، در میدان «چواچرای» مهاباد، که پس از انقلاب ۵۷ مردم نام آن را به میدان قاضی محمد تغییر دادند، قاضی محمد، محمدحسین سیف قاضی (وزیر دفاع حکومت ملی کردستان) و ابوالقاسم صدر قاضی (نماینده مهاباد در دوره ۱۴ مجلس و رجل سیاسی برجسته و ملی کردستان) توسط ارتش شاهنشاهی به دار آویخته شدند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دربار سلطنتی با قتل و اعدام صدها پیشمرگه دمکرات حکومت ملی کردستان، تلاش کرد، آزادی و اراده مردم کردستان برای در اختیار گرفتن سرنوشت خویش را برای همیشه سرکوب کند و دیگر خلق کرد از زیر بار این ضربه کمر راست نکند. خیالی چنان باطل که نشانه‌های زنده بودن آن را در پی چند دهه، همین امروز هم در ایران و منطقه شاهدیم.

قاضی محمد، سخنوری توانا بود و در آخرین خطابه خود، در میدان «چواچرای» مهاباد گفت: «امروز یک قاضی محمد اعدام می‌شود. شک نداشته باشید که فردا هزاران قاضی محمد در کردستان بپا خواهند خواست.»

در سحرگاه ۱۰ یا ۱۱ فروردین ۱۳۲۶، قاضی به‌همراه برادرش صدر قاضی، و عموزاده‌اش حسین سیف قاضی، اعدام شدند. وی در وصیت‌نامه سیاسی‌اش کردها را دعوت به اتحاد، اعتماد به نفس و عدم اعتماد به دشمن کرد و گفت: «اگر سران عشایر خیانت نمی‌کردند و خود را به حکومت شاه نمی‌فروختند، شما و جمهوری شما به این سرنوشت دچار نمی‌شدید.» او در وصیت‌نامه‌اش همچنین از مردم کرد خواست به اجرای وظایف دینی خود پایبند باشند و پایه‌ی علمی خود را تقویت کنند تا کم‌تر «فریب دشمن» بخورند. ۴۶

نام‌هایی چون علی شیرزاده، احمد فاروقی، حمید مازرجی، عبدالله روشنفکر، سلیمان معینی، ملاآواره، اسماعیل شریف‌زاده، عزیز یوسفی، غنی بلوریان و ده‌ها مبارز دیگر حکومت خودمختار کردستان ایران، یا با قاضی محمد هم سرنوشت شدند و یا در گوشه زندان‌های شاه عمری را پشت سر گذاشتند.

ارتشبد فردوست در خاطرات خود، پیرامون سفر شاه، پس از به خاک و خون کشیدن دو حکومت خودمختار آذربایجان و کردستان به این دو منطقه می‌نویسد:

«چندی بعد محمد رضا به آذربایجان شرقی و غربی مسافرت کرد. برخی سران ایلات که به شاه وفادار بودند استقبال شایانی نمودند گویا به او گفته بودند که در مهاباد بعثت اعدام قاضی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

محمد مردم آماده استقبال نیستند. روزی به من گفت «سوار شو» کنار او قرار گرفتم و بدون راننده و اسکورت کیلومترها راند و وارد مهاباد شد... در شهر از خودرو پیاده شدیم و خیابان و کوچه‌های شهر را دو تایی پیمودیم هیچ فردی، حتی فرماندار به استقبال نیامد... سپس به سربازخانه شهر که در انتهای یکی از خیابان‌ها بود وارد شدیم... در مراجعت در یک میدان کوچک و خالی دیدیم که داری به زمین فرو کرده‌اند محمد رضا به من گفت دیدی در آمدن دار نبود ولی در مراجعت هست پس این همان محلی است که قاضی محمدبه دار آویخته شده! پس از تحقیق معلوم شد صحیح است و تعدادی مهابادی در این چند دقیقه این کار را کردند، این وضعیت استقبال از محمد رضا بود.»

حکومت شاهنشاهی به جنگ واقعیات تاریخ کردستان و تحریف آن رفت. تاریخ و واقعیات باقی ماند و خود حکومت شاهنشاهی رفت. جمهوری اسلامی نیز ۴۵ سال است در برابر خواست و اراده کردهای ایران برای به دست گرفتن سرنوشت خویش در چارچوب ایران ایستاده است.

«حزب دموکرات کردستان ایران» در روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ تشکیل شد، با رهبری و تاسیس‌گری قاضی محمد. اعلام «جمهوری» کردستان ولی به گفته مورخان روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ با حضور اهالی مهاباد و ساکنان دیگر شهرهای منطقه‌ی مَکریان مناطق کردنشین یعنی شهرهای بانه، سردشت و بوکان، و نیز حضور سران عشایر شمال آذربایجان غربی، در میدان چارچوار(چهارچراغ) شهر مهاباد انجام شد. ۴۷

به تعبیر اصغر شیرازی، این که «حدک»(حزب دموکرات کردستان) در مرداد یا بهمن تاسیس شد مورد اختلاف منابع است. این اختلاف معنی سیاسی هم دارد. مرداد باشد، یعنی قبل از سفر دوم قاضی محمد به باکو، بهمن باشد به معنی بعد از این سفر است.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

برنامه «حکدک» در زمان تاسیس، که شباهت‌های مهمی با برنامه فرقه در آذربایجان داشت، از این قرار بود:

آزادی و خودمختاری کردها در داخل مرزهای ایران؛

کاربست زبان کردی در مدارس و امور اداری در کردستان به عنوان زبان رسمی؛
انتخاب هرچه زودتر انجمن ایالتی کردستان مطابق قانون اساسی و اعمال امور دولتی کردستان در زیر نظر این انجمن؛

انتخاب همه‌ی کارمندان دولت از میان کردها، یا دیگر اهالی بومی محل؛
برقراری توافق میان دهقانان و مالکین به نحوی که آینده هر دو طرف را تامین کند. (این مورد البته متفاوت با شعارهای سوسیالیستی در مورد اصلاحات ارضی بود که فرقه می‌داد)؛
(مهم در بحث ما) اتحاد و برادری با مردم آذربایجان، آسوری‌ها، ارمنه در مبارزه برای تحقق حقوق مذکور؛

کوشش در جهت بهبود و توسعه‌ی نظام بهداشتی، آموزشی، اقتصادی و اجتماعی مردم کرد از طریق بهره‌برداری از معادن سرشار کردستان و پیشرفت کشاورزی و بازرگانی؛ و
این که تمامی اقوام ایران در جهت سعادت و پیشرفت میهن خود مبارزه داشته باشند. ۴۸
سران جمهوری مهاباد با آگاهی به مخالفت شدیدی که حکومت مرکزی با ایشان داشت، دست به تاسیس یک نیروی نظامی زدند که بنا بر قول شیرازی ۳۰۰۰ تن از اعضای از اهالی شهرها بودند و حدود ۱۰ تا ۱۳ هزار نفر نیرو هم از میان عشایر و ایلات داشت. ۴۹
در انقلاب ۱۳۵۷ و حضور فعال کومه‌له در کردستان، کردستان به سنگر آزادی‌خواهان سراسر ایران به ویژه نیروهای چپ و کمونیست تبدیل شد.

خمینی که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ «فتوای جهاد» علیه کردستان را صادر کرد در حالی که ۲۸ مرداد، عموماً یادآور کودتای آمریکا و بریتانیا علیه دولت مصدق و ملی‌شدن صنعت نفت در

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

۱۳۳۲ است. این دخالت امپریالیستی سرنوشت تاریخی مبارزات استقلال طلبانه را در جغرافیای سیاسی ایران برای همیشه تغییر داد؛ و البته زمینه مساعدی فراهم ساخت تا هرچه بیش‌تر گرایش‌های اسلامی در ایران و رشد و گسترش پیدا کنند.

خمینی بینان‌گذار و نخستین رهبر حکومت جهل و جنایت، ترور و اعدام اسلامی، طی سه اعلامیه به «کلیه قوای انتظامی»، از جمله سپاه پاسداران، «اکیدا» دستور داد تا «با فوریت» به شهر مرزی پاوه، و سپس به «سنندج و تمام کردستان» حمله کنند و با «توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر ... غائله را ختم کنند.» با اعلام جنگ و پخش اعلامیه‌های خمینی از رادیو و تلویزیون، مردم در تمام شهرهای کردستان به خیابان‌ها آمدند و تظاهرات بزرگ برپا ساختند.

بازخوانی و مرور اتفاقات ۲۸ مرداد، هم‌زمان هم یادآور سنت مبارزاتی چپ و آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه کردستان است.

تهاجم جمهوری اسلامی به کردستان از همان «بهار آزادی» شروع شد، زمانی که نمایندگان و فرستادگان خلق کرد از طرف شوراهای شهر، سازمان‌ها و احزاب گوناگون، از جمله حزب دموکرات کردستان ایران با شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان»، در ۳۰ بهمن ۵۷ مطالبات هشت‌گانه و مدون خود را به داریوش فروهر، نماینده دولت موقت بازرگان و از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، در مه‌آباد ارائه کردند. از دو بند نخست «قطع‌نامه ۸ ماده‌ای مه‌آباد» پیدا بود که مطالبات برحق و پایه‌ای کردستان نه نظر به جدایی داشت، نه معطوف به جنگ مسلحانه:

۱- خلق کرد همراه و همگام با سایر خلق‌های ایران، انقلاب ایران را تأیید می‌نماید و تصمیم دارد با تحکیم پیوند مبارزاتی با سایر خلق‌های ایران در ایجاد جامعه‌ی آزاد و آباد آینده نقش اساسی ایفا کند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

۲- خلق کرد مانند سایر خلق‌های ایران، خواهان رفع ستم ملی و تامین حق تعیین سرنوشت خود به صورت فدراتیو در چهار چوب کشور ایران می‌باشد و هرگونه اتهام تجزیه‌طلبی را رد می‌کند و از دولت موقت آقای مهندس بازرگان می‌خواهد که موضع خود را در قبال این خواست رسماً اعلام دارد.

«اتحادیه دهقانان»، با پشتیبانی کومه‌له و به رهبری کاک مصطفی سلطانی، علیه فئودال‌هایی و نیروهای ارتجاعی اسلامی حامی آن‌ها هم‌چون احمد مفتی‌زاده شکل گرفت که خواهان احیای جایگاه طبقاتی خود پیش از اصلاحات ارضی بودند، آن هم از طریق سلب مالکیت دهقانان خرد؛ شورای شهر سنندج یکی از اولین شوراهای در کل جغرافیای ایران بود که عملاً جای شهرداری و پادگان‌ها و دیگر نهادهای دولتی در اداره فضای شهری و روستایی را گرفت، و این سیاست کومه‌له با وجود همه موانعی پیش رفت که جرایانات ارتجاعی محلی و اسلام‌گرایی کرد بر سر راه شورای شهر گذاشته بودند.

تظاهرات‌های ۸ مارس یا ۱۶ اسفند ۵۷ در شهرهایی چون سنندج، میروان و کرمانشاه (که هم‌زمان با تظاهرات تاریخی زنان در تهران برگزار شد) توسط فعالین سیاسی زن و اتحادیه زنان سازمان‌دهی و راه‌اندازی شده بود. در جایی مثل سنندج، زنانی که عضو «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» بودند تظاهرات را ضربتی سازماندهی کردند که از سوی نیروهای هوادار حکومت تازه به قدرت رسیده اسلامی مورد حمله واقع شد. سازمان‌های زنان نه فقط معطوف به فعالیت‌های سیاسی و برگزاری جلسات بحث و مجمع عمومی بلکه هم‌چنین معطوف به حوزه تولید و بازتولید اجتماعی بود: حل‌وفصل مشکلات خانوادگی، آموزش‌های نظامی دفاع از خود که با پیشمرگه‌های کومه‌له انجام می‌شد، آموزش کمک‌های اولیه، خدمات درمانی، راه‌انداختن فاضلاب شهری و لوله‌کشی آب شرب، سوادآموزی و آموزش خیاطی، اعتصاب در محل کار و ... خودسازمان‌دهی کردستان از طریق انجمن‌ها و اتحادیه زنان، نقش مهمی را

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

هم در کوچ مریوان و هم در مقاومت در برابر جهاد خمینی بازی کردند، از تحصن و اعتصاب و تظاهرات گرفته تا درمان زخمی‌ها و رساندن کمک‌های مورد نیاز پیشمرگان. شوراها، شهر، اتحادیه دهقانان، شوراها و اتحادیه‌های زنان، کانون دانش‌آموزان، جمعیت‌های «دفاع از آزادی و انقلاب» و ... همگی سازمان‌ها و نهادهایی مردمی بودند که در فضای مابعد انقلاب در کردستان سازمان‌دهی شدند و در حال رشد بودند. جنگ جمهوری اسلامی علیه کردستان، یک جنگ علیه آن نیروی سیاسی بود که با انقلاب ۵۷ آزاد شده بود و کارگران و محرومان و زنان و همه مردم آزادی‌خواه را به خودسازمان‌دهی مستقل فراخوانده بود.

نهایتاً مردم کردستان و آذربایجان قرن‌هاست که در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی دارند و خواهان حق تعیین سرنوشت خود و تمام خلق‌هیا تحت ستم سراسر ایران هستند اما حکومت‌ها دیکتاتوری و فاشیستی شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، برای این که سرکوب‌های وحشیانه خود را توجیه کنند سیاست «تجزیه‌طلبی» را به آن‌ها نسبت می‌دهند. به‌علاوه هم در آذربایجان و هم کردستان گروه‌های ضعیف و حاشیه‌ای وجود دارد که گرایش‌ها نژادپرستی دارند و همواره به اختلاف بین مردم ترک و کرد دامن می‌زنند. البته این گرایش‌ها متأثر از سیاست‌های «تفرقه بیانداز و حکومت کن» جمهوری اسلامی و هم‌چنین گرایش‌ها پان‌ترکیسی در منطقه است.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی



تظاهرات عظیم علیه رفراندوم جمهوری اسلامی در سنندج، ۹ فروردین ۱۳۵۸

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

همکاری سلطنت‌طلبان با عوامل ارسالی جمهوری اسلامی به خارج کشور

سلطنت‌طلبان، همواره دست به تحریف گسترده تاریخ پهلوی اول و دوم زده‌اند و از طریق رسان‌هایشان پروژه تحریف تاریخ و تعریف و تمجید کاذب استبداد پهلوی را راه انداخته‌اند. استبداد، سرکوب، سانسور، شکنجه، اعدام، مردسالاری، مرکزگرایی، شکاف طبقاتی شدید، فقر، فساد دربار و همچنین دشمنی سلطنت با آزادی، برابری و دموکراسی، از ویژگی‌های انکارنشده دوران پهلوی‌ها بوده‌اند و همین اوضاع هولناک و خفقان‌آور جامعه را به انقلاب علیه نهاد سلطنت، دربار، ساواک و در کل نظام شاهنشاهی سوق داد و منجر به انقلاب ۵۷ شد. اما اکنون سلطنت‌طلبان همانند جمهوری اسلامی؛ سعی در بهتر جلوه دادن وضعیت جامعه در زمان استبداد پهلوی دارند.

کار به جایی رسیده است که از تحریف تاریخ دورتر عبور کرده و اکنون به تحریف وقایع چند ماهه اخیر در میانه انقلاب «ژن، ژیان، آزادی - زن، زندگی، آزادی» رسیدند. یک روز شعار مردم معترض ایذه را که به یاد «بهمنی» یکی از جان‌باختگان جنبش کارگری سرداده بودند را یادی از «پهلوی» نشان دادند، روز دیگر شعار فراگیر و محوری انقلاب یعنی «ژن، ژیان، تازادی» را تحریف کردم و آن را به حزب رستاخیز نسبت دادند.

در میانه یکی از زنان‌ترین انقلاب‌های تاریخ، تلاش کردند شعار مردسالاری «مرد، میهن، آبادی» را جایگزین شعار «ژن، زندگی، آزادی» کنند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در حالی که جنبش «زن، زندگی، آزادی»، مبارزهای ست علیه مردسالاری، تبعیض جنسیتی و نژادی و طبقاتی، مرکزگرایی و استبداد چه دینی و چه فاشیستی. این انقلاب به آینده نظر دارد نه نوستالژی گذشته!

یکی از خطراتی که ملت‌های تحت ستم در ایران در تاریخ معاصر و در حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی با آن مواجه بوده‌اند سرکوب و سانسور و استبداد اکثریت مردم بوده است. جریان‌های فاشیستی سلطنت‌طلب با چند نفر بی تجربه سیاسی و ناسیونالیستی، سوار بر موج احساسات توده‌ای و اتخاذ رویکردهای پوپولیستی، تلاش کردند جنبش انقلابی مردم را مصادره کنند اما این توطئه و ترفندشان به ۴۵ روز هم نرسید و از هم پاشید و همه همراهان رضا پهلوی در کمیته کذایی‌شان از هم پاشید و همه به‌جان هم افتادند.

حتی جمهوری اسلامی برخی عوامل سیاسی و هنری و ورزشی خود را به خارج کشور فرستاد تا آن‌ها در کنار رضا پهلوی قرار گیرند و جنبش انقلابی مردم به بیراهه ببرند. آخرین فرستاده جمهوری اسلامی «مهدی نصیری» است که با شعار «از تاجزاده تا شاهزاده» وارد معرکه شد. مهدی نصیری در گفت‌وگو با تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی، و سپس در یوتیوب، ایده خودش برای اتحاد اپوزیسیون را تشریح کرد و ادعا نمود جریان اصلی مخالفان جمهوری اسلامی ایران در دو طیف پادشاهی مشروطه و جریان جمهوری خواهی خلاصه می‌شود و «برای عبور مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی این دو جریان باید متحد شوند.»

مهدی نصیری اصلاح‌طلبان، معتقد است اصلاح‌طلبان می‌توانند برای رفع مشکلات کشور با سلطنت‌طلبان چاره‌اندیشی کنند و شکاف بین مصطفی تاجزاده و رضا پهلوی را با اتحاد پر کنند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

مدیر مسئول پیشین روزنامه کیهان و همکار نزدیک شریعتمداری، توصیه می‌کند که اصلاح‌طلبان نباید به اسم «پهلوی» حساسیت نشان دهند و موضع‌گیری کنند. برای گفت‌وگو هیچ تابویی نباید بین آن‌ها باشد.

در اردیبهشت ماه سال ۶۹، علی خامنه‌ای در نامه‌ای که به امضای محمدی گلیپاگانی، رئیس دفترش رسیده بود، از محمد اصغری، سرپرست وقت موسسه کیهان می‌خواهد حکم مدیر مسئولی نصیری را صادر کند. در بخشی از نامه علی خامنه‌ای، نوشته شده: «صلاح آن است که آقای نصیری که جوانی فاضل و انقلابی و دل‌سوز و لایق است، مدیریت روزنامه را با اختیارات وافی و کافی داشته باشد.»

پس از ارسال چنین دستوری، خاتمی نیز به‌عنوان نماینده ولی فقیه در موسسه کیهان، مهدی نصیری را به‌عنوان مدیر مسئول به‌طور رسمی به هیات نظارت بر مطبوعات معرفی می‌کند. چنین نامه‌ای گویای اختیارات تام و تمام و چک سفیدی بود که از سوی خامنه‌ای به او اعطا شد و با انتصاب او به‌عنوان مدیر مسئول، تغییرات گسترده‌ای در مواضع و خطامشی فرهنگی و سیاسی روزنامه رقم خورد؛ تغییراتی که تا همین امروز همراه این روزنامه باقی مانده‌اند.

نوشته‌های مهدی نصیری در آن سال‌ها معمولاً واکنش برانگیز بود و صدای هنرمندان و نویسندگان و روشنفکران دینی را از جمله احسان نراقی، عبدالکریم سروش و محسن مخملباف درآورد و کار به جایی رسیده بود که بعضی از رسانه‌ها از جمله روزنامه جمهوری اسلامی به او لقب «داروغه دهه ۶۰» دادند.

مهدی نصیری در گفت‌وگویی که در کتاب «روزنامه‌نگاری بدون درد و خون‌ریزی» منتشر شده، بخشی از اعتقادات تند و تیزش از جمله مخالفت با برقرار رابطه با آمریکا را بازگو کرده است.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نصیری با اشاره به مقاله منتشره عطاالله مهاجرانی با عنوان «مذاکره مستقیم» در روزنامه اطلاعات در ششم اردیبهشت‌ماه سال ۶۹، می‌گوید سرمقاله‌ای علیه مذاکره با آمریکا نوشته است.

او گفته است: «فردای آن روز، مطلبی در حمایت از نوشته مذاکره مستقیم آوردند که با انتشار آن مخالفت کردم و محمد خاتمی تماس گرفت و گفت فلانی برای چه این را چاپ نمی‌کنی؟ شما که دیروز با مقاله آقای مهاجرانی مخالفت کردید؟ حالا این را به‌عنوان نظر موافق چاپ بکنید. گفتم بحث مذاکره با آمریکا از نظر من خط قرمز است و قبول نمی‌کنم.» محمد خاتمی در سال ۷۰ از عنوان نمایندگی ولی فقیه در کیهان استعفا داد و محمد اصغری جایگزین خاتمی شد.

اما قدرت بی‌حد و حصر نصیری در کیهان باعث شد که محمد اصغری در سال ۷۲ از علی خامنه‌ای بخواهد که بین او و مهدی نصیری یکی را انتخاب کند که خامنه‌ای، نصیری را انتخاب کرد و اصغری رفت و حسین شریعتمداری به نمایندگی ولی فقیه منصوب شد. نصیری حدود شش ماه با حسین شریعتمداری به عنوان نماینده ولی فقیه در موسسه کیهان کار کرد و اختلافات و جنگ قدرت آن‌ها منجر به توافق بر سر واگذاری مدیر مسئولی روزنامه به شریعتمداری شد و در نهایت نصیری از کیهان رفت.

او در اسفندماه سال ۷۴ نشریه «صبح» را با همان خط مشی که در روزنامه کیهان داشت، راه‌اندازی کرد و تا سال ۷۹ ادامه داد.

حالا کسی با این سابقه آزادانه به خارج کشور آمده و هنوز جوهر ویزایش خشک نشده پرچم اتحاد اصلاح‌طلبان حکومتی و سلطنت‌طلبان را برافراشته است اقدامی امنیتی بر علیه اپوزیسیون سرنگون طلب چپ و آزادی‌خواه!

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

امروز سلطنت‌طلبان شعار اعدام پنجاه هفتی‌ها را سر داده‌اند در واقع می‌توان گفت شعار مشترک جمهوری اسلامی و سلطنت‌طلبان علیه نیروهای چپ و آزادی‌خواه است؛ چرا که پنجاه و هفتی‌ها نیروهایی آزادی‌خواهی هستند که در سرنگونی حکومت شاهنشاهی پیشگام بودند و چهار دهه است نیز در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

نظام پادشاهی در بطن نظام پدرسالاری بود

تاریخ به ما می‌گوید که در نظام مدرسالاری هویت، توارث، خویشاوندی و... از طریق مادر منتقل می‌شد و این رویه در زمان پدرسالاری، تغییر یافت و هنگامی که پدر جایگاه محوری مادر را در خانواده گرفت، این تحول بنیادین تمام ارکان زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع را دربرگرفت. دیگر خدایان و اسطوره‌ها مرد شدند، پادشاهان مرد بودند و سلطنت را فرزند ذکور به ارث می‌برد. ساختار خطی و افقی نظام مدرسالاری جای خود را به ساختار هرمی و عمودی یا سلسله‌مراتبی نظام مدرسالاری داد.

نظام پادشاهی در بطن نظام پدرسالاری بود که رشد نمود و صدها سال پابرجا ماند. نظام سلطنت و پادشاهی بدون نظام مردسالاری نه ممکن است نه قابل تصور. نظام ستم‌شاهی پهلوی نیز از همان ابتدا نشان داد که آزادی و استقلال زنان را تحمل نخواهد کرد. فکت‌های تاریخی بی‌شماری را برای این واقعیت می‌توان برشمرد. در زمان برآمدن رضاشاه و تاسیس سلسله‌ی پهلوی، ۲۶ تشکل و سازمان فعال زنان که از دوره مشروطه در بطن جامعه رشد کرده بودند، تحت خفقان پس از کودتای رضاشاه-سیدضیاء به کمک نیروهای امپریالیستی، دچار زوال شدند. از این تشکل‌ها فقط دو تشکل آن هم تحت لوای دولت توانستند به حیات خود ادامه دهند.

صفیه فیروز از موسسین شورای زنان ایران در این رابطه گفته است: در زمان رضاشاه که ما نفس نمی‌توانستیم بکشیم، ما آن موقع مدتی کار پیشاهنگی دخترها را شروع کردیم، دخترها

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در خانه ما جمع می‌شدند و معلمی می‌آمد و به آن‌ها درس می‌داد که چه‌طور به کمپ بروند، اما بعد از مدتی دولت این کار را از دست ما گرفت و خودش پیشاهنگی درست کرد و من دیدم در این دوره من شخصا نمی‌توانم کاری کنم.

این بدین معنی است که رضاشاه با وجود ادعای پرچمداری مدرنیزاسیون با مبانی اساسی مدرنیته همچون دمکراسی، جامع‌ه مدنی، حزب و تشکل، حقوق بشر و شهروندی دشمنی داشت و تنها به شرط تحت فرمان دولت بودن به تشکل‌ها اجازه عرض اندام می‌داد. هایدیه مغیثی از پایه‌گذاران سازمان «اتحاد ملی زنان» وضعیت آن دوره تاریخی را این‌گونه تحلیل می‌کند: رضاشاه حتی تحمل فعالیت‌های زنانی را هم که بر اصلاحات او صحه می‌گذارند اما خواستار تغییراتی اساسی‌تر بودند و بعضی سیاست‌های دولت را تایید نمی‌کردند، هم نداشت. در واقع سلسله پهلوی برخلاف آنچه که پروپاگانداي رسان‌های آن‌ها اعلام می‌کند، نه تنها مدافع مدرنیزاسیون نبود و مدرنیته را به راه‌آهن و پوشیدن لباس فرنگی تقلیل داده بود، بلکه مانعی بود در برابر روند مدرنیزاسیونی که جامعه از دوره مشروطه در پیش گرفته بود.

مریم حسین خواه پژوهش‌گر حوزه زنان، اظهار می‌دارد: با کنترل شدید تشکل‌های زنان و اجبار تشکل‌های باقی‌مانده به فعالیت در زیر چتر نهادهای ساخت حکومت، استقلال جنبش زنان از بین رفت و بخش بزرگی از زنان طبقه متوسط شهری از متن این جنبش کنار گذاشته شده و دستاوردهای آن را از آن خود ندانستند.

و البته کشف حجاب اجباری رضاشاه، به وضوح ابژه انگاری زنان از سوی نظام ستم‌شاهی را نشان می‌دهد. این پروژه، آزادی زنان در انتخاب پوشش و مالکیت بر بدن خود را کاملا

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

نقض می‌کرد. همان مسئله‌ی بنیادینی که موجب آغاز انقلاب «ژن، ژیان، نژادی» شد و اکنون پای‌های جمهوری اسلامی را به لرزه درآورده است.

از ابتدای نیمه دوم قرن نوزدهم مفاهیمی همچون قانون، آزادی، برابری، پادشاهی مشروطه، پارلمان و حزب، از طریق روشنفکران و روزنامه‌ها و نشریات وارد ادبیات سیاسی و مدنی جامعه شده بود. انقلاب مشروطه به تاسیس پارلمان، دولت مدرن، قانون اساسی مدرن و احزاب و جامعه مدنی فعالی انجامید که ورود جدی مدرنیته به ایران را نوید می‌داد. اما همه این دست‌آوردها با اشغال‌گری نیروهای امپریالیستی و ضعف دولت مشروطه در کنترل اوضاع در نهایت با کودتای رضاشاه-سیدضیاء از دست رفت. بازگشت به نظام پادشاهی، کنار گذاشتن قانون اساسی مشروطه، تضعیف شدید مجلس، سرکوب احزاب و جامعه مدنی، سرکوب زنان و ملت‌های تحت ستم در ایران که در دوره مشروطه از ارکان اصلی انقلاب و نظام مشروطه بودند، همگی نشان از ضدیت نظام ستم‌شاهی پهلوی با مدرنیزاسیون دارد.

یکی از ارکان مخرب مدرنیته دولت-ملت است، دقیقاً این همان بخشی از مدرنیته است که مورد پسند رضاشاه واقع شده بود. وی به تاسیس دولت-ملت و بوروکراسی دست زد، همان چیزی که به نادرست ضعف نظام «مشروطه» خوانده می‌شود. درآمد نفتی در دوران دولت مشروطه ناچیز بود و از ۵۰۰ هزار پوند فراتر نرفت، اما در دوره بیست ساله ۱۹۲۱-۱۹۴۱ یعنی از کودتای رضاشاه تا تبعید او، به ۴ میلیون پوند رسید. این درآمد نفتی با افزایش ۸۰۰ درصدی نسبت به دوران مشروطه، علت اصلی موفقیت پروژه‌ی تاسیس ارتش و بوروکراسی مدرن

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

بود. همان چیزی که کابین‌های متعدد مشروطه به علت ورشکستگی دولت نتوانستند بدان تحقق بخشند.

این تاسیس دولت در راستای توسعه یا دمکراتیزاسیون نبود، بلکه بوروکراسی‌اش دست درازی بود برای دریافت مالیات‌های گزاف جهت تأمین بودجه سرسام‌آور ارتش و دستی کوتاه برای «بخشیدن» که تنها به پایتخت و مازندران و چند شهر معدود می‌رسید. هم‌چنین ارتش مدرنش مشتی آهنین بود که در تضاد با «اقناع» قرار داشت، اقناعی که یکی از پای‌های دمکراسی است. نتیجه آن شد که در روبه‌رو شدن با جنبش‌های مردمی به رهبری میرزا کوچک خان در گیلان، اسماعیل آقا سمکو در کردستان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، صولت‌الدوله در میان قشقایی‌ها، و شورش نیروهای ژاندارمری در تبریز و مشهد به رهبری ماژور لاهوتی و کلنل تقی پسیان؛ از زبان سرکوب و ترور و اعدام استفاده کرد، نه گفت‌وگو و اقناع. به همین دلایل، باید گفت که اساس ایران مدرن و ناسیونالیسم ایرانی بر سرکوب و اعمال زور استوار شده است، نه شراکت و توافق و اغنا.

مدرنیزاسیون رضاشاه محدود به ایجاد ارتش مدرن، بوروکراسی، زیرساخت‌های عمرانی و تحمیل پارهای آداب و رسوم فرنگی بود که برای مردم بیش از منفعت، درد و رنج و فقر و سرکوب به بار آورد. در زمین‌های دیگر با پدیده‌های مدرن به شدت مخالف بود، رضاشاه حتی تشکل‌های هم‌مرام با خود را نیز تاب نمی‌آورد، چه برسد به جریانی مخالف، دگراندیش و یا اپوزیسیونی سیاسی.

علی اکبر سیاسی در خاطراتش نقل می‌کند که پس از تاسیس باشگاه ایران جوان (که انجمنی ایدئولوژیک با تمایلات ناسیونالیستی باستان‌گرایان هی ایرانی بود)، رضاشاه در دیداری با وی

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

و اعضای باشگاه، با مرام و آرزوی آنان جهت ترقی ایران به شیوه خودشان آشنا شد، اما در پاسخ گفته بود: «شما کلوبتان را ببندید، من خودم این کارها را انجام می‌دهم»!

موخره

قحطی و مریضی گسترده، اولتیماتوم روسیه به اشغال ایران، قیمومیت انگلیس و کودتا، تغییر حکومت از قاجار به پهلوی، اشغال خارجی از شمال و جنوب، کودتای خارجی و داخلی و جریان‌های سیاسی متأثر مارکسیسم، انقلاب، جنگ تحمیلی و جنبش‌های مدنی دیگر، فشار خارجی، تحریم و کنش‌های متضاد با منطق دوران جدید، تلاش مردم ایران برای یک زندگی معمولی از جمله این اتفاقات است.

در انقلاب مشروطیت و حتی انقلاب ۱۳۵۷، به دلیل ماهیت استبدادی حاکمیت‌های ایرانی، با این واقعیت که دولت خود را در راس طبقات و فوق طبقات می‌دانستند و از اجتماع جدا بودند، این تضاد دائمی دولت-ملت و تضاد دائمی دولت-اجتماع سبب می‌شد، هر وقت فرصتی پیش آید، جامعه به شکل یک پارچه بر علیه حاکمیت به پا خیزد.

انقلاب مشروطه به اهداف خود نرسید. تنها دستاورد این انقلاب، شاید مجلسی بود که با تمام ضعف‌هایش تشکیل شد. این یکی از نشانه‌های موفقیت انقلاب مشروطه بوده است.

پس تمام خواسته‌های انقلاب مشروطه برآورده نشد و سرکوب شد و به همین دلیل می‌توان گفت که برخی مطالبات و خواسته‌های مردم ایران در انقلاب مشروطیت، هنوز هم مطرح هستند.

از جمله عوامل داخلی شکست مشروطه، می‌توان به ماهیت کاملاً متفاوت نیروهای مشروطه‌خواه اشاره کرد. انقلاب مشروطیت، برخاست و اندیشه یک طبقه یا نیروی اجتماعی خاص استوار نبود. سازمان‌ها و نیروهای اجتماعی متعددی مشروطه را ایجاد کردند. آن‌ها به

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

جای گفت‌وگو با هم به درگیری‌های فیزیکی، تهمت و افترا، ترور و خشونت، البته با تحریک دربار و روحانیون دست می‌زدند.

مشروطیت، طرح بحث «عدالت» و «قانون» در معنای جدید، یعنی قانون‌گذاری و قانونمندی در ساختار کلی جامعه و منطق دوران جدید، طرح بحث مهم مساوات در منطق زیست عمومی جدید و در کل، اهمیت یافتن مردم در نظام فکری جدید بود.

جنبش مشروطه در جامعه ایران آن زمان، با طرح بحث «عدالت‌خانه» شروع شد که هم‌چنان یکی از نیازهای امروز نیز به حساب می‌آید.

تحقق آزادی و عدالت و برابری، که البته دغدغه همه زمان‌ها و مکان‌ها است در منطق جدید به بحث «قانون» ارتباط پیدا کرد. قانون در معنای جدید، چیزی است که حوزه عمومی و عقل متعارف جامعه آن را می‌پذیرد و قابلیت تغییر در شرایط متفاوت را دارد. گذشته از آن، در اجرای قانون مورد قبول آن چه مهم است، «فرایند درست و منطقی دادرسی» است.

ما امروزه از یک طرف با برخی قوانین قرون وسطایی مواجه هستیم که عقل متعارف جامعه با آن‌ها همراه نیست و اصولاً معنای قانون را با برخی مفاهیم سنتی مثل شرع و سنت یکی می‌دانند. مثلاً آن چه در وضع و تغییر احتمالی یک قانون، دارای اهمیت است در نظر گرفتن «علوم انسانی و اجتماعی» است.

اما نکات مهم در مباحث برقراری آزادی و برابری و عدالت، ریشه دارد. در اجرای عدالت، حوزه عمومی و جامعه باید در تعامل درست و متعادل با حوزه حکمرانی باشد در آن صورت است که امکان تحقق عدالت وجود خواهد داشت. در این شرایط، حتی اگر خطایی صورت پذیرد، زمینه متعادل برای اصلاح آن وجود خواهد داشت.

در حالی که حکومت نوپای مشروطه مردم ایران، با دخالت و انواع و اقسام توطئه‌های داخلی و خارجی، طولی نکشید که با شکست انقلاب، راه برای دیکتاتوری رضاخان پهلوی باز شد.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

در این دوره نیز مردم آذربایجان از پای ننشستند و به مطالبه حکومت قانون و آزادی خواهی در دوره‌های مختلف ادامه دادند و اوج این مبارزات در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ به وقوع پیوست و آحاد ملت ایران را برای برکناری سلطنت دست‌نشانندگان متحد کرد تا با پیروزی انقلاب مردم در بهمن ۱۳۵۷، باز هم بارقه‌های امید برای ساختن یک جامعه آزاد و برابر و انسانی جرقه زد. رضا شاه و پسرش تنها معتقد به استفاده از ابزار سرکوب و خشونت نظامی بود. رضاخان همه دستاوردها و نهادها و قوانین و احزاب و سازمان‌ها و شخصیت‌های سرشناس مشروطیت را از بین برد.

پسرش محمدرضا شاه نیز پس از این که پایه‌های حاکمیت خود را به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد تحکیم بخشید نفس همه مخالفان را برید. هرگونه ندای آزادی خواهی را از بین برد و در مقابل، فضای بسیار باز و گسترده‌ای با برخورداری از کمک‌های مالی فراوان در اختیار گرایش‌های مذهبی و در راس همه روحانیون قرار داد.

واقعیت‌ها و فاکت‌های تاریخی نشان می‌دهند که رضا خان و هم پسرش محمدرضا، نسبت به خارجی‌ان، به‌ویژه در مقابل سران و مقامات انگلیس و آمریکا تعظیم و چاپلوسی می‌کردند اما در مقابل مردم، گردن‌کشی کرده و مشت آهنین نشان دادند. هر دوی آن‌ها، دشمن انقلاب مشروطیت و دستاوردهای آن انقلاب، به‌خصوص دشمن درجه یک آزادی و برابری و دموکراسی بودند و به همین دلیل، دیکتاتوری مطلق در ایران برپا کردند؛ و تا روزی که در قدرت بودند هرگونه مخالفت و آزادی خواهی را در جامعه خفه کردند.

شاه در تابستان ۱۳۵۹، در مصر فوت کرد. داریوش همایون، وزیر اطلاعات شاه و داماد سپهبد زاهدی، در باره ترس شاه از تظاهرات مردم در سال ۱۳۵۷، می‌گوید: «تظاهراتی که بر ضد شاه شد، در آغاز برایش باورکردنی نبود. وقتی مسلم شد، به کلی رها کرد و ترجیح می‌داد اصلاً در مملکت نباشد و شاید از حدود هفت‌هشت‌ماه پیش از انقلاب بود که درصدد رفتن از ایران

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

بود. من اطلاع شخصی دارم که به نزدیکانش گفته بود که زندگی در اروپا بسیار هم خوش خواهد گذشت.»

جنبش مشروطیت، در «ورود» به دوران جدید فکری و عملی بود. این همان نکته‌ای است که چنانچه شاید و باید به مشروطیت در این بیش از یک قرن اهمیت داده نشده است. از جمله در انقلاب مشروطیت، انقلابیون تا حدودی مرز خود از گرایش‌های خرافی و مذهبی دستگاه روحانیت کشیدند و مشروطیت رد مقابل مشروعیت پیروز شد در حالی که همین مرزبندی در انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، مد نظر قرار نگرفت و دست‌کم مرزبندی محکمی بین گرایش‌های آزادی‌خواه و اسلام‌خواهی کشیده نشد و سرانجام دستگاه مخوف روحانیت که در گذشته هم دربار و هم در مساجد توده مردم را داشت سایر گرایش‌ها به شدت سرکوب کرد و ۴۵ سال است به حاکمیت خود به ریختن خون ده‌ها هزار انسان و گرسنه نگه‌داشتن مردم ادامه می‌دهد. سلطنت‌طلبان برخلاف عدم تاثیر و نفوذشان در خیابان و میان زنان و ملت‌های تحت ستم در ایران، در میان رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و لابی‌گری در خارج از مرزهای ایران نفوذ تبلیغاتی داشته و به پروپاگاندا‌ی شدیدی دست می‌زنند. این پروپاگاندا به واسطه بریز و پاش‌های داری‌های غارت شده مردم در دوران حکومت پهلوی و کمک‌های دولت‌های اسرائیل و آمریکا، در رسانه‌های رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی اعمال می‌شود. بنابراین، کارگران، زنان، کارگران، بازنشستگان، پرستاران و ملت‌های تحت ستم در ایران که با گذشت چند ماه به صورت مستمر در خیابان‌ها و در زندان‌ها مقاومت بی‌نظیری را به نمایش گذاشته‌اند، هیچ ارتباطی با سلطنت‌طلبان ندارند.

به این ترتیب و با وجود انبوهی از اسناد و مدارک، باز هم رضا پهلوی مدعی است که حکومت‌های پهلوی، خواسته‌های انقلاب مشروطیت را در جامعه ایران، به نفع مردم و

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند! نویسنده: بهرام رحمانی

دموکراسی بسط و گسترش دادند به کلی دروغی بیش نیست و ذره‌ای واقعیت ندارد. در نتیجه برضا پهلوی و گاهی مادرش فرح پهلوی و برخی از حامیان آن‌ها، با تحریف تاریخ و خاک پاشیدن به چشم مردم دست بر نمی‌دارند. از سوی دیگر، دست از این توهم بردارند که با حمایت آمریکا و غیره بتوانند مجدداً حکومت شاهنشاهی را در ایران احیا کنند. بنابراین، بهتر است این‌ها، چنین تحریفات تاریخی و توهمات سیاسی را کنار بگذارند و هم‌چنان به معاملات و تجارت خود با ده‌ها میلیارد دلاری که از ثروت‌های مردم ایران غارت شده است مشغول گردند!

منابع:

- ۱- کتاب خاطرات ملکه پهلوی، موسسه انتشارات به آفرین، ۱۳۸۰
- ۲- ولدم، اسکندر، زندگی پرماجرایی رضا شاه، تهران گلنام، ۱۳۷۰، صص ۶۵-۶۷
- ۳- منصور رفیع‌زاده، خاطرات رفیع‌زاده، مترجم اصغر گرشاسبی، تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶، ص ۳۷
- ۴- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۳۲
- ۵- اسدالله علم، گفت‌وگوهای خصوصی من یا شاه، تهران: طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۱
- ۶- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۹). مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه؛ از کتاب رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، به کوشش استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ دوم، تهران: نشر جامی، ص ۴۶
- ۷- نیازمند، رضا، رضا شاه از سقوط تا مرگ، چاپ اول، انتشارات حکایت قلم نوین، ص ۵۹۰

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

- ۸- نیازمند، رضا(۱۳۸۶)، رضاشاه از سقوط تا مرگ، چاپ اول، تهران: انتشارات حکایت قلم نوین، ص ۱۱۴
- ۹- کاتوزیان، همایون(۱۳۸۳). مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه، ترجمه حمید احمدی، نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۰۳ و ۲۰۴، ص ۱۰۹
- ۱۰- قلی‌زاده، محرم(۱۳۹۲). واکنش‌های اجتماعی در آذربایجان به سیاست‌های فرهنگی رضاشاه. فصل‌نامه مطالعات تاریخی، شماره ۴۳، ص ۱۰۹
- ۱۱- آبراهامیان، پرواندا(۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، چاپ یازدهم، تهران: نشر نی، ص ۱۶۹
- ۱۲- ذکات، محمود(۱۳۹۲). جریان‌های اسلامی ناسازگار با قدرت در دوره پهلوی اول. فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۴۲، ص ۱۲
- ۱۳- رنجبر، مقصود(۱۳۸۳). امنیت رضاخانی، ماهنامه زمانه، شماره ۳۴، ص ۱
- ۱۴- ملک‌زاده و بقایی، همان، ص ۸۳
- ۱۵- مکی، حسین(۱۳۶۲). تاریخ بیست ساله ایران، جلد ششم: استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی، تهران: نشر ناشر، ص ۲۵۰
- ۱۶- سلیمانی، کریم(۱۳۸۸). سانسور مطبوعات، کتاب، فیلم‌برداری و عکس‌برداری در دوره رضاشاه(۱۳۲۰-۱۳۰۴)، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، ص ۹۸
- ۱۷- ملک‌زاده و بقایی، همان، ص ۸۰
- ۱۸- عالی‌زاد، اسماعیل و همتی، بهزاد(۱۳۹۶). اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی اول در انحصار ساختار سیاسی. فصلنامه علوم اجتماعی، سال بیست‌وششم، شماره ۷۸، ص ۲۸
- ۱۹- عالی‌زاد و همتی، همان، ص ۲۹

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

- ۲۰- مردانی، مهوش (۱۳۸۳). موانع رشد مدنیت در دوره رضاشاه، نشریه تاریخ‌پژوهی، سال ششم، شماره ۲۰، ص ۵۴
- ۲۱- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۲). زندگی طوفانی: مقالات سید حسن تقی‌زاده، تهران: انتشارات توس، ص ۲۰۹
- ۲۲- آبراهامیان، همان، ص ۱۷۲
- ۲۳- قبادی، محمد (۱۳۸۳). نقش حزب ایران نوین در انتخابات دوره ۲۲ مجلس شورای ملی، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، شماره ۳، ص ۲۴۰
- ۲۴- مردانی، همان، ص ۵۸
- ۲۵- رنجبر، مقصود (۱۳۸۳). امنیت رضاخانی، ماهنامه زمانه، شماره ۲۴، ص ۲
- ۲۶- نیازمند، همان، ص ۱۹۵
- ۲۷- کاتوزیان، همان، ص ۴۹
- ۲۸- پسیان و معتضد، همان، ص ۶۴۵
- ۲۹- پسیان و معتضد، همان، ص ۶۴۶
- ۳۰- همان، ص ۴۸۰
- ۳۱- پسیان و معتضد، همان
- ۳۲- عاقلی، باقر (۱۳۹۰). رضاشاه و قشون متحدالشکل، چاپ ششم، تهران: نشر نامک، ص ۳۸۶
- ۳۳- محمدحسن میرزا (ولیعهد) برادر احمدشاه قاجار بود که در روز نهم آبان ۱۳۰۴ توسط فرمانداری نظامی تهران از قصر اخراج شد و به خارج از کشور تبعید گردید. وی ابتدا به عراق و سپس به فرانسه رهسپار شد و به برادرش پیوست. پس از مرگ احمدشاه، محمدحسن میرزا

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

در تیرماه ۱۳۰۹ خود را پادشاه قانونی ایران خواند. چندی بعد به انگلیس رفت و با عایدی مختصری که به موجب وصیت برادرش به او می‌رسید، به زندگی خود ادامه داد. در اواخر عمر درصدد کسب اجازه برای مراجعت به ایران برآمد ولی موفق نشد و سرانجام در سال ۱۳۲۱ در لندن درگذشت. برای مطالعه بیش‌تر رجوع کنید به تاریخ بیست‌ساله ایران، جلد سوم، نوشته

حسین مکی

۳۴- پسیان و معتضد، همان، ص ۵۷۸

۳۵- پهلوی، محمدرضا(۱۳۵۵). ماموریت برای وطنم، چاپ نهم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۴۵

۳۶- شیرالی، فاطمه(۱۳۸۸). داوری درباره داور: سندی نویافته از بایگانی‌های قوه قضائیه، گنجینه اسناد، سال نوزدهم، دفتر دوم، ص ۱۱

۳۷- عاقلی، همان، ص ۴۱۹

۳۸- کیهان شهریور ۱۳۳۲

۳۹- آیت‌الله بروجردی، دانشنامه اسامی، موسسه تحقیقات و نشر معارف

۴۰- عباس میلانی، نگاهی به شاه، ص ۲۵۸

۴۱- آخرین سفر شاه، ص ۲۵۴

۴۲- آخرین سفرشاه، ص ۱۴

۴۳- ماموریت در ایران، صفحات ۱۶۴-۱۶۳

۴۴- آخرین سفر شاه، ص ۴۱۴.

۴۵- ۱۱ نفر در سقز، یک نفر در بوکان و هفت نفر در مهاباد

۴۶- شیرازی، صص. ۴۰۳-۴۰۱

۴۷- شیرازی، ج.۲، صص ۳۳۳-۳۳۱

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

۴۸- شیرازی، ج. ۲، ص. ۳۳۲) شعار «دموکراسی برای ایران؛ خودمختاری برای کردستان»
در این زمان زاده شد.
۴۹- همان، ص. ۳۳۶.

حکومت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بودند!
نویسنده: بهرام رحمانی

نشر: کتابخانه ی گرایش مارکسی

تاریخ: تیر ۱۴۰۳ - اوت ۲۰۲۴

